



خبر فوری
انتخابات ریاست جمهوری ایران
صلاحیت هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام رد شد
خبر ۱۱۱۱
نوبت شما



نام کتاب : گرا دهندگان به دشمن

نویسنده : گروه گزارش سیاسی و گزارش ویژه سایت خبری و تحلیلی مشرق نیوز

جمع آوری و تدوین : امیر قربانی

طراح جلد و صفحه آرا : امیر قربانی

ناشر الکترونیک : اسلام نوین (قرآن ستر سابق)

منبع : سایت خبری و تحلیلی مشرق نیوز

تاریخ انتشار : ۱۳۹۴/۰۶/۱۰

کلیه ی حقوق مادی و معنوی این مقاله متعلق به وبلاگ اسلام نوین است. تکثیر، انتشار و یا واگذاری آن به دیگران تنها با ذکر منبع مجاز است.

www.novin-islam.mihanblog.com

www.mashregnews.ir



فهرست

- خبرنگاران اصلاح طلب فراری چگونه روزگار می گذرانند ۵
- «ننگ آوری» های امیرعباس فخرآور ۶
- «سیاوش ننگ آور» به روایت ضدانقلاب ۱۱
- مسیح علی نژاد : عاقبت اصلاح طلبی افراطی ۱۵
- آرش سیگارچی: خودباختگی در برابر بت غرب ۲۳
- مجتبی واحدی: فوق تخصص فرصت طلبی و قلم فروشی ۲۹
- تندروهای اصلاحات چه سرنوشتی برای خود رقم زدند ۳۷
- عطاءالله مهاجرانی ؛ خوشحال و راضی در وطن نویافته ۳۸
- فاطمه حقیقت جو ؛ پاداش گستاخی ۴۲
- گنجی ؛ استاد تخریب پل های پشت سر ۴۵
- علی افشاری ۴۹
- محسن سازگارا؛ توهم ریاست جمهوری ایرانی! ۵۲
- محسن کدیور؛ توهم مارتین لوتر شیعی ۵۵
- شیرین عبادی ؛ بانوی صلح میلیون دلاری ۵۷
- مسعود بهنود کیست و کدام برنامه انگلیس را در «دیدبان» اجرا می کند؟ ۶۲
- «تشیع انگلیسی»؛ از تکفیر اهل سنت تا تفرقه میان شیعیان ۸۳
- سخن پایانی ۱۰۲

خبرنگاران اصلاح طلب فراری چگونه روزگار می گذرانند

پس از حوادث سال ۷۸، سیل خروج خبرنگاران عمدتاً اصلاح طلب از کشور به تدریج آغاز شد و تا سال ۸۸ مقدمات شکل گیری موج دوم این خروج مهیا شد تا با حضور این افراد، شبکه‌ای از رسانه‌های فارسی زبان بیگانه به سرکردگی مسعود بهنود و چند تن دیگر تشکیل شود. حالاً نسل اول این خبرنگاران فراری به پایان عمر مفید خود برای دستگاه امنیتی-رسانه‌ای غرب رسیده‌اند.

در مشاهده شبکه‌های تلویزیونی فارسی زبان خارج از کشور و در گشت و گذاری در شبکه‌های خبری و تحلیلی وابسته به بیگانه، دیدن برخی اسامی به عادت می‌تواند تبدیل شده است. اسامی که به صورت گردشی در انواع این رسانه‌ها حضور می‌یابند و به کار تخریب و خبرپراکنی درباره کشور و نظام مشغولند. بسیاری از این اسامی، زمانی نه چندان دور در درون کشور در فضای رسانه و خبر مشغول به کار بوده‌اند و اکنون برای لقمه نانی یا به تعبیر داریوش همایون (سلطنت طلب خارج نشین که خطاب به مسعود بهنود گفته بود) «برای چکی که [بی بی سی] می‌دهند، به اشارت کارفرماهای خارجی خود غلظت اظهارات و تحلیل‌های ضدمیهنی خود را بالاتر می‌برند.



دیدن این چهره‌های آشنا بر صفحه شبکه‌های بیگانه، بار دیگر طنین نهیب رهبر انقلاب در سال ۱۳۷۹ را به یاد می‌آورد که فرمودند برخی مطبوعات داخلی «پایگاه دشمن» شده‌اند. آن‌هایی که در آن زمان متهم به ریختن آب در آسیاب دشمنان ملت ایران بودند، اکنون نقاب از چهره برداشته‌اند و در مسیر ضدیت با نظام و ملت ایران با سرعت بیشتر می‌تازند و برای حفظ صندلی تحلیلی گری فلان شبکه و مفسری فلان وبسایت وابسته به دولت‌های بیگانه، روز به روز بر شدت هتاک‌ها و توهین‌های خود نسبت به فرهنگ، اعتقادات، ارزش‌ها

و مقامات کشورشان می‌افزایند. در سطوری که از پی می‌آید به معرفی چهار شخصیت می‌پردازیم که زمانی عنوان روزنامه‌نگار اصلاح‌طلب را یدک می‌کشیدند و اکنون به کار برای حکومت‌های آمریکا و بریتانیا و خوش‌خدمتی به رژیم اسرائیل مشغولند و این روزها با احساس خطر «تمام شدن تاریخ مصرف»، در هتاکی و وهن، حد و حدود از زبان و قلم برداشته‌اند.

«ننگ‌آوری»های امیرعباس فخرآور

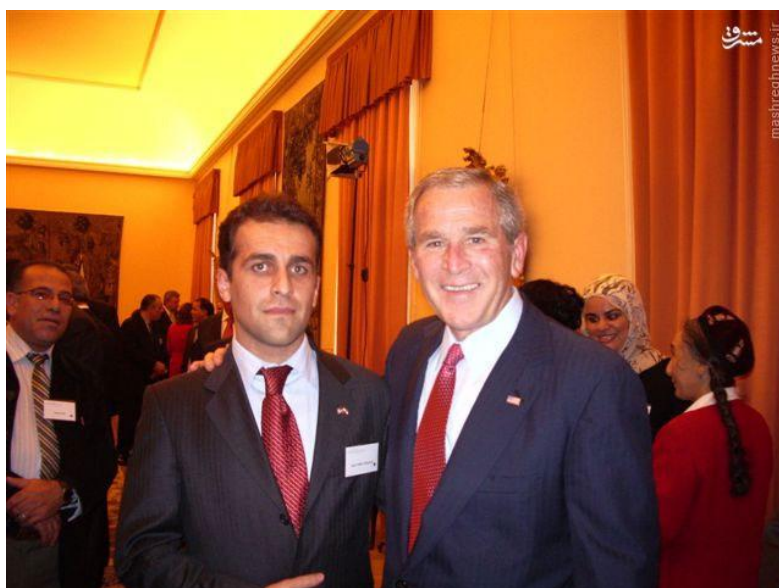
امیرعباس فخرآور، یا آن گونه که خود اصرار دارد، سیاوش فخرآور، متولد ۱۳۵۴ تهران است. گویا پدرش از افسران نیروی هوایی شاهنشاهی بود و به ادعای خودش نسبتی هم با خاندان پهلوی دارد. به علت کثرت دروغ‌ها و اباطیلی که این شخص درباره خود سر هم کرده، چندان نمی‌توان اطلاعات شخصی مرتبط با او را تأیید کرد. مثلاً او مدعی است که در سال‌های ۷۲ - ۷۳ در رشته پزشکی دانشگاه ارومیه پذیرفته شده بود (امری که به شهادت بسیاری از کسانی که او را می‌شناختند کذب محض است).

خود او می‌گوید که فعالیت سیاسی را از دوران دانش‌آموزی و با جمع کردن فرزندان کارکنان نیروی هوایی در مجتمع مسکونی مرتبط با آن‌ها آغاز کرده، و در این جمع‌ها مقالات افشاگرانه علیه نظام می‌خوانده است. اما حقیقت ماجرا این است که او با نزدیک کردن خود به عباس عبدی، در ابتدای دوره اصلاحات توانست به روزنامه ارگان حزب مشارکت راه یابد و ستونی به نام «چه کسی بداند بهتر از مردم» برای خویش دست و پا کند. همین سابقه باعث شد که او با نام «سیاوش» به بقیه فعالان دانشجویی آن زمان، خود را از نزدیکان حزب مشارکت و از روزنامه‌نگاران روزنامه‌های زنجیره‌ای معرفی نماید. او مدعی است که در سال ۱۳۷۵، به اتهام سخنرانی و مقاله‌نویسی بر ضد ولایت فقیه توسط دادگاه انقلاب ارومیه به ۳ سال زندان محکوم شد و کمیته انضباطی دانشگاه علوم پزشکی ارومیه او را تعلیق کرد. او در ادامه رزومه‌سازی مبارزاتی برای خود مدعی است که یکی از روزنامه‌نگاران است که در سال ۱۳۷۹، توسط قاضی مرتضوی به ۸ سال زندان محکوم شده بود و در زندان اوین با چهره‌هایی چون «منوچهر محمدی»، «اکبر محمدی»، «روزبه جاوید تهرانی» و «ارژنگ داوودی» همه از عوامل فتنه ۱۸ تیر ۱۳۷۸^{هـ} هم بند بوده است.



احمد باطبی و امیرعباس فخرآور

امیرعباس فخرآور یکی از منفورترین افراد در میان اپوزیسیون منفور جمهوری اسلامی است. به نحوی که به دلیل افکار به شدت «سلطنت طلبانه» و طرفداری از تندروترین حلقه نومحافظه کاران آمریکا، بارها مورد انتقاد شدید اعضای اپوزیسیون قرار گرفته است.





فخرآور برای جلب کمک‌های مالی و سیاسی، خود را به تندروترین نومحافظه‌کاران آمریکا نزدیک کرد. او نشان داده که برای دست و پا کردن شهرت برای خود و استفاده از پول بیگانگان، تن به پادویی هر گروه و مجموعه‌ای می‌دهد که تندترین و دشمنانه‌ترین مواضع را علیه کشورش اتخاذ می‌کنند. او از افراد مورد اعتماد شاهزاده ربع پهلوی است و برای تیغ زدن آمریکایی‌ها و پهلوی‌ها به طور توأمان، تشکیلات مجهول‌الهویه‌ای به نام «کنفدراسیون دانشجویان ایران» (به تقلید از مجموعه کنفدراسیون پیش از انقلاب در آمریکا) به راه انداخته است که عملاً جز مجموعه‌ای از نام‌های مجازی، آن هم عمدتاً دختران جوان جویای ویزای آمریکا که در دام فخرآور افتاده‌اند، نیست.



«امیر اردلان»، یکی از دانشجویان متوهمی که به انگیزه مبارزه سیاسی علیه نظام و خودنمایی برای بیگانگان، مدتی در دام فخرآور و برادرش، محمدرضا، افتاده بود، در یکی از شبکه‌های ماهواره‌ای، به صراحت درباره تشکیلات فخرآور افشاگری کرد. او که خود مدتی دبیر این کنفدراسیون جعلی بود، از دختران جوانی حرف می‌زند که با قول ویزای آمریکا و ازدواج با سیاوش، اسمشان در کنفدراسیون او آورده شد، و با سادگی و

حماقت برای ملاقات با این جرثومه به ترکیه یا دبی می‌رفتند. اردلان صحبت از این می‌کند که فخرآور حتی گاهی همزمان با ۷ دختر به طور جداگانه در دبی هماهنگی می‌کرد و با همان وعده‌ها از آن‌ها سوءاستفاده می‌کرد.

فخرآور برای هر چه بیشتر جذب‌شدن در فعالیت‌های ضدایرانی، و در نتیجه مطرح کردن بیش از پیش خود برای دولت و کنگره آمریکا و صهیونیست‌ها، حتی به اسرائیل سفر کرد و با افتخار خود را یک صهیونیست نامید (در این سفر او با شخصیت‌هایی چون تسیپی لیونی، وزیر خارجه اسبق رژیم اشغالگر و رهبر حزب هاتنوعا در کنست دیدار داشت).





دیدار فخرآور و لیونی در سرزمین‌های اشغالی. فخرآور با افتخار خود را یک صهیونیست و اسرائیلی خواند یکی از دوستان او که کمک زیادی به جاگیرشدنش در آمریکا کرد، فردی به نام «ریچارد پرل» است که از منفورترین چهره‌های جمهوری خواه آمریکاست و به دلالتی برای اسرائیلی‌ها مشهور. به اعتراف خود فخرآور، ریچارد پرل که در زمان جرج بوش پسر، معاون وزیر دفاع این کشور بود، ظرف مدت یک هفته ویزای آمریکای او را جور کرد تا او به سخنرانی تعیین‌شده‌اش برای سنای آمریکا برسد!



فخرآور و ریچارد پرل

تا به حال او دو سه بار در سنای آمریکا سخنرانی کرده است و خواهان تشدید اقدامات علیه جمهوری اسلامی ایران شده است. یکی از شواهدی که عمق وطن‌فروشی فخرآور را نشان می‌دهد، جلسات متعددی است که

او با جمهوری خواهان تندرو و جنگ طلب علیه منافع ملت ایران شرکت کرده است. او از معدود اعضای به اصطلاح اپوزیسیون جمهوری اسلامی است (که با حمایت قوی یک حزب) علیه رییس جمهور و اعضای کابینه بر سر کار یک دولت در ایالات متحده، مواضع تندی می گیرد و حتی رییس جمهور این کشور را به ترسو بودن و بی عرضگی متهم می کند. جالب این که او در جلسه بررسی توافق با ایران، در کمیسیون روابط خارجی سنا، در حضور جان کری، حضور داشته است (این نشان از عمق سرمایه گذاری سوپرمحافظه کاران آمریکایی روی این عنصر فاسد و معلوم الحال است).

«سیاوش ننگ آور» به روایت ضدانقلاب

امیرعباس فخرآور آن قدر وقیحانه علیه ارزش ها و منافع ملی کشورش موضع می گیرد که گاه صدای ضدانقلاب ترین عناصر خارج نشین را هم درآورده است. در حساب فیس بوک و شبکه های اجتماعی دیگرش، او مرتبا عکس های خود را در حال بالا بردن جام مسکرات با دخترانی معلوم الحال از جنس خودش منتشر می کند و ابایی از این ندارد که عمق باطن خود را به نمایش بگذارد.



جالب این که او طبق عادت، هر چهره ای را که به هر دلیلی توسط مخالفان جمهوری اسلامی برجسته می شود، به خود منتسب کرده و دم از ارتباط نزدیک محرمانه با او می زند. یکی از این چهره ها، مرحوم «ستار بهشتی» بود که بلافاصله بعد از فوتش، و جنجال های رسانه ای متعاقب آن، فخرآور با داستان سرایی سعی کرد خود را

مرشد و راهنمای سیاسی او، و او را عضوی از تشکیلات جعلی خود نشان دهد. در صورتی که مرحوم بهشتی یک کارگر ساده بود که گاهی مطالبی انتقادی در وبلاگش می‌نوشت، و هر چه که بود خائن و وطن‌فروشی چون فخرآور نبود و با او سر و کاری نداشت و اقدام زننده فخرآور در جهت مصادره او تنها بخشی از پلیدی وجودی او را نشان می‌دهد. بهشتی در مطلبی که اندکی پیش از فوت خود در وبلاگش نوشت، او را «امیرعباس ننگ آور» خطاب کرد که با دورویی مرتبا رنگ عوض می‌کند.

یکی از اولین کسانی که دست به افشاگری علیه این به اصطلاح «پسر گستاخ ایران» (لقب فخرآور به خود) زد، ناصر زرافشان، وکیل مارکسیست و عضو کانون منحل نویسنده‌گان ایران بود که زمانی به دلیل جرایم امنیتی در اوین با فخرآور هم بند بود. زرافشان برای اولین بار افشا کرد که فخرآور نه به دلایل سیاسی، که به دلیل پرونده اخلاقی در زندان بوده و در زندان هم در نهایت راحتی زندگی می‌کرده و حتی گوشی موبایل در اختیار داشته است.



ناصر زرافشان

ضدانقلاب دیگری به نام «نیک آهنگ کوثر» که به مدت سه سال بازرس انجمن موسوم به «انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران» بود از اساس روزنامه‌نگار بودن او را زیر سؤال برد و نوشت که در مدت آن سه سال حتی یک بار به نوشته‌ای از فخرآور به عنوان روزنامه‌نگار برنخورده است. «عابد توانچه»، دانشجوی کمونیستی که به دلیل جرایم امنیتی در زندان اوین همبند فخرآور بود، در افشاگری پیرامون او مدعی می‌شود که فخرآور به دلیل شکایت ۵ دانشجوی دختر دانشگاه ارومیه زندانی شده بود. توانچه او را جوان متوهمی خطاب می‌کند که در زندان سودای ازدواج با دختر «دیک چینی» (معاون بوش در زمان ریاست جمهوری) را داشته و به لطف تبلیغات تلویزیون صدای آمریکا، تبدیل به رهبر جنبش دانشجویی شده است.



عابد توانچه

اما ماجرای دشمنی میان فخرآور و «احمد باطبی» (که گویا بر سر رهبری جنبش دانشجویی در توهّمات خود رقابت شدیدی دارند) باعث شد که نکات بسیار شرم‌آوری درباره زندگی این دو، توسط خودشان (در افشاگری‌های دوجانبه) آشکار شود.



باطبی در بخشی از این افشاگری‌ها، این ادعای فخرآور را که او دانشجوی پزشکی بوده، زیر سؤال می‌برد و او را تنها دانشجوی کاردانی تکنیسین اتاق عمل می‌خواند. باطبی، ادعای مضحک فخرآور را درباره این که او دبیر انجمن اسلامی دانشگاه علوم پزشکی ارومیه بوده زیر سؤال می‌برد. باطبی با لاف بزرگ فخرآور مبنی بر این که نماینده ولی فقیه در دانشگاه ارومیه حکم قتل(!!) او را صادر کرده بود، به سخره می‌گیرد و با نقل از فاطمه حقیقت‌جو که در مجلس ششم مسؤول پیگیری ادعاها درباره فشار بر دانشجویان بود، کل ماجرا را داستانی ساخته ذهن بیمار فخرآور معرفی می‌کند. اصولاً بنا به شواهد و سوابق، هر آن چه که این مفسد

اخلاقی تعریف می‌کند، دروغ است مگر آن که خلافش ثابت شود. برای مثال، وقتی برادر او محمدرضا، بعد از مدتی اقامت در پاریس و خوشگذرانی در آن جا، برای ادامه مبارزه! آزادانه و با پاسپورت قانونی به ایران باز می‌گردد، فخرآور که شاهد درآمدن گند قضیه است، مدعی می‌شود که وزارت اطلاعات ایران برادرش را از پاریس دزدیده است. ادعایی که بعد از ابراز پشیمانی محمدرضا در رسانه‌های داخلی و افشاگری درباره فساد اپوزیسیون در برنامه ۲۰:۳۰ سیما، مدتی موجب خنده و تمسخر رسانه‌های اپوزیسیون شد.



امیرعباس فخرآور (سیاوش ننگ‌آور) که مدت‌هاست در میان خود به اصطلاح اپوزیسیون، مفتضح شده است و تنها در دم و دستگاه شاهزاده ربع پهلوی روزگار می‌گذراند، اکنون در واشنگتن به کار کاسه‌لیسی و مجیزگویی نومحافظه‌کاران آمریکایی مشغول است. هر از چندی عکس‌هایی از هرزه‌گردی‌ها و عیاشی‌هایش منتشر می‌کند تا شاید دل رقبایش را در اپوزیسیون بسوزاند! او به هر دری می‌زند (حتی با فحاشی به اوباما و جان کری) تا هر چه بیشتر خود را برای صهیونیست‌های آمریکایی و اسرائیلی شیرین کند و با پولی که این چنین به جیب می‌زند، به زندگی نکبت‌بار و ننگ‌آورش در سایه شیطان ادامه دهد. همچنین او هر از چندی افشاگری‌های جالبی درباره چهره‌های اصلاح‌طلبی که اکنون سرنگونی‌طلب شده‌اند ارائه می‌دهد تا بدین طریق خود را تک چهره مبارزه علیه مردم ایران در چشم دولتمردان آمریکایی جلوه دهد.

مسیح علی نژاد : عاقبت اصلاح طلبی افراطی



مسیح علی نژاد، با نام اصلی «معصومه علی نژاد قمی»، زاده ۱۳۵۵ در روستای قمی کلای بابل، در خانواده‌ای مذهبی و وفادار به نظام است. او کار خبری خود را در دوره اصلاحات و از روزنامه همبستگی (۱۳۷۸) آغاز کرد. او بعد در کسوت خبرنگار پارلمانی خبرگزاری «ایلنا»، با نوشتن گزارش‌های جنجالی از مجلس نامی برای خود دست و پا کرد.



او در نهایت به جرم افشای اسناد اداری مجلس و بی‌احترامی به قوانین، از مجلس هفتم اخراج شد. او کار خبری خود را با روزنامه‌های «شرق»، «بهار»، «وقایع اتفاقیه» و «هم میهن» ادامه داد و در نهایت آخرین روزنامه داخلی که با آن کار کرد، اعتماد ملی، ارگان حزب اعتماد ملی مهدی کروبی بود.



در همین روزنامه بود که مقاله‌ای با عنوان «آواز دلفین‌ها» نگاشت که در آن رفتار مردم کشورمان در استقبال از رییس جمهور وقت (محمود احمدی نژاد) را به رفتار دلفین‌ها با مربی آموزش‌دهنده برای به دست آوردن غذا تشبیه کرد. جنجال بر سر توهین این مقاله به مردم و رییس جمهور ایران به قدری بالا رفت که مهدی کروبی مدیر روزنامه و حزب اعتماد ملی مجبور به عذرخواهی شد. جالب این که هوراکشیدن‌های مطبوعات خارجی برای علی نژاد، با هدف به تور انداختن او، از همان زمان فعالیت به عنوان خبرنگار پارلمانی شروع شد.

روزنامه «فایننشال تایمز» بریتانیا، در مقاله‌ای با عنوان «خاری در پهلوی مجلس محافظه‌کار ایران» (۲۸ می ۲۰۰۵) تشویق و به اصطلاح در بوق کردن او را کلید زد. چاپ یکی دو مقاله این چینی در مطبوعات غربی کافی بود که علی نژاد برای هر چه بیشتر نمایاندن خود در چشم غربی‌ها، مصاحبه‌های گستاخانه‌تری با نمایندگان مجلس صورت دهد و در نهایت کارش به افشای اسناد و مکاتبات درونی مجلس هفتم بکشد. روند پرتره‌سازی از علی نژاد توسط مطبوعات غربی در مقالاتی چون «مسیح در برابر احمدی نژاد» (۷ می ۲۰۰۸، هفته‌نامه تایمز آمریکا) ادامه یافت تا او را به زاویه‌گیری هر چه بیشتر نسبت به منافع کشورش تشویق کند. امری که متأسفانه نه تنها درباره علی نژاد که در مورد بسیاری دیگر از روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب هم جواب داد.

مهم‌ترین توهمی که اینگونه مقدمه‌چینی‌های رسانه‌های خارجی برای این دسته از روزنامه‌نگاران ایجاد می‌کنند، این است که هر چه قدر در داخل کشور مواضع تندتری علیه نظام اتخاذ کنند و گزارش‌های جنجالی‌تری بنویسند، جایگاهی ارزشمندتر در نزد رسانه‌های غربی می‌یابند و به محض خروج از ایران درهای شغل خوب، شهرت و حقوق و مزایای قابل توجه گشوده به روی آن‌هاست، غافل از این که سرمایه‌گذاری خارجی‌ها روی یک چهره خبری، بازپرداختی گزاف در پی خود دارد. او در سال ۱۳۸۶، به بهانه ادامه تحصیل

راهی لندن شد. علی نژاد که تحصیلات درست و حسابی در داخل وطن نداشت، برای تحصیل شهر گران قیمت لندن و دانشگاه «آکسفورد بروکز» را انتخاب کرد.



علی نژاد و معشوقش کامبیز فروهر

در همان دوران (۲۰۰۸-۲۰۱۱) صحبت‌هایی درباره ارتباط او با تیم مهاجرانی-بهنود وجود داشت و این که از جانب آن‌ها حمایت مالی می‌شود. البته شواهدی هم از کمک‌های «م - ه» که بعد از انتخابات دهم به بهانه سرکشی به دانشگاه آزاد واحد آکسفورد به آن‌جا رفته بود، به شبکه روزنامه‌نگاران سبز لندن‌نشین وجود داشت.



در آستانه انتخابات دهم ریاست جمهوری در خرداد ۸۸، او که به ایران آمده بود، به طور علنی و پر سر و صدا فعالیت به نفع میرحسین موسوی را آغاز کرد و عکس‌های او در آن دوران در راهپیمایی‌های انتخاباتی طرفداران موسوی در اینترنت موجود است. بعد از رفتن دوباره او از ایران و در ایام فتنه، او یکی از فعال رین تهییج‌کنندگان طرفداران موسوی و کروی به حضور خیابانی، از طریق شبکه‌های اجتماعی بود. علی‌نژاد که فرصت را برای مطرح کردن دوباره خود مهیا دید، با حمایت اتاق فکر جنبش سبز در لندن (گنجی-سروش-کدیور-بهنود-هوشنگ اسدی-نوشابه امیری-مهاجرانی) با مصاحبه با کسانی که به گفته او خانواده قربانیان ظلم جمهوری اسلامی بودند و به ادعای او عزیزانشان را در راهپیمایی‌ها از دست داده بودند، توانست نقش مهمی در تحریک احساسی طرفداران فتنه سبز و پروژه کشته‌سازی در آن ایام ایفاء کند.

در چند ماهی که کشور دچار آشوب‌ها و ناآرامی‌های حاصل از عدم تمکین نامزدهای شکست‌خورده به قانون و خیانت اطرافیان‌شان بود، علی‌نژاد تا توانست با کشف فلان شهید درگیری‌ها و فلان مجروح آشوب‌های فتنه‌گران، در عرصه مطبوعات اپوزیسیون ترک‌تازی کرد. با جمع‌شدن بساط فتنه و آرزو به دل ماندن دشمنان نظام، علی‌نژاد که دید صحنه‌گردانی و معرکه‌گیری‌های احساسی او دیگر خریداری ندارد، یک برگه دیگر از

آستین رو کرد. پروژه‌های تبلیغاتی که علی‌نژاد به راه می‌اندازد، کاملاً در تطبیق با نقشه‌های میان‌مدت و درازمدت پستوهای امنیتی و اطلاعاتی غربی، به ویژه بریتانیاست. «کمپین آزادی‌های یواشکی زنان»، که با فروکش کردن جنبش سبز و کسادى کار علی‌نژاد علم شد، پیش‌برنده یکی از پروژه‌های اصلی دشمنان نظام در جهت مسخ فرهنگی و استحاله ارزشی است.

او در این صفحه فیس بوکی (با حمایت شخص مارک زاکربرگ مدیرعامل و صاحب فیس‌بوک) از زنان و دختران داخل کشور می‌خواهد که عکس‌های بی‌حجاب خود را در عرصه‌های عمومی (کوچه و خیابان و پارک و...) با دیگران به اشتراک بگذارند تا به این طریق، ضمن دهن‌کجی به قوانین جمهوری اسلامی، قبح بی‌حجابی را هم در سطح جامعه بشکنند. متأسفانه در ماه‌های اول راه‌اندازی این کمپین، تعدادی از زنان و دخترانی که مع الاسف (به دلیل ضعف‌های فرهنگی و کم‌کاری‌های دستگاه‌های متولی فرهنگ کشور) دچار غرب‌زدگی و بحران هویتی هستند، به دعوت او پاسخ دادند و عکس‌های شخصی باحجاب و بی‌حجاب خود را در اختیار علی‌نژاد گذاشتند.



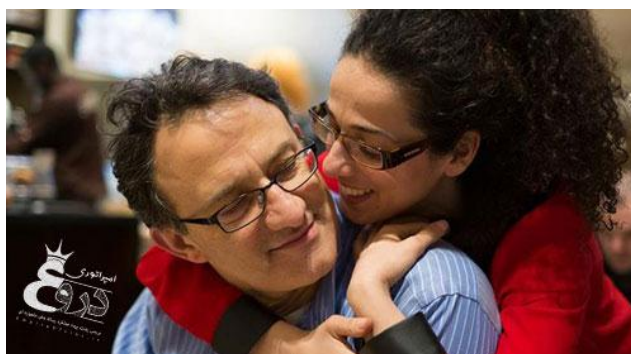
صفحه او تا نزدیک ۴۰۰ هزار لایک دریافت کرد و این جا بود که رسانه‌های غربی، خوشحال از این که یک کار تبلیغاتی ضد ارزشی علیه باورهای مردم ایران و نظام جمهوری اسلامی، تا حدی با اقبال روبه رو شده است، شروع به تبلیغ و ترویج (Promote) این صفحه کردند. حتی روزنامه گاردین لندن هم ضمن مصاحبه با علی‌نژاد به معرفی این صفحه پرداخت. صحنه گردانی پشت پرده سرویس‌های غربی در این مورد وقتی آشکارتر شد که در فوریه امسال، تشکیلاتی به نام «مجمع ژنو برای حقوق بشر و دموکراسی» (مجموعه‌ای از ۲۱ مؤسسه پوششی غربی برای تحت فشار قرار دادن حکومت‌های مخالف غرب و جریان‌سازی تبلیغاتی

علیه این کشورها)، صرفاً به دلیل راه‌اندازی این صفحه فیس‌بوکی جایزه سال «حقوق زنان» خود را به علی نژاد اهداء کرد.

تبدیل شدن کمپین آزادی‌های یواشکی به افشای روابط عاشقانه علی نژاد

البته با گذشت چند ماه اولیه از راه‌اندازی این کمپین، و رو شدن دست علی نژاد و انگیزه‌های سیاسی او برای کوبیدن نظام و اعتقادات مردم ایران (البته تمام شدن تاریخ مصرف آن برای غرب) و جواب نگرفتن طرفندهایی چون اضافه کردن بخش «آزادی‌های یواشکی مردان» و اباطیلی از این دست، تعداد طرفداران این صفحه به شدت افت کرد و کم‌کم در بین مخاطبان داخلی آن به محاق رفت. به تدریج بسیاری از چهره‌های اپوزیسیون و به ویژه زنان، بابت سوءاستفاده علی نژاد از عکس‌های بی‌حجاب زنان، برای مطرح کردن خود و جایزه گرفتن به انتقاد از او پرداختند. افت مخاطبان و بالاگرفتن اعتراضات موجب شد که علی نژاد کم‌کم کرکره ماجرا را پایین بکشد و به دنبال علم کردن یک شوی تبلیغاتی دیگر بگردد.

به نظر می‌رسد نسبت مستقیمی میان پرده‌داری و گستاخی هر چه بیشتر از یک سو، و افزایش منافع مالی روزنامه‌نگار مورد نظر از سوی سرویس‌های اطلاعاتی-امنیتی غربی وجود دارد. مسیح علی نژاد بعد از فروکش کردن اقبال نسبت به کمپین کذائیش، برای تحت توجه ماندن، دست به افشای اسرار حریم شخصی و جریان‌ات خصوصی زندگی خود کرده است. او که به تازگی با خبرنگار شبکه «بلومبرگ»، فردی به نام کامبیز فروهر، پس از مدت‌ها رابطه، ازدواج کرده است، به خیال خود قصد دارد قبح بازگو کردن احساسات شخصی و مسایل عاشقانه را در جامعه (بحمدالله) سنتی و مبتنی بر حیای ایران بشکند و به نوعی پیش‌تاز آزادی زنان به سبک غربی شود. انتشار عاشقانه‌های او و همسرش که علی نژاد را «عقاب قمی کالا» می‌خواند در صفحات شخصی شبکه‌های اجتماعی، نشان از به سیم آخر زدن علی نژاد و تلاش برای خراب کردن همه پل‌های پشت سرش دارد.





From: عکس‌های Masih Alinejad در
عکس‌های سرصفحه
اشتراک‌گذاری شده با: عمومی

Masih Alinejad
به همین چه که آنها «رابطه نا مشروع» و «عشق نامشروع» نامیده
اند باید بالید

اتفاقا یکی از اولین قربانیان این نوع پرده‌داری‌های علی‌نژاد، خانواده مذهبی خود اوست. گویی بعد از دست به دست شدن عکس‌های بی‌حجاب و پست‌های او درباره روابطش با معشوقش، در روستای زادگاهش، پدر او که مردی محترم و به شدت مذهبی است دچار تألمات روحی شدید شده و کلا ارتباطش را با دخترش قطع کرده است.



علی نژاد یکی از پیشتازان سبک سیاه‌نویسی درباره مسایل داخل ایران در میان روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب است. او با دادن پیچ و تاب‌های احساسی به نوشته‌هایش، سعی می‌کند از کاه کوه بسازد و ساده‌ترین مسایلی که وقوع آن در همان انگلستان محل اقامت او امری طبیعی و معمول است، به گردن حکومت ایران بیاندازد. او که تخصص خود را در یافتن و مصاحبه گرفتن با بستگان زندانیان مسایل امنیتی در ایران می‌داند، بارها با فرصت‌طلبی‌های خود، روند رسیدگی به پرونده افراد مورد نظر را با مشکل مواجه کرده و به اصطلاح موجب وخیم‌تر شدن اوضاع آنان شده است. مثلاً وقتی یک زندانی امنیتی، بعد از مدتی، به مرخصی می‌آید یا به طور مشروط آزاد می‌شود، به جای این که به او فرصتی برای رسیدگی به خانواده و استفاده از فرصت آزادی یا مرخصی داده شود، توسط روزنامه‌نگاران خارج‌نشین، و در رأس آن‌ها علی نژاد، تحریک می‌شود تا مصاحبه کند و با موضع‌گیری‌های نامربوط موجبات پشیمانی مقامات قضایی از دادن فرصت به خود را فراهم آورد. به واقع علی نژاد به مانند یک روباه بو می‌کشد تا دریابد کدام زندانی پای از زندان بیرون گذاشته، تا با راه انداختن یک مصاحبه جنجالی، و بعد دادن تحلیل‌های و مقالات سوزناک درباره او، فرد مورد نظر را وادار به موضع‌گیری علیه نظام کند.

یکی دیگر از شیوه‌های او برای مطرح کردن خود و به اصطلاح ارائه مصاحبه‌های داغ، تماس با مسئولان جمهوری اسلامی در درون کشور بود. در اوایل کاربرد این شیوه، بعضاً مسئولان با تصور این که با خبرنگاری از داخل کشور و وابسته به خانواده رسانه‌ای درون کشور مواجهند، حرف‌هایی می‌زدند که انتشار آن توسط علی نژاد، موجب سوءاستفاده‌هایی می‌شد. کم‌کم با لو رفتن این شیوه و آگاه شدن مقامات کشور نسبت به ماهیت فردی به نام «علی نژاد»، دست او از این حربه کوتاه و کوتاه‌تر شده است و بارها در جواب تقاضای او برای مصاحبه، شخصیت‌های داخل کشور او را بابت پناه بردن به دامن اجنبی شماتت و حتی نصیحت کرده‌اند.

آرش سیگارچی: خودباختگی در برابر بت غرب



آرش سیگارچی، متولد ۱۳۵۷ در رشت، کار خود را با خبرنگاری در نشریات ورزشی محلی آغاز کرد. به گفته خودش، کار جدی خبرنگاریش از مجله ورزشی «گام» آغاز شد. سیگارچی در دوران دانشجویی در تهران برای روزنامه‌های اصلاح‌طلب گزارش تهیه می‌کرد. در سال ۱۳۷۹ به گیلان برگشت و سردبیر روزنامه‌ای به نام «گیلان امروز» شد.



همزمان وبلاگی به نام «پنجره التهاب» را راه‌اندازی کرد که به قول خودش مطالبی که قابلیت چاپ در روزنامه را نداشت، در آن منتشر می‌کرد. او در این وبلاگ به تکرار ادعاهای رسانه‌های فارسی‌زبان ضدانقلاب خارج‌نشین علیه جمهوری اسلامی می‌پرداخت.

درد، آر تازه Arash Signarchi روزنگار (گزارش ها) | لاف های مستی | ایستاده جوشم | ایرانگرد | فیس بوک | تملن یا من | درباره من English

پنجره التهاب
در میان این هزار پنجره ها، ششین التهاب، دیگر طبیعی جلوه میکند
وبلاگ آرش سیگارچی، روزنامه نگار ایرانی مقیم آمریکا

آقای حکومت، ما منتظر بقیه هستیم...
۲۶ تیر ۱۳۹۲

موج اقدام ها؛ خالی کردن زندانها یا اینکه...
۲۵ تیر ۱۳۹۲

تا تکلیف جنایت های گذشته روشن نشود؛ وطن...
۲۴ تیر ۱۳۹۲

چرا پرونده «زیرین» در آمریکا مهم شد...
۲۳ تیر ۱۳۹۲

سیاست

ماله کنسی و حاتم بخشی های دولت محمود، در آخرین روزها...

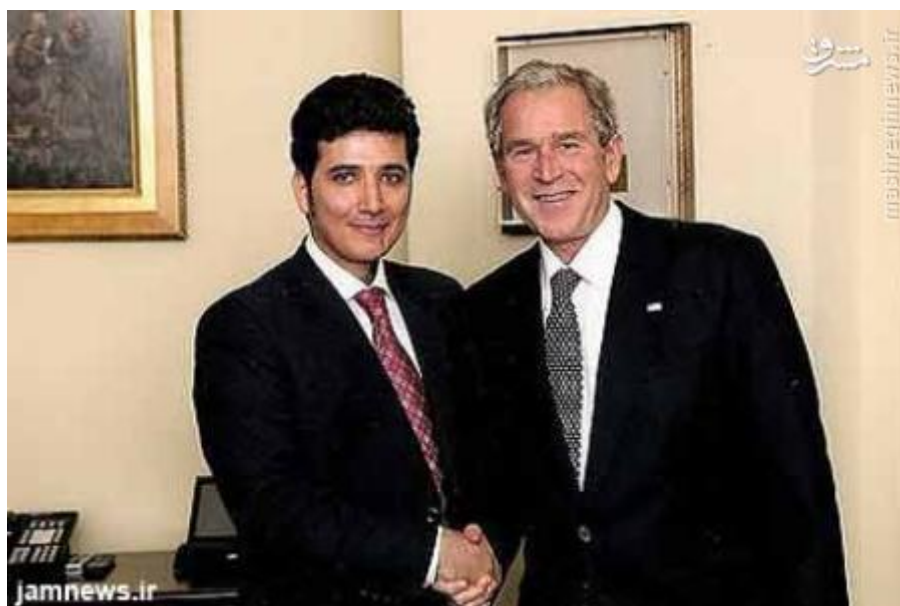
VOA روزنگار: گزارش من در دولتی ها، حسین روحانی را «دروغی» نامیند مخالفت مجلس با تنویه حساب صوری بدهی دولت انتقاد روحانی، قراردادی خامه ای از احمدی نژاد

آگهی

موج اقدام ها؛ خالی کردن زندانها یا اینکه...
در دو هفته اخیر، موج جانی از اجرای مجازات اعدام شروع شده است. رانوی فریدا برخی از آنها را دنبال کرده است. به گزارش روزنامه های چاپ ایران، از ج...

inf-15288

آن چه که نام سیگارچی را اولین بار مطرح کرد، پرونده‌ای موسوم به «وبلاگ نویسان» در سال ۸۳ بود. او به همراه چند وبلاگ‌نویس دیگر، به جرم اقدام علیه امنیت ملی به ۱۴ سال زندان محکوم شد که البته در دادگاه تجدیدنظر به ۳ سال کاهش یافت. او با کمک شماری از دوستان روزنامه‌نگار خود، با هوچی‌گری و خبرسازی‌های دروغین درباره شکنجه‌شدن در زندان جمهوری اسلامی، مقدمات پناهندگی خود به آمریکا را فراهم کرد. حتی این شایعه مطرح شد که در زندان دهان او را دوختند! بعدتر معلوم شد که به دلیل ابتلا به سرطان دهان او مورد جراحی قرار گرفت، و به همین علت هم از زندان آزاد شد.



فروپاشی یک خانواده به قیمت اقامت در آمریکا

سیگارچی، نمونه عیان روزنامه‌نگارانی است که بت ذهنیشان غرب و به ویژه ایالات متحده است. آن‌ها سال‌ها در راه رسیدن به قبله آمال خود، آمریکا، مشق کردند و برای این که راه و جایی در رسانه‌های فارسی زبان خارج از کشور برایشان باز کند و در نهایت به وصال زندگی در غرب برسند، چند سالی به طور خزنده، تبلیغات منفی و مخرب رسانه‌های غربی را مستقیم یا غیرمستقیم در مطبوعات داخلی پوشش می‌دادند. وقتی سیگارچی و همفکران او توسط نیروهای امنیتی کشور دستگیر شدند، به واقع در ته دل راضی بودند که مزد چند سال مقدمه‌چینی خود را گرفته‌اند، و با سابقه زندانی که برایشان ایجاد شده، جای پای محکمی در رسانه‌های آن سوی آب‌ها پدید کرده‌اند.



آرش سیگارچی هم یکی دیگر از صیدهای شبکه جذب خبرنگار با هدایت مسعود بهنود است. خانواده سیگارچی مصداق این ذوق‌زدگی و سرسپردگی به فرهنگ آمریکایی هستند. با رفتن آرش سیگارچی به ایالات متحده، به تدریج دو برادر دیگر او به نام‌های افشار و آرمان هم راهی آمریکا شدند. جالب این که، بعد از داستان‌سرایی‌های آرش سیگارچی درباره تحت فشار بودن مادرش در ایران، عکس‌هایی از او و مادرش در آمریکا منتشر شد و دروغ‌پردازی‌های او بیش از پیش آشکار گشت.



با کوچ همه اعضای این خانواده به آمریکا، پدر بیمار و سالخورده آنها، که ظاهراً از نوازندگان قدیمی استان گیلان بود، در نهایت تنهایی و دلشکستگی در رشت ماند تا از دنیا رفت. او در اواخر عمر، به شدت از دوری فرزندان و جدا شدن همسرش غمگین بود و از آرش گلایه داشت که با سیاست‌بازی‌هایش خانواده را از هم پاشیده است. جالب این که بعد از فوت او، باز آرش سیگارچی به داستان‌سرایی و مظلوم‌نمایی پرداخت که وزارت اطلاعات اجازه دیدار او را با پدرش در ترکیه نداد (یعنی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به قدری بیکار است که جلوی دیدار یک پیرمرد بی‌آزار دلشکسته با فرزندش را در کشوری دیگر بگیرد). جدای از این که اصولاً پدر مرحوم او به دلیل بیماری و کهولت سن امکان سفر به ترکیه را نداشت.



بنا به همان فرمول نسبت مستقیم هنجارشکنی بیشتر و عزیزتر شدن برای دولت‌های غربی (به عنوان کارفرمای این دسته از روزنامه‌نگاران)، هر چه که می‌گذرد توهین‌ها و حرمت‌شکنی‌های سیگارچی نسبت به مردم ایران و اعتقادات مردم ایران بیشتر می‌شود. او اخیراً با انتشار پست‌های وقیحانه در فیس‌بوک به مناسبت‌های مختلف، حتی داد دنبال‌کنندگان خود را در این شبکه‌ها درآورده است. مثلاً او تصویری از یک به اصطلاح اثر هنری درباره شهدای غواص در فیس‌بوک منتشر کرد، که غواصی را برهنه در محراب مسجد نشان می‌دهد. انتشار این تصویر توهین‌آمیز صدای بسیاری از دوستان او را درآورد و در پای همان مطلب از خجالت او درآمدند.

Arash Sigarchi

13 ساعت · ویرایش شد



این اثر، کار «مصطفی هروی» هنرمند مقیم هلند درباره بازگشت پیکرهای چند عواص دست بسته ایرانی است. توضیح او:

این چند وقتی بخاطر کارهای دیگری که داشتم کمی کم کار کردم، خلاصه چندتا کار در راه است!!

"عروج به دیگر سو" کار جدید تقدیم به تمام عزیزانی که بخاطر وطن و ارزشهایشان جانشان را فدا کردن.

New Work Titel : Ascension to the Other Side by MH 2015



علیرضا ولایتی آرش جان بسیار خجالت اوره ... شهید که تو میدان جنگ شهید زنده حتی غسل هم نمیکند میگی با همون لباس خاکی دفن کنی ... خاک تاسعه که شان شهدای مملکتو با گذاشتن این اثر "بی هنرک" به اسم کسی دیگر آوردی باین

12 · 184 ساعت پیش

Abbas Ahmadi واقعا بی احترامیه. اون عواصی که جان خودش رو فدا کرده فضای فکریش با فضای فکرک این آقای هنرمند کاملا متفاوته. یک Dislike بزرگ به کسانی که اصرا دارند هر پدیده ای رو به اسم خودشون مصادره کنند (وخب کیی رایتشون هم بادشون نرفته بزنی باک کار مرخرفشون!)

13 · 136 ساعت پیش · ویرایش شده

Homayoun Jaberi این بی احترامیه. باید با لباس عواصی با کفن سفید میبود

13 · 110 ساعت پیش

Mohammad Sadeghi این نهایت بی ادبی و بی احترامی به کسی است که جانش را برای آزادی مین گذاشته. چه کسی حاضر است که تصویر برهنه خود و یا بستگان از دنیا رفته اش را در معرض دید همه قرار دهد . به نام کار هنری؟ کجای این اثر با اسلام و یا حتی این مسیحیت مطابقت دارد که تصویر برهنه یک انسان را در محراب و منبر به نمایش در آید؟ این چیزی نیست مگر به سخره گرفتن دین و زیر سؤال بردن رشادتهای این جاوداتان تاریخ .

11 · 18 ساعت پیش

Saber Khamooshi خیلی ساده هست آقای سیمگارچی. برهنگی ریشه در فرهنگ ایرانی چه قبل از اسلام چه بعد از اسلام ندارد. مسند حضرت دارم. کسی اینجوری تو عرب به کلبسا نمیره چه برسه که ما کسی رو که جوش رو برای کشورش داده و خارجه تخصص بنده اش با لباس پیدا شده. عربان در محراب به تصویر بکشیم.... دیدن بیشتر

9 · 13 ساعت پیش

Mohsen Fathi جناب Arash Sigarchi شما که دم از تربیت جمهوری اسلامی میریزی بخون لطفا آگه ملاکت تربیت جمهوری اسلامی هست ! ضمنا اون عالم برزخ هست ! نه عالم محضر !!!!

8 · 9 ساعت پیش · ویرایش شده

Mehrdad Pasha آشفته بازار اهلی شده تا هر ناکسی کسی جلوه کند و هر هرزه ای هنرمند جلوه نماید و هر مضاطه ای خیرنگار و هر حيله گری سیاست مدار.

11 · 5 ساعت پیش · ویرایش شده

Mos Lem جالبه... به مشت روانی هر گندکاری که حاصل عقده های روانیشون هست رو انجام میدن و پشت نقاب "هنرمند" بودنشون اونو توجیه میکنن...

9 · 4 ساعت پیش

Maryam Civil اون که گمش عواصی رو پوشونده... چرا لباس عواصی پوشونده؟ مینویست فقط دستاشو ببنده و برهنه باشه یا اینکه واقعا شبیه به عواص نشونش میداد. لطفا نگید که هنره و برهنه بودن از دید هنرک انتخاب شده... من خلافتی نمیبینم.

8 · 4 ساعت پیش

Nasim Mehrpouyan بنظرمیرسه اصلا این اثرهنرکی نیست چراکه اصلا ارتباطی با معراج ومسجدو محل عبادت وشهادت وعروج ندارد! چون عربانی باوصف شهادت همخوانی ندارد! بنظرمن اینشون مینویستندبا برهنگی ادای مفهوم نکند چون بهرحال فرهنگ ها متفاوت و هر جلوه ای رومیشبه به تصویرکشیددقیقامل نقاشی...

8 · 4 ساعت پیش · ویرایش شده

Mahdi Play نیت چی بوده من نمی دونم ولی احترام محراب و شهید وطن حفظ نشده..

4 · 3 ساعت پیش

Qara Xan سواي بحث های همه دوستان در مورد برهنه بودن مدل عکس که من واردش نمیشم (چون به اندازه کافی بحث کردن راجع بهنش) این نقاشی نه از لحاظ سوره و نه از لحاظ ترکیب بندی و رنگبندی و نورپردازی در نهایت چیزی فراتر از یک کپی معمولی رو به خوب از یک عکس نیست. در حد یوس... دیدن بیشتر

4 · 3 ساعت پیش

Saeed Hekmat Maram خودتونو گوی نژید

10 · 3 ساعت پیش

Mojtaba Zeyd این اوج بی فرهنگی یک انسان هست. خواهشا به این آدم نگین هنرمند. این یک اشغال هسته

2 · 3 ساعت پیش

یا در یک گاف دیگر، او با انتشار تصویری برداشته شده از یک سایت مستهجن، مدعی شد که هیجان‌انگیزترین «سلفی‌ها» را در این جا می‌توان دید! این مساله آن قدر برای دنبال‌کنندگان اینترنتی او شوک‌آور و توهین‌آمیز بود که بعضی از هک شدن اکانت او خبر دادند. بعضی هم از او خواستند که در حالت مستی از ارسال پست در شبکه‌های اجتماعی خودداری کند.

اما در حقیقت انتشار چنین مطالبی از کسی که قبله آمالش غرب بوده و حاضر شده خانواده‌اش را به پای این بت قربانی کند، بعید نبود و نیست. در حقیقت، سیگارچی تنها برای این که به خیال خود به مردم و نظام کشورش دهن کجی کند، تنها گوشه‌هایی از خود واقعی خویش را عیان می‌کند. شاید یادآوری این مطلب خالی از فایده نباشد که سیگارچی یکی از فعال‌ترین خبرنگاران شبکه‌های فارسی زبان خارجی، در پوشش اخبار مرتبط با همجنس‌بازی و دفاع از حقوق! همجنس‌بازان است. بسامد گزارش‌های او در این باره به قدری بالاست که لاجرم مخاطب دچار این احساس می‌شود که همجنس‌بازی و اصولاً مطالب جنسی بخشی از وسواس فکری اوست که تاب مستوری ندارد و این گونه لو می‌رود.



Arash Siqarchi shared a link.
8 hours ago



mashregnews.ir

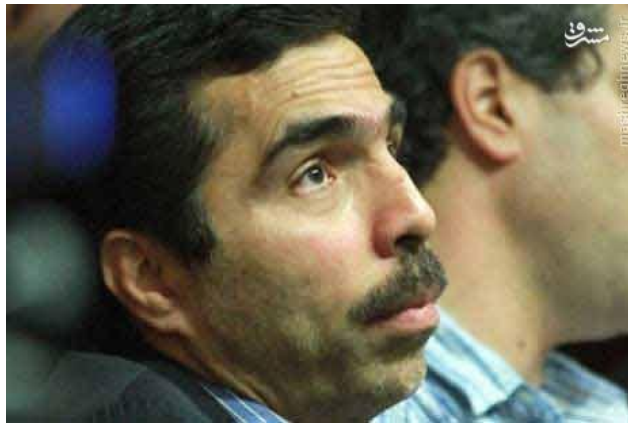
این کلیپ گوگوش که با اسم بهشت و تحت شعار «Freedom to Love for All» بیرون آمده، مهم است. اولین کار جدی در احترام به همجنس‌گرایی ایرانی ست.



موزیک ویدئو گوگوش بنام بهشت
listenpersian.net

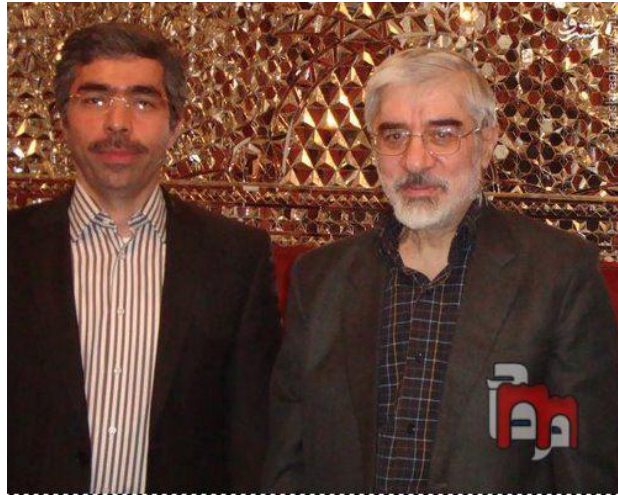
سیگارچی که بعد از رفتن از ایران در سال ۸۵، طبق معمول بیشتر روزنامه‌نگاران خارج شده از کشور، مدت یک سال را در مکتب «بهنود-باستانی-اسدی-امیری» در روزآنلاین به کارآموزی مشغول بود، بلافاصله جذب «صدای آمریکا» شد و مزد سال‌ها زحمت در راه رسیدن به محبوب را گرفت. در ایام فتنه ۸۸، او به شدت در زمینه تحریک فتنه‌گران به حضور خیابانی مشغول بود و با باز گذاشتن تلفن‌های این شبکه ضدانقلاب به روی فتنه‌گران، به بهانه پوشش لحظه به لحظه تجمعات، خط دولت آمریکا برای براندازی را پیگیری می‌کرد.

مجتبی واحدی: فوق تخصص فرصت‌طلبی و قلم‌فروشی



مجتبی واحدی، متولد ۱۳۴۳ در نارمک تهران است. او در رشته مهندسی شیمی دانشگاه شریف تحصیل کرده است. به گفته خودش کار با مهدی کروبی را خیلی زود، از سال ۱۳۶۱ آغاز کرد، یعنی زمانی که کروبی مسئولیت بنیاد شهید را به عهده داشت. مجتبی واحدی، در بین خود اصلاح‌طلبان هم به نمونه‌های عالی فرصت‌طلبی و موج‌سواری مشهور بوده و هست. کما این که حتی در دوران اوج یکه‌تازی مطبوعات اصلاح‌طلب در دوره اول ریاست جمهوری سید محمد خاتمی، او هیچ‌گاه به عنوان یک روزنامه‌نگار شناخته نمی‌شد. او تنها یکی از اطرافیان و مشاوران مهدی کروبی (اصطلاحاً نوچه او) محسوب می‌شد و تنها در سال ۱۳۷۹، همزمان با مقدمات برگزاری انتخابات مجلس ششم، با راه‌اندازی روزنامه آفتاب یزد، بدون یک روز سابقه کار روزنامه و خبر، به واسطه اعتماد خانواده کروبی به او، سردبیر این روزنامه شد. بگذریم از این که روزنامه آفتاب یزد هیچ‌گاه جزو روزنامه‌های سرآمد اصلاح‌طلبان محسوب نمی‌شد. همین بی‌سابقه بودن و خامی او در کار خبر باعث شد که در دوران حضور در آفتاب یزد، با دیکتاتوری تحریریه آن روزنامه را اداره کند و علاوه بر وارد کردن بستگان بی‌تجربه خود به روزنامه، با روزنامه‌نگاران قدیمی‌تر برخوردهای بی‌ادبانه‌ای صورت دهد.

واحدی تا زمانی که در کسوت رییس دفتر و مشاور رسانه‌ای مهدی کروبی، امکان استفاده از رانت‌های اقتصادی و سیاسی را داشت، هیچ‌گاه کلمه‌ای انتقاد درباره نظام بر کاغذ نیاورد (او حتی از قبل همراهی با کروبی در سال ۱۳۶۷ به معاونت وزارت دارایی هم رسید).



شروع حضور تصویری او به آستانه انتخابات ۱۳۸۴ ریاست جمهوری و راه اندازی تلویزیون هما توسط کروبی بود. بعد از آن بود که حضور بیشتر و بیشتر او در رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور بیش از پیش شد. در بررسی روند این حضور، می‌توان به این نتیجه رسید که با شکست مهدی کروبی در انتخابات ۸۴ و کنار رفتن تدریجی او از عرصه رسمی سیاست، واحدی که آرزوهای خود را برای منتفع شدن به عنوان یکی از نزدیک‌ترین مشاوران او نقش بر آب می‌دید، شروع به مقدمه‌چینی برای جا انداختن خود به عنوان یک روزنامه‌نگار منتقد نظام، برای دولت‌های غربی کرد تا بدین واسطه جای پای در رسانه‌های بیگانه بیابد. دقیقا همین شیب غلتیدن او به سوی بیگانگان را بعد از انتخابات ریاست جمهوری دهم هم شاهدیم، که مجتبی واحدی که دو روز مانده به برگزاری انتخابات از کشور خارج شده بود، با ادعای تقلب از سوی نامزدهای شکست خورده، فرصت را به شدت مساعد دید، و با مطرح کردن خود به عنوان مشاور ارشد کروبی، آنتن تلویزیون‌های ضدانقلاب را قبضه کرد.



جالب این جاست که واحدی چنان در استفاده از این موقعیت برای مطرح کردن خود عجله داشت که خیلی زود به زیر سؤال بردن اصل نظام روی آورد. آش دستپخت واحدی چنان شور بود که کروی بعد از مدتی کوتاه، طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد که سخنگویی در خارج از کشور ندارد. اما مجتبی واحدی علی‌رغم اعلام این موضوع، حاضر به پیاده شدن از اسب هدایت به اصطلاح جنبش سبز نبود و انصافاً هم دولت‌های غربی دستمزد او را خیلی زود پرداختند و جایگاهی به عنوان مفسر سیاسی ثابت در بی‌بی‌سی و صدای آمریکا به او دادند تا او به مراد دلش برسد و در خارج از کشور هم از تنعمات مالی بی‌بهره نماند.



در الگوی رفتاری مجتبی واحدی در خارج از کشور هم شاهد همان مسأله‌ای هستیم که درباره چهره‌های دیگر شبیه به او رخ داده است، یعنی با نزدیک شدن زمان اتمام تاریخ مصرف او برای سرویس‌های اطلاعاتی -

رسانه‌ای غربی، او که با موضع‌گیری‌های ضد مردم و نظام خود، پل‌های پشت سرش را خراب کرده است، برای ماندن در عرصه و اصطلاحاً اوت نشدن، به جای تنبّه و عبرت‌گیری، مواضع تندتر و رادیکال‌تری را علیه نظام و مردم و ارزش‌های کشورش اتخاذ کرده است.

مجتبی واحدی که یکی از اولین چهره‌های اصلاح طلب گریخته از وطن بود که در تحلیل‌هایش جایگاه رهبری نظام را نشانه رفت، امروزه کارش به جایی رسیده که جمهوری اسلامی و اصولاً دین در حکومت را از اساس زیر سؤال می‌برد و البته لحنش نسبت به رهبری انقلاب هر روز هتاک‌تر و وقیحانه‌تر می‌گردد. کار او به جایی رسیده که اخیراً در وبلاگ خود، با دفاع از عملکرد مرجعیت انگلیسی و تشیع لندن و طرفدارانش، به خیال خود سعی کرده تا الگوی تشیع مورد نظر آن‌ها را در برابر تشیع علوی جمهوری اسلامی مطرح کند. این جاست که دم خروس بیرون می‌زند، و مشخص می‌شود که واحدی و واحدی‌ها در اصل چه مأموریتی و از کجا برای خود تعریف کرده‌اند. کیست که امروز نداند، حامیان پشت سر جریانات مشکوک مذهبی چه کسانی هستند و در کدام کشور قرار دارند.

مجتبی واحدی که حتی در همان روزی که کشور را ترک می‌کرد، سردبیر آفتاب یزد بود و تحت هیچ‌گونه تعقیب قضایی یا اطلاعاتی نبود (چون اصولاً وزنه قابل ملاحظه‌ای به حساب نمی‌آمد)، و حتی بسیاری او را یک فعال سیاسی نمی‌دانستند، از فردای انتخابات چنان ژست مخالفت و ضدیت با نظام گرفت که گویی در همه سال‌هایی که او در کنار کربوبی به سرکشی به امور اقتصادی آن خانواده مشغول بود را صرف مبارزه و موضع‌گیری علیه جمهوری اسلامی کرده بود (تنها یکی از این امور اقتصادی اداره یک کارخانه مونتاژ تلویزیون متعلق به خانواده کربوبی در شرق تهران بود که او به همراه برادرش آن را اداره می‌کرد). واحدی که به نقل از همکاران سابقش در آفتاب یزد در تظاهر به تشریح حتی راه افراط می‌پیمود، کارش اکنون به جایی رسیده که احکام مسلم اسلامی از قبیل حجاب را هم قبول ندارد، و اخیراً عکس دختر بزرگسال و بالغه‌اش را بدون حجاب در شبکه‌های اجتماعی به اشتراک گذاشته است.



او که در درون کشور، به واسطه نزدیکی به شیخ مهدی کروبی به شغل و تنعم و رفاه خوبی رسیده بود، اکنون به جایی رسیده است که برای کسب عایدات بیشتر از بیگانگان، دست رد به حضور در هیچ شبکه و رسانه ای (هر چه قدر ضد انقلاب و حتی ضد دین) نمی زند و حتی یک تنه ارائه دهنده طرح هایی چون «کنگره ملی اپوزیسیون» و «اتحاد اپوزیسیون» شده است.



مجتبی واحدی که برای گذراندن روزگار خود به سختی افتاده و تحلیل های سطحی و غیر واقعی او از مسائل سیاسی داخلی که با بغض نسبت به اصل و اساس نظام آمیخته شده و عصبانیت او - ناشی از آوارگی چند ساله در غربت - بر تحلیل هایش سایه افکنده است، حالا با معاندترین رسانه های وابسته به آل سعود و رژیم صهیونیستی که در منطقه فتنه انگیزی می کنند و خون شیعه و سنی را بر زمین میریزند، همکاری می کند.

کل نتایج (17) اخبار (3) نظر (14) آلبوم عکس (0) ویدیو (0) بث العربیه

قلبه و قلمش در پیوسته است

یکشنبه 26 رمضان 1436 هـ - 14 ژوئیه 2015 م

از قدیم الایام رسم در میان مسلمانان این بوده که با فرا رسیدن ماه رمضان تلاش می کرده اند کدورت ها...**ادامه**



بهارستانه بود که در آنجا دیدم

چهارشنبه 9 رمضان 1436 هـ - 24 ژوئن 2015 م

مدتی است موضوع بیماری جسمی خامنه ای مورد توجه مخالف خبری و تحلیلگران سیاسی قرار گرفته است...**ادامه**



جانشین اسم غلام و پنهان زنی او

دوشنبه 5 شهبان 1436 هـ - 25 مه 2015 م

دبی-العربیه نت فارسی
اخیراً فیلمی در شبکه های اجتماعی از مشاخره مهدی کوچک زاده و جواد ظریف منتشر شده که توجهات زیادی...**ادامه**



احمدی نژاد بهترین گزینه برای وزارت علوم

جمعه 27 محرم 1436 هـ - 21 نوامبر 2014 م

دومین گزینه پیشنهادی حسن روحانی برای تصدی وزارت علوم پس از استیضاح دکتر فرجی دانا هم نتوانست رأی...**ادامه**



سؤال بی جواب احمد خمینی واسید پاشی در اصفهان

جمعه 6 محرم 1436 هـ - 31 اکتبر 2014 م

« چطور اگر مثلاً به نماز جمعه حمله شود فوراً شناسایی می شود و می دانید چه کسانی هستند و...**ادامه**



ملت همیشه در صحنه یا مرغ آزاد و مرغی؟

یکشنبه 21 رمضان 1435 هـ - 20 ژوئیه 2014 م

حکومت جمهوری اسلامی به همان میزان که از حکمرانی خوب و راضی نگه داشتن شهروندان خود ناتوان...**ادامه**



هم زان و پلانکینی فتنه ای بر پلانکین علی

دوشنبه 8 ربیع الاول 1434 هـ - 21 ژانویه 2013 م

وقتی شرح حال یکی از اعدام شدگان روز شنبه را از زبان خود او خواندم بار دیگر بر خود لرزیدم نه فقط به...**ادامه**



هم زان و پلانکینی فتنه ای بر پلانکین علی

دوشنبه 8 ربیع الاول 1434 هـ - 21 ژانویه 2013 م

مجتبی واهدی
وقتی شرح حال یکی از اعدام شدگان روز شنبه را از زبان خود او خواندم بار دیگر بر خود لرزیدم نه فقط...**ادامه**



شرکت در انتخابات؛ کماک یا غیره؟

یکشنبه 15 صفر 1434 هـ - 30 دسامبر 2012 م

در یکی دو سال گذشته من هم مانند عده زیادی از فعالان سیاسی، مخالفت خود با حضور در نمایش های...**ادامه**



مقالات - فحش نامه - مجتبی واحدی برای شبکه عربی-عبری العربیه

در گزارش‌های بعدی از سرنوشت اصلاح‌طلبی افراطی و اصلاح‌طلبان فراری و جذب شده از سوی شبکه
بهنود بیشتر خواهیم گفت.....

منابع:

[/http://downloadtime.ir/2341](http://downloadtime.ir/2341)

[/http://www.yjc.ir/fa/news/4364266](http://www.yjc.ir/fa/news/4364266)

<http://www.rasanehiran.com/vdch.-nqt23nizftd2.html>

<http://shakhsiatnegar.com/%D8%A7%D9%85%DB%8C%D8%B1-%D8%B9%D8%A8%D8%A7%D8%B3-%D9%81%D8%AE%D8%B1%D8%A2%D9%88%D8%B1>

<http://www.independent.co.uk/news/world/middle-east/my-stealthy-freedom-women-in-iran-step-up-hijab-campaign-by-filming-themselves-walking-in-public-with-their-heads-uncovered-10149226.html>

<http://www.theguardian.com/world/2013/jan/24/iranian-journalist-masih-alinejad-smear-campaign>

<https://www.youtube.com/watch?v=E6jsGtYjbgI>

<https://www.youtube.com/watch?v=-YYMbuK9E3A>

<https://www.youtube.com/watch?v=kl1CbnGGIZs>

<http://gomnamian.blogspot.com/2012/11/Parasitism.html>

[/http://www.seratnews.ir/fa/news/38926](http://www.seratnews.ir/fa/news/38926)

<http://www.sigarchi.com/Arash/aboutme-01.htm>

<https://www.flickr.com/photos/wwwsigarchicomblog/albums/72157604505146092>

<http://www.jamnews.ir/detail/News/492436>

[/http://seyedmojtaba-vahedi.blogspot.com](http://seyedmojtaba-vahedi.blogspot.com)

<http://www.fardanews.com/fa/news/251818>

<http://www.entekhab.ir/fa/news/57190>

<http://namayande.com/news/105857>

http://www.bbc.com/persian/iran/2010/02/100202_l30_roundtable.shtml

<http://www.fetan.ir/home/2108>

[/http://gharargahehamzeh.persianblog.ir/1391/12](http://gharargahehamzeh.persianblog.ir/1391/12)

<http://fetnye-88.blogfa.com/tag/%D9%85%D8%B3%DB%8C%D8%AD-%D8%B9%D9%84%DB%8C-%D9%86%DA%98%D8%A7%D8%AF>

[/http://www.yjc.ir/fa/news/4861720](http://www.yjc.ir/fa/news/4861720)

[/http://www.shafaf.ir/fa/news/96386](http://www.shafaf.ir/fa/news/96386)

http://newsweek.washingtonpost.com/postglobal/america/2007/09/george_bush_amir_fakhravar_iran.html

<http://www.motherjones.com/politics/2006/10/has-washington-found-its-iranian-chalabi>

<http://bineghab2012.blogspot.com/2012/11/blog-post.html>

<https://www.youtube.com/watch?v=Q9cJQ9Rkxmg>

تندروهای اصلاحات چه سرنوشتی برای خود رقم زدند

به جز خبرنگاران جبهه اصلاحات که به بهانه‌های گوناگون از کشور گریخته و به چند رسانه فارسی‌زبان شناخته‌شده ملحق می‌شوند، کم نیستند شخصیت‌های سیاسی منتسب به این گروه که با افتادن در دام سرویس‌های امنیتی، به اردوگاه ضدانقلاب می‌پیوندند.

زمانی شهید اهل قلم سید مرتضی آوینی، در نقدی که بر فیلم مادر مرحوم علی حاتمی نگاشت، یک جمله طنزآلود درخشان گفت که البته در بطن خود بسیار تلخ بود: «نمی‌دانم آن آشی که در سفارت انگلیس پخته بودند چه معجونی بود که همه را آش‌خور کرد، الا روزه‌دارها.»

سید آوینی به درستی به چربی و شیرینی لقمه‌های از آب گذشته اشاره می‌کند که وسوسه‌انگیز بوده است و دل‌های بسیاری را در مملکت ما لرزانده و متعاقب آن پاهای آنان را. حال حکایت پاره‌ای از اصلاح‌طلبان به اصطلاح مدرن و پیشرو دیروز است که حتی نان وکالت و وزارت در جمهوری اسلامی به کامشان مزه نکرد و دیگ آش بعضی‌ها را ترجیح دادند. اخیراً همان‌گونه که در خبرها آمد، سندی در ویکی لیکس منتشر شد که خبر از التماس دعای یک وزیر سابق و لندن‌نشین امروز، یعنی جناب مهاجرانی، از سفارت سعودی برای تقبل هزینه تحصیل دکترای فرزندش می‌داد. نکته تاسف‌آور این که گرفتن پول از عربستان سعودی، گرچه در اپوزیسیون خارجی نظام امری غریب نبود، در میان مخالفان و معاندان داخل کشور یا همان اصلاح‌طلبان ساختارشکن، چندان سابقه نداشت. به نظر می‌رسد عطاءالله مهاجرانی که در بسیاری از عرصه‌های ساختارشکنی پیشرو بوده است، در این زمینه هم نخواست عقب بماند و خواسته تا قبح‌شکنی از مواجب‌بگیری از آل سعود را هم به اسم خود سند بزند.



در گزارش پیش رو نگاهی می‌اندازیم به شیوه ارتزاق شماری از ساختارشکنان دیروز که بیراهه را در پیش گرفته‌اند. با این توضیح که ما از لغزیدن انسان‌ها، آن هم کسانی که در سال‌های نسبتاً دور، خود از بدنه نظام محسوب می‌شدند و بعضاً چهره‌های بسیار مذهبی و موجه داشتند، خوشحال نمی‌شویم و برای همه فریب‌خوردگان و لغزیدگان آرزوی بازگشت از بیراهه می‌کنیم. سطور پیش رو تنها از باب انذار و عبرت تقدیم می‌شود.

عطاءالله مهاجرانی ؛ خوشحال و راضی در وطن نویافته

درباره سابقه مبارزاتی عطاءالله مهاجرانی قبل از پیروزی انقلاب، چندان سند و منبع معتبری وجود ندارد و خود او هم تاکنون توضیحی در این مورد نداده است. او به عنوان جوانی ۲۵، ۲۶ ساله که سابقه مبارزاتی چندانی در دوران پهلوی نداشت، خیلی زود در مصدر مسئولیتی خطیر قرار گرفت. مهاجرانی در سال ۱۳۵۸، در اولین دور انتخابات مجلس شورای اسلامی بعد از انقلاب، به عنوان نماینده شیراز به مجلس راه یافت. بعضی از کسانی که فضای شیراز در آن دوران را به خوبی می‌شناختند (از جمله محمدرضا سرشار) انتخاب دو چهره جوان و به شدت ناشناخته را به نام‌های مهاجرانی و صباح زنگنه (که از معاودین عراقی به کشور بود) به حمایت پررنگ مرحوم آیت الله دستغیب از ایشان مرتبط می‌دانند. وگرنه دانشجوی اراکی رشته تاریخ در دانشگاه شیراز، به خودی خود شانس چندانی برای رسیدن به این جایگاه نداشت. اما ستاره اقبال او در مجلس هم تابنده بود و او با وجود جوانی، به هیئت ریسه راه یافت و رییس کمیسیون بازرگانی و معاون کمیسیون خارجه شد. او در دهه ۶۰ مسئولیت‌های مهمی چون معاونت نخست وزیر و معاونت رییس جمهور را هم به عهده داشت. اما وزارت ارشاد و سخنگویی دولت در دولت اول محمد خاتمی او را به شهرت بسیار بالایی رساند. از حکایات و ماجراهای دوران وزارت او، به دلیل خودداری از تکرار مکررات می‌گذریم. مهاجرانی بعد از مطرح شدن ماجرای شکایت خانم مهسا یوسفی، و آزاد شدن از زندان با وثیقه منزلی ۳ میلیاردی، رخت مهاجرت برچید و به لندن رفت.



«همین روزها بود که در آغاز پنجاه سالگی از ایران خارج شدم. پنجاه سال زندگی در ایران و در شرق، بگذار نیمه دوم عمرت در غرب بگذرد! وطن همان سرزمینی است که در آن جا احساس آرامش وطمأنینه می‌کنی. به تعبیر امام علی علیه السلام همان سرزمینی که تو را تحمل می‌کند. دیدم لندن برای من دیگر یک مرحله گذار نیست. سرزمینی است برای زندگی کردن.... دیدم لندن را دوست دارم، با تنوع ملیت‌ها و تساهل و تسامحش.»

این اظهارات مهاجرانی که با عنوان «چرا لندن را دوست دارم» در مرداد ماه سال ۹۱ در رسانه‌ها منتشر شد، موجی از انتقادات و طعنه‌ها و کنایه‌ها را برایش به همراه داشت. حتی بسیاری از همفکران و طرفداران دیروز او از جمله نیک آهنگ کوثر و ابراهیم نبوی هم او را بی‌نصیب نگذاشتند. اما یکی از تاثیرگذارترین این انتقادات را از میان اصلاح طلبان، عباس عبدی به مطلب مهاجرانی وارد کرد. او در مطلبی با عنوان «آقای مهاجرانی! وطن را نمی‌شود گذاشت و رفت» ضمن زیر سؤال بردن برداشت مهاجرانی از وطن، در بخشی از مطلب خود این چنین مهاجرانی را خطاب قرار می‌دهد:

«اگر قرار باشد که هرکس به هر دلیلی این سرمایه را صرف آسایش و زندگی در ینگه دنیا کند، دیگر چه کسی می‌ماند که کشور را آباد کند؟ لندن به دست چه کسانی آباد شده است؟ کسانی که در آنجا بودند و کسانی که به خارج از آنجا رفتند و سرمایه‌های گوناگون کسب شده خود را به لندن آوردند و نیز به دست کسانی که این سرمایه‌ها را از کشورهای خویش برداشتند و به لندن بردند. بر کار لندن‌نی‌ها اعتراضی نیست که خوب می‌کنند که سرمایه دیگران را جذب می‌کنند، ولی دیگران نمی‌توانند که ۵۰ سال اول عمرشان را که پر از هیجان‌ات و احتمالاً ندانم‌کاری‌هاست در کشورشان صرف کنند و سپس اندوخته مادی و معنوی خود را به کشور دیگری ببرند تا ۵۰ سال بعدی را در راحتی و آسایش بگذرانند.»

مهاجرانی از دوران وزارت خود رابطه خوبی با دولتمردان سعودی داشته است. به همین دلیل اکنون برای یکی از اصلی‌ترین تربیون‌های حکومت سعودی در جهان، الشرق الاوسط چاپ لندن، مطلب می‌نویسد. آگاهان، دست ضدانقلاب معروف، علی رضا نوری‌زاده را در محکم شدن پیوند مهاجرانی و سعودی‌ها در کار می‌بینند. کما اینکه شهرام همایون، مدیر یکی از شبکه‌های ضدانقلاب و شریک و همکار بسیار نزدیک نوری‌زاده در سال‌های گذشته، در نامه‌ای با عنوان «نامه به مهاجرانی و مهاجرانی‌های آینده»، با اشاراتی نه چندان پنهان به نوری‌زاده، مهاجرانی را نسبت به گول خوردن و ارزان فروشی خویش هشدار می‌دهد:



«آقای مهاجرانی، در دام افتادید. متأسفم. همانروز که همسفر عزیزت به عربستان شدید، همانروز که زمزمه‌های همسفر، زیر گوش‌تان کارساز شد و در فستیوال! عربی شرکت کردید، در دام افتادید. اما تصور نمی‌کردم انقدر ارزان! ۶۵ هزار پوند از عربستان گرفتید برای تحصیل فرزندتان. دیگران بیش از اینها گرفتند. سه میلیون دلار. دیدید چقدر ارزان فروشی کردید.»



نوری‌زاده واسطه اصلی ارتباط مهاجرانی با سعودی‌ها بود

فستیوال مورد اشاره، جشنواره «الجنادریه» است. در این جشنواره به اصطلاح فرهنگی که از ۱۹۸۵ در حومه ریاض برگزار می‌شود، بناست تا میراث خاندان سعودی به نمایش مهمانان برگزیده خارجی گذاشته شود. برگزارکننده جشن، گارد ملی عربستان و مهمان ویژه آن پادشاه سعودی است. بر اساس اسناد و تصاویر منتشر شده، در سال ۱۳۹۰، عطاءالله مهاجرانی به اتفاق علیرضا نوری‌زاده (عامل کهنه کار سعودی‌ها) در این جشن شرکت کرد و از خوان نعمات پادشاه سعودی بهره‌مند شد. حجت الاسلام حیدر مصلحی، در همان سال خبر از حضور این دو مهمان در آن جشن داد و گفت که به مقامات سعودی خبر دادیم که از قول ۱۸ میلیون دلاری آن‌ها به این دو نفر آگاهیم. البته خود نوری‌زاده یکی از قدیمی‌ترین عوامل عربستان است که نفوذ بالایی هم در روزنامه الشرق الاوسط دارد.



مهاجرانی و نوری‌زاده در فستیوال الجنادریه، قول‌های میلیون دلاری از سعودی‌ها برای تبلیغ برضد ایران گرفتند .

در سال ۲۰۱۲، از سوی عبدالله، پادشاه مقبور سعودی، مؤسسه‌ای به نام «مرکز ملک عبدالله برای گفتگوی میان ادیان» با همکاری دولت‌های اسپانیا و اتریش و واتیکان، در وین راه‌اندازی شد. نفس این که دولت حامی جنایتکارترین گروه‌های تکفیری تمام تاریخ، حامی گفتگوی ادیان شود، به قدر کفایت اسباب انبساط خاطر است، با این حال یکی از ۹ عضو هیئت مدیره این تشکیلات (از ۹ مذهب مهم دنیا) جناب عطاء الله مهاجرانی است که از سوی حکومت سعودی شایسته نمایندگی مذهب حقه شیعه تشخیص داده شد. حتما این که رژیم شیعه‌کش سعودی صلاحیت ایشان را به عنوان نماینده شیعیان تایید کرده است، بسیار مایه افتخار مبدع نظریه

تساهل و تسامح هم هست! به علاوه مهاجرانی برای نشریه هفتگی «المجله» متعلق به دولت سعودی و مستقر در لندن هم قلم می‌زند.

یکی از دستاویزهای مهاجرانی برای دریافت کمک، وبسایت جرس (ارگان شورای پنج نفره موسوم به اطاق فکر جنبش سبز) بود. در دوران فعالیت جرس، برخی گزارش‌ها از کمک‌های دولت بریتانیا به این وبسایت حکایت داشت. البته اخباری هم از کمک‌های (م-ه) آقازاده در بند، به مدیران این سایت، به ویژه مهاجرانی وجود داشت. چرا که (م-ه) هم در اوج دوران فعالیت این وبسایت در لندن حضور داشت و شواهدی هم از کمک‌های مالی او به این مجموعه در همان زمان افشا شده بود. بگذریم که او در همان مکالمه افشا شده‌اش با نیک آهنگ کوثر، با افتخار از نقش مهم خود در جریان‌سازی خبری-تبلیغاتی صحبت می‌کند. البته با تعطیلی سایت جرس، به نظر می‌رسد که مهاجرانی و شبکه نویسندگان وابسته به او باید به دنبال محمل دیگری برای جذب منابع مالی باشند. لندن گران‌ترین شهر دنیاست و زندگی مرفه در آن حتی برای بیش از ۹۰ درصد خود لندنی‌ها کاری به شدت مشکل و گاه ناممکن است. پس چاله مالی اقامت در لندن دوستان و آن‌هایی که می‌خواهند بعد از ۵۰ سالگی در وطن نویافته خود به آرامش برسند، به این سادگی پر نمی‌شود.

فاطمه حقیقت جو؛ پاداش گستاخی



فاطمه حقیقت جو، متولد ۱۳۴۷، دکترای مشاوره از دانشگاه تربیت معلم، به واسطه یکی از سه سهمیه دفتر تحکیم وحدت در لیست مشارکت در سال ۱۳۷۹ وارد مجلس شورای اسلامی شد. حقیقت جو به ارائه نطق‌های پیش از دستور جنجالی و ساختارشکن معروف بود. در یکی از پرسروصداترین این نطق‌ها، او با آیه استرجاع (انا لله و انا الیه راجعون)، سخنان خود را آغاز کرد و در ادامه در سخنانی بعضاً دور از ادب، در حالی که رهبر انقلاب را مورد پرسش قرار می‌داد، ارکان و نهادهای نظام را به خشونت‌طلبی، ظلم و حق‌کشی متهم کرد. کار بی‌پروایی و گستاخی حقیقت جو به جایی رسید که قوه قضاییه حکم بازداشت او را صادر کرد، اما با تدبیر مقام معظم رهبری جلوی اجرای حکم او و محمد دادفر و حسین لقمانیان گرفته شد.



حقیقت جو یکی از بنیان‌تحصن نمایندگان مجلس ششم و از اولین مستعفیان در اعتراض به رد صلاحیت‌ها بود. لحن نطق استعفای او آن قدر تند و هنجارشکنانه بود که خشم قدرت‌الله علیخانی، نماینده اصلاح‌طلب قزوین را برانگیخت و او به قصد برخورد فیزیکی به سمت تریبون رفت که البته با مداخله سایر نمایندگان ختم به خیر شد و او نطق خود را به پایان رساند. به هر حال، او اولین کسی بود که استعفایش از سوی هیئت رئیسه مجلس ششم پذیرفته شد.



به نظر می‌رسد، روند سکولاریزاسیون فاطمه حقیقت‌جو همگام با تغییر ظاهر ایشان عمق بیشتری یافته است، به نحوی که او که زمانی (به تأسی از نواندیشان دینی) در سخنرانی‌های متعدد خود در زمان اصلاحات، صحبت از تفسیر مدرن از اسلام و سازگاری اسلام و دموکراسی و امثال این‌ها می‌کرد، عاقبت آب پاکی را بر دست خود و حامیانش ریخت و در مصاحبه با عنایت فانی در نوامبر ۲۰۰۹ چنین گفت:

«اگر به تجربه بشری نگاه کنیم، می‌بینیم که کلیسا چه سرنوشتی داشته و نتیجه‌اش سکولاریسم نوع بدتر در اروپا و آمریکا است. اگرچه در آمریکا دین بهتر تحمل می‌شود. از طرف دیگر تجربه ۳۰ سال حکومت دینی را داریم. این مسأله من را به این جمع‌بندی رسانده که اگر می‌خواهیم دین را حفظ کنیم و آزادی‌های مردم را رعایت کنیم، بهتر است که یک حکومت غیردینی داشته باشیم.»

یا در تجمع به اصطلاح جنبش سبز در سال ۱۳۸۸ بوستون آمریکا، میکروفون به دست گرفت و در برابر تجمع هواداران مجاهدین، خود را با آن‌ها در هدف، مشترک معرفی کرد.



به هر حال، حقیقت‌جو در سال ۲۰۰۷، برای ادامه تحصیل کشور را ترک کرد و بلافاصله، بدون داشتن سابقه پژوهشی معتبر و تدریس آکادمیک، و حتی آشنایی متوسط با زبان انگلیسی (دست کم از مصاحبه انگلیسی او با شبکه‌های خارجی چنین به نظر می‌رسد) به عنوان پژوهشگر در دانشگاه «ام آی تی» یکی از پنج دانشگاه برتر جهان مشغول به کار شد. او بورسیه تحقیقاتی سال ۲۰۰۶-۲۰۰۷ «برنامه زنان و سیاستگذاری عمومی» مدرسه کندی دانشگاه هاروارد را به دست آورد. حقیقت‌جو در سال ۲۰۰۹، «جایزه مطالعات خاورمیانه» را از دانشگاه کانتیکت دریافت کرد (علی‌رغم تکذیب گرفتن جایزه در جوابیه‌اش به برنامه ۲۰:۳۰ سیما). از سال ۲۰۰۹ به عنوان پژوهشگر به دانشگاه هاروارد رفت و مجموعه‌ای از درس‌گفتارها را در آن با موضوع

زنان، حقوق بشر و دموکراسی برگزار کرد. هم اکنون هم او به عنوان مدیر برنامه «رهبری زنان در چشم انداز جهانی» در مدرسه تحصیلات تکمیلی دانشگاه ماساچوست بوستون مشغول است. در سال ۲۰۱۰، حقیقت‌جو مؤسسه «طرح غیرخشونت‌آمیز برای دموکراسی» را راه‌اندازی کرد. هدف این مؤسسه، آموزش غیرخشونت‌آمیز حصول به دموکراسی در کشورهای در حال توسعه معرفی شده است (همان براندازی نرم یا انقلاب رنگی). این مؤسسه خود را مستقل معرفی می‌کند که منبع مالی اصلی آن حق عضویت اعضا، عنوان شده است! در عین حال تصریح شده که این مؤسسه از کمک همه سازمان‌های دولتی و غیردولتی استقبال می‌کند.

گنجی؛ استاد تخریب پل‌های پشت سر

اکبر گنجی، متولد ۱۳۳۸ قزوین و بزرگ شده نازی آباد، جوان پرشور و حرارت انقلابی بود که زمانی در برهه‌های سپاه درباره این که با کدام اقدامات دادگاه‌های انقلاب موافق و با کدام مخالف است، نوشته بود: «آن که مورد تأیید ماست، اعدام مفسدین است و آن که نیست، برخورد مکتبی نکردن با ضد انقلاب است که هزاران ساواکی و گروه‌های ضدانقلاب در کمال مطلق آزادی، هر کاری دلشان می‌خواهد می‌کنند.»



او با همین شور انقلابی وارد بخش ایدئولوژی (بعدها عقیدتی) سپاه پاسداران شد و همزمان در مرکز تحقیقات سیاسی-ایدئولوژیک سپاه در قم به فعالیت پرداخت. ماجرای شهرت او به «اکبر پونز» و افراط‌گری او در برخورد با بانوان غیرمحجبه یا بدحجاب هم که شهره عام و خاص است و نیازی به توضیح بیشتر ندارد (برای شناخت بیشتر او بنید: گزارش ویژه مشرق "گنجی: اکبر قمپوز دیروز، روشنفکر امروز"). همین فرد که از جهات بسیاری شبیه محسن مخملباف متقدم بود، لاجرم سرنوشت و عاقبتی شبیه مخملباف پیدا کرد. به این

معنی که از منتهی الیه چپ مذهبی خشک و انعطاف‌ناپذیر، سر از سکولاریزم نئولیبرال درآورد. البته از جهاتی، میزان پل‌هایی که اکبر گنجی، در ذوق‌زدگی و جوزدگی خود در برابر فلسفه و اندیشمندان غربی، خراب کرد، قابل مقایسه با مخلمباف نیست. چرا که با وجود همه افتضاحات مخلمباف (که در جوزدگی و عشق خودنمایی شانه به شانه گنجی است) در توهین به جایگاه رهبر معظم انقلاب در به اصطلاح نامه‌های سرگشاده و برنامه‌های شبکه‌های معاند، و سفر به سرزمین‌های اشغالی و فیلم‌سازی سفارشی برای صهیونیست‌ها و بهایی‌ها، او یا به خود جرأت نداد، یا سواد و مطالعه آن را نداشت، که مستقیماً به مبانی اعتقادی اسلام و شیعه بپردازد.

به هر حال، به نظر می‌رسد که روند سرمایه‌گذاری شبکه‌های مطبوعاتی-حقوق بشری وابسته به دولت‌های بیگانه روی گنجی، از همان زمانی شروع شد که او با انتشار کتاب‌های جنجالی همچون «تاریکخانه اشباح» و «عالیجناب سرخپوش» و «قرائت فاشیستی از دین»، از اوج محبوبیت در روزنامه‌های پرشمار دوم خرداد برخوردار شده بود: ۱۹۹۹ یا ۱۳۷۸.

اولین جایزه‌ای که گنجی از غربی‌ها دریافت کرد تاریخ سال ۱۹۹۹ را بر خود دارد که جایزه «هلمن همت» بود. به بیان دیگر این سرمایه‌گذاری روی گنجی از همان دوران حضور پررنگش در مطبوعات داخل ایران آغاز شد. برای مثال، در سال ۲۰۰۵، او جایزه «آزادی آکادمیک مسا» را دریافت کرد. مسا یا «انجمن مطالعات خاورمیانه»، یک مؤسسه وابسته به صهیونیست‌ها، و ابزار جذب اساتید و دانشجویانی است که از کشورهای غرب آسیا وارد دانشگاه‌های آمریکا می‌شوند. مدیران ارشد این انجمن همگی یهودی صهیونیست هستند. در مجموع حدود ۲۰ جایزه‌ای که گنجی از زمان خروج از ایران در اوایل سال ۱۳۸۵ (۲۰۰۶) تاکنون دریافت کرده است، نشان از برنامه‌ریزی دقیق غرب برای حمایت از مهره‌هایی چون گنجی است که از ابتدا بنا بود مقدمات یک شیفت اعتقادی را در جامعه جوان ایران نسبت به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایجاد کنند.



اما مهم ترین جایزه، و البته چرب‌ترین لقمه‌ای که تاکنون غربی‌ها در سفره اکبر گنجی گذاشته‌اند، جایزه ای به نام یک اقتصاددان معروف است. «میلتون فریدمن»، اقتصاددان یهودی آمریکایی برنده جایزه نوبل و از پدران نئولیبرالیسم، در سال ۲۰۰۱ موافقت کرد که نامش روی یکی از بزرگ‌ترین جوایز مالی (بعد از نوبل) قرار بگیرد. نظریات فریدمن محدود به حوزه اقتصاد نماند و زمانی رونالد ریگان در آمریکا و مارگارت تاچر در بریتانیا، با تأسی از اندیشه‌های فریدمن و استادش فریدریش فون هایک، پروژه حاکم‌سازی یک سیستم سرمایه‌داری نئولیبرال، با پشتوانه نیروی نظامی را کلید زدند. به واقع یکی از مقومات نظری هژمونی ایالات متحده بر جهان، پس از فروپاشی بلوک شرق، اندیشه فریدمن و هایک بوده است. به هر حال، جایزه نیم میلیون دلاری «میلتون فریدمن برای آزادی پیشرو» در سال ۲۰۱۰، به اکبر گنجی تعلق گرفت چرا که «او برای حمایت از یک دموکراسی سکولار و افشای نقش حکومت ایران در ترور مخالفان حکومت مذهبی، ۶ سال را در زندان گذراند.»

علاوه بر این، اکبر گنجی که در زمان خروج از ایران، چندان آشنایی با زبان انگلیسی نداشت (این را از روی انتخاب مترجم در گفتگوهای بشمارش با رسانه‌های غربی در اوایل خروجش از ایران می‌توان فهمید)، به تحلیل‌گر و مقاله‌نویس روزنامه‌ها و نشریات معظمی چون فارن‌افرز، گاردین، بوستون گلوب، میدل ایست آی و هافتینگتون پست تبدیل شد. در معرفی‌نامه او در همه این رسانه‌ها، به او لقب «برجسته‌ترین مخالف سیاسی حکومت ایران» داده شده است، و این عنوان که بی‌کم و کاست در سال‌های اول خروج گنجی به او اطلاق می‌شد، نشان از تلاش شبکه حمایتی غربی برای جریان‌سازی با محوریت گنجی داشت. طرحی که البته محکوم به شکست بود و جز چند عکس در کنار گوگوش با دستبند سبز، ملاقات با حدود ۲۰ فیلسوف و اندیشمند غربی که در زمان حضور گنجی در ایران برایش بت بودند، و البته تشکیل مجموعه مضحکی به نام «اتاق فکر جنبش سبز» دستاورد سیاسی دیگری به دنبال نداشت.



اکبر گنجی به همراه خواننده و رقاصه دربار پهلوی در نمایش اعتصاب غذا

گرچه گنجی یکی از کسانی است که بابت ریختن آب به آسیاب دشمن و خوش رقصی برای بیگانگان، به لحاظ مادی به خوبی منتفع شده است، اما در موضع گیری‌ها و مکتوبات یکی دو سال اخیر او نشانه‌هایی از تلاش او برای گرفتن ژست اندیشمند مستقل دیده می‌شود که از آن جمله موضع گیری‌های ظاهراً همسو با مواضع ایران است. گویی گنجی هم مثل بسیاری از چهره‌های به اصطلاح اپوزیسیون که در سال‌های اخیر از مملکت خارج شده‌اند، بعد از فروخوانیدن هلله تشویق‌ها و هورا‌های بیگانگان، و خارج شدن از مرکز توجهات، به شدت در برزخ پشیمانی و ندامت فرافتاده و به خیال خویش قصد ماله کشی بر سوابق خود را دارد. لیکن، گنجی آن زمان که در ذوق‌زدگی و جوزدگی‌هایی که به لحاظ شخصیتی به آن دچار بود، وارد وادی مقابله با مسلمات دین و مذهب مردم شد، باید می‌دانست که همه پل‌ها و پیوندها را با کشور و مردمش به دست خود منفجر کرده است. بعضی وقت‌ها می‌توان آن ضرب المثل معروف را این گونه قرائت کرد: ماهی را هر وقت از آب بگیری، مرده است!

علی افشاری

متولد ۱۳۵۲ قزوین، دانشجوی مهندسی صنایع دانشگاه پلی تکنیک، از اعضای قدیمی انجمن اسلامی این دانشگاه و عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت بود. او مسئول واحد سیاسی و به واقع تئوریسین تشکیلات تحکیم وحدت به حساب می‌آمد. در سال ۱۳۷۵، ستاد دانشجویی محمد خاتمی را در مقر دفتر تحکیم تشکیل داد و به عنوان یکی از فعال‌ترین حامیان خاتمی، به نفوذ بالایی در سطح دانشگاه‌ها و وزارت علوم در دوره اصلاحات دست یافت. بنا به اظهارات دانشجویان و فعالان سیاسی دانشگاهی دوره اصلاحات، حلقه تحکیمی‌ها به رهبری علی افشاری به واقع نقش گروه فشار اصلاحات در دانشگاه را بازی می‌کردند و بسیاری از عزل و نصب‌ها و همچنین بسیاری از برنامه‌های دانشجویی با نظر و تایید آنان انجام می‌گرفت.

افشاری به همراه یار دیرینش اکبر عطری، طیفی به نام جناح مدرن تحکیم را شکل داده بودند که خواست‌های افراطی از حکومت داشت. بسیاری از طرح‌های ساختارشکنانه، به ویژه در دولت اول اصلاحات زیر سر این طیف بود (از جمله عبور از خاتمی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ۸۰). او حتی پیش از روی کار آمدن اصلاحات، به دلیل تلاش برای ایجاد تنش در دانشگاه با دعوت از دکتر سروش، سوابق ضدامنیتی خود را آغاز کرده بود. در نهایت افشاری در جریان ماجرای کوی دانشگاه و ۱۸ تیر ۷۸ ماهیت اصلی خود را نشان داد و به عنوان یکی از سازمان‌دهندگان آشوب، با صدور بیانیه از سوی دفتر تحکیم، سردمدار آن ماجرا شد. با این حال، به دلیل حامیان قدرتمندش در درون دولت، بابت این قضیه دستگیر نشد. افشاری در نیمه دوم سال ۷۸، به عنوان مسئول ستاد انتخاباتی دفتر تحکیم برای مجلس ششم فعالیت کرد.



علی افشاری (وسط تصویر) و اکبر عطری (نفر سمت راست تصویر)

او از شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین نیز بود که بعد از بازگشت مدتی کوتاه را در بازداشت گذراند. بعد از آزادی از بازداشت، سخنرانی‌های تند و توهین‌آمیز خود علیه نظام را در جلسات مختلف تحکیم ادامه داد. و در مقطعی به دلیل تشکیل تجمعات و سخنرانی‌های ضدامنیتی بازداشت و مجدداً آزاد می‌شد. با این حال او بعد از آزادی از زندان در سال ۱۳۸۳، هم توانست از پایان‌نامه فوق لیسانس خود در امیرکبیر دفاع کند و هم دوباره به عضویت شورای مرکزی تحکیم درآید. بعد از آن، باز به تحریکات ضدنظام خود ادامه داد و طرح رفراندوم را به همراه محسن سازگارا و مهرانگیز کار مطرح کرد. در نهایت پس از گذراندن حکم زندان خود، بابت جرایم متعدد علیه نظام، در سال ۱۳۸۴ با وثیقه از زندان آزاد شد و کشور را ترک کرد. او پس از اقامتی کوتاه در ایرلند، به سمت قبله آمال خود، ایالات متحده، پرواز کرد و بدون معطلی در مقطع دکتری دانشگاه جرج واشینگتن پذیرفته شد!

او در سال ۲۰۰۷، کمک هزینه «ریگان-فاسل برای دموکراسی» را از مؤسسه «ان ای دی - NED» دریافت کرد. لازم به ذکر است که حداقل مبلغ این کمک هزینه ۵۰۰۰۰ دلار برای یک سال است. صندوق «ان ای دی» مستقیماً توسط کنگره آمریکا اداره و تأمین می‌شود. این صندوق در دهه ۱۹۸۰، در جهت تشدید جنگ روانی-تبلیغاتی علیه اتحاد شوروی، به دستور ریگان تشکیل شد و از اولین بودجه‌ها در جهت براندازی نرم محسوب می‌شود.



یکی دیگر از دستخوش‌های سرویس‌های اطلاعاتی غرب به علی افشاری، استخدام او به عنوان کارشناس تمام وقت شبکه فارسی صدای آمریکا بود. او به کارشناس ثابت برنامه‌های افق و تفسیر خبر تبدیل شد، در عین حال که به عنوان کارشناس حضور متناوبی در بی‌بی‌سی فارسی داشت. قابل توجه این که، در گزارش سال ۲۰۱۲ «کمیته تحقیقات کنگره ایالات متحده» درباره عملکرد این شبکه، معلوم شد که کاوه باسمنجی،

خبرنگار سابق صدای آمریکا که دوست خانوادگی افشاری است، نقش پررنگی در حضور مادر همسر افشاری یعنی فریبا داوودی مهاجر و دخترانش عطیه و هانیه (همسر افشاری) در بخش‌های مختلف این شبکه داشته است. افشاری علاوه بر ستون ثابت در وبسایت ضدانقلاب «روزآنلاین»، جزو نویسندگان وبسایت «اوپن دموکراسی» است که توسط بنیادهای ماسونی-صهیونیستی فورد و برادران راکفلر حمایت می‌شود و افرادی چون جرج سوروس هم برای آن می‌نویسند و هم از آن پشتیبانی مالی می‌کند. او مقاله نویس روزنامه اینترنتی آمریکایی «المانیتور» هم هست.



سیر تحول فریبا داوودی مهاجر - مادر همسر افشاری - که به تشویق و تحریک دامادش او هم به سرنوشتی کم و بیش مشابه دچار شد

تاریخ مصرف افشاری هم همانند سایر همفکران و هسفرانش، پس از تخلیه‌های اطلاعاتی و ارائه تحلیل‌های ضدنظام و ضدایرانی، به پایان رسید و همانند یک خبرنگار دست‌چندم به سایت‌هایی که برای ارتزاق همین گروه از خبرنگاران و سیاسیون فراری در نظر گرفته شده است، فرستاده شد.

محسن سازگارا؛ توهم ریاست جمهوری ایرانی!

متولد ۱۳۳۴، در خانواده‌ای متمکن در تهران، دانشجوی مکانیک دانشگاه آریامهر بود، که برای ادامه تحصیل در آمریکا، در رشته فیزیک، از ایران خارج شد. طبق گفته خودش، در آمریکا از طریق نهضت آزادی جذب انقلاب شد. او در آستانه پیروزی انقلاب به نوفل لوشاتو رفت و در کنار قطب‌زاده و بنی صدر در کار ترجمه صحبت‌های امام همکاری کرد. او نیز مانند بسیاری از اصلاح طلبان، سابقه چندان پر دامنه‌ای در مبارزات انقلابی با رژیم پهلوی نداشت (به اصطلاح هزینه‌ای بابت انقلاب نداد) لیکن بعد از پیروزی، با حمایت شخص بهزاد نبوی پله‌های ترقی را طی کرد. او در دولت شهید رجایی، معاون سیاسی-اجتماعی وزیر مشاور (نبوی) شد. در جریان پرونده انفجار نخست وزیری دو بار دستگیر شد که به دلیل کمبود شواهد و حمایت دوستان پرنفوذ، آزاد شد.



محسن سازگارا (نفر دوم از سمت چپ) در کنار بهزاد نبوی وزیر وقت صنایع سنگین

سازگارا به همراه نبوی به وزارت صنایع سنگین رفت و معاون او شد. مدتی را هم در کسوت رییس «سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران» گذراند. او به واسطه نقش کمرنگی که در تأسیس یکی از گروه‌های چندگانه سپاه در سال ۱۳۵۸ داشت، بعد از خروج از کشور، برای پراهمیت جلوه دادن خود برای غربی‌ها، ادعا کرد که اولین فرمانده سپاه پاسداران بوده است! ادعایی که بارها مورد تمسخر اهل فن و شاهدان عینی تأسیس

سپاه قرار گرفت. در سال ۶۸، بعد از این که خواب ریاستش بر سازمان برنامه و بودجه تعبیر نشد، از مناصب دولتی فاصله گرفت و وارد فعالیت در بخش خصوصی شد. او عضو هیئت مدیره شماری از معظم‌ترین شرکت‌های صنعتی ایران بوده است و بنا به گزارش‌ها علاوه بر افزایش تمکن مالی، با سرمایه‌گذاری در بخش ساختمان، ثروتمند شد.



هر چه قدر که از عمر انقلاب گذشت، سازگارا به اصل خود بیشتر رجوع کرد و به قرائت دین حداقلی و حکومت سکولار نهضت آزادی و ملی-مذهبی‌ها نزدیک‌تر شد. او در جریان انتخابات سال ۱۳۸۰ ریاست جمهوری، برای کاندیداتوری ثبت نام کرد، اما طبیعتاً صلاحیت او از سوی شورای نگهبان رد شد. این امر هم باعث شد که شورای نگهبان در سیل ثابت انتقادات او از جمهوری اسلامی قرار بگیرد و هم رویا (توهم) پوشیدن خلعت ریاست جمهوری تمام وجودش را در بر بگیرد. سازگارا طراح رفراندوم «شکل‌گیری حکومت دموکراتیک بر مبنای اعلامیه حقوق بشر» بود (با عبدالله مومنی، ناصر زرافشان، علی افشاری، مهرانگیز کار، اکبر عطری، محمد ملکی). او پس از آزادی از زندان (به جرم تحریک به اغتشاش و اقدام علیه امنیت ملی در جریان حوادث کوی دانشگاه در خرداد ۱۳۸۲) مثل بسیاری از دوستانش، راه قبله مراد، ایالات متحده را در پیش گرفت. البته او فقط ۳ ماه از ۷ سال محکومیت خود را در زندان گذراند.



او بلافاصله بعد از ورود به آمریکا، در حالی که سابقه آکادمیک مشخصی نداشت، به عنوان پژوهشگر به «مؤسسه واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک» رفت و دوره‌ای ۶ ماهه را در آن جا گذراند. لازم به توضیح است که این مؤسسه، یکی از دست راستی‌ترین اندیشکده‌های آمریکایی است که تحت سلطه یهودیان صهیونیست و جمهوری خواهان حامی صهیونیسم قرار دارد (هوارد برمن، جوزف لیبرمن، ایوت کوهن، کاندولیزا رایس، وارن کریستوفر از جمله چهره‌های عضو هیئت مدیره این اندیشکده پرنفوذ هستند).

سازگارا تا به امروز رابطه خود را با این مؤسسه حفظ کرده و از کمک هزینه‌های آن بهره‌مند می‌شود. او همچنین بعد از دوره مؤسسه واشنگتن، به «مرکز مطالعات بین‌المللی و ناحیه‌ای» دانشگاه ییل رفت و به عنوان محقق در آن جا مشغول شد (با عنوان مشاور در مطالعات خاورمیانه و با تز پژوهشی اصلاحات در ایران). در سال ۲۰۱۲، او به «موسسه جرج دبلیو. بوش» در دانشگاه «ساودرن متدیست یونیورسیتی» دالاس در ایالت تگزاس رفت. لازم به ذکر است که سازگارا در سخنرانی در جمع مدیران سازمان‌های یهودی مهم در آمریکا، در ژوئن ۲۰۱۲، از آن‌ها خواست که تلاش خود را نه روی برنامه هسته‌ای، که روی تغییر رژیم در ایران متمرکز کنند. به علاوه سازگارا، همزمان از فلوشیپ تحقیقاتی در دانشکده حقوق دانشگاه هاروارد هم استفاده می‌کرد. سازگارا، بعد از انتخابات سال ۸۸، مدتی سعی کرد با معرکه‌گردانی و دادن تزه‌های نافرمانی مدنی تحت نام آکسیون‌های مدنی (عمدتا بر اساس آموزه‌های جین شارپ تئوریسین انقلاب‌های رنگی) خود را چهره اصلی جنبش به اصطلاح سبز نشان دهد. همزمان با پیوندهایی که با علیرضا نوری‌زاده (عامل اطلاعاتی کهنه‌کار عربستان) پیدا کرد، به شبکه فارسی صدای آمریکا رفت و به تحلیل گر ثابت این شبکه تبدیل شد.



نمایش‌های سازگارا پس از حوادث ۸۸ پس از مدتی بیشتر به برنامه‌ای طنز تبدیل شده بود و با فروکش کردن التهابات و اغتشاشات خیابانی، سازگارا که ظاهراً بیش از همان استودیو، خبری از دنیای بیرون نداشت، همچنان به روزشمار پیروزی! مشغول بود. وی در نهایت مسئولان صدای آمریکا را مجاب کرد که او را از این شبکه اخراج کنند.

با فروکش کردن آتش اغتشاشات ۸۸ و ناکام ماندن طرح‌های سازگارا و نوری‌زاده در تحریک مردم و همچنین غلط از آب درآمدن غالب تحلیل‌های آنان - بویژه سازگارا - از مسائل داخلی ایران و اتفاقات پیش رو، صدای آمریکا در تغییر و تحولات درون‌سازمانی خود، برای همیشه سازگارا را به خاطرات سپرد و او نیز برای شبکه امنیتی - رسانه‌ای غرب به پایان رسید.

محسن کدیور؛ توهم مارتین لوتر شیعی



محسن کدیور، روحانی ۵۶ ساله‌ای که سال‌ها جزو همراهان محمد موسوی خوئینی‌ها در مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری دوره آقای هاشمی بود، از اواسط دهه ۶۰ در سلک شاگردان آقای منتظری درآمد. او به مرید سرسخت آقای منتظری تبدیل شد و با کنار رفتن مرحوم منتظری از حکومت، زاویه کدیور هم با نظام به مرور بیشتر شد. او از همان مرکز مطالعات، وارد حلقه کیان شد و پروژه فکری خود را برای ایدئولوژی‌زدایی از دین آغاز کرد. او یکی از منتقدان سرسخت نظریه ولایت فقیه است و از آن جا که درس حوزوی خوانده و به خوبی با متون اسلامی آشنایی دارد، تلاش می‌کند تا توجیهات درون فقهی برای کم رنگ کردن نقش دین در حکومت فراهم بیاورد. خود او یکی دو سال پیش به صراحت گفت که «ملتی که دموکراسی می‌خواهد، باید فاتحه ولایت فقیه را بخواند». کدیور بعد از خروج از کشور در اوایل دهه ۱۳۸۰، و اقامت در آمریکا، با صراحت بیشتری به تبلیغ آقای منتظری، و تلاش برای علم کردن او در برابر اندیشه

امام و جایگاه مقام معظم رهبری پرداخت. در زمان فتنه ۸۸، او هم به شوهر خواهرش، عطاء الله مهاجرانی ملحق شد تا اتاق فکر جنبش سبز را تشکیل دهند.

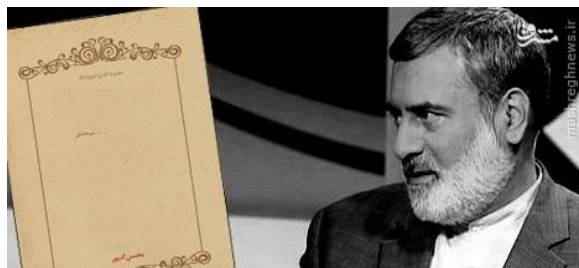


کدیور هم مانند دیگر شخصیت‌ها به حنجره‌ای برای عقده‌گشایی علیه نظام، کشور و اعتقاداتی شد که خود لباس آن را بر تن دارد

کدیور علاوه بر تدریس در دانشگاه‌های دوک و کارولینای شمالی، پژوهشگر گروه اخلاق بنیاد کارنگی است. بنیاد کارنگی، یکی از تأثیرگذارترین اندیشکده‌های ایالات متحده است که بسیاری از سرفصل‌های سیاست خارجی ایالات متحده و راهبردهای آن در قبال مناطق مختلف جهان، از این اندیشکده سرچشمه می‌گیرد. یکی از برنامه‌های کلان این اندیشکده، فراگیر کردن اخلاق سکولار در جهان اسلام و خنثی کردن وجه ستهینده و مبارزه‌گر دین و در کل غیرسیاسی کردن دین است. محسن کدیور، بنا بر تفکرات تاکنونی خود، به نظر انتخابی کاملاً مناسب برای پژوهش در چنین بنیادی است.

وی کار خود را به جایی رساند که کلیت نظام، کشور و مردم ایران را «فاسد» خواند. وی همچنین همراه جمعی دیگر از عناصر فراری و ضدانقلاب، در سال ۱۳۸۵ با امضای بیانیه‌ای خواستار فشار بر ایران و تحریم اقتصادی آن به بهانه برنامه هسته‌ای شدند. کدیور از جایگاه یک روحانی اصلاح‌طلب و تجدیدنظرطلب برای نگه داشتن خود در متن توجهات، مجبور به گرفتن مواضع تند در حوزه دین و احکام اسلامی بود؛ لذا تا انکار مقام ولایت و معصومیت ائمه معصومین علیهم السلام، آنان را انسان‌هایی عادی و غیرمعصوم خواند که تنها بیش از دیگر مردمان پرهیزکار هستند.

کدیور نیز رفته رفته پس از خرج کردن کامل لباس روحانیت، ترجیح داد آن را نیز کنار بگذارد و کت و شلوار بر تن کند و مدت با چهره‌ای جدید در این شبکه و آن برنامه ارتزاق کند. که این دوره نیز خیلی زود به پایان رسید و به تقریبا فراموشی سپرده شد.



شیرین عبادی ؛ بانوی صلح میلیون دلاری

شیرین عبادی، متولد ۱۳۲۶ همدان، فارغ التحصیل حقوق دانشگاه تهران، با سابقه قضاوت در زمان پهلوی، در جریان پرونده‌های جنجالی در دوران اصلاحات (نوارسازان، کوی دانشگاه، زهرا کاظمی و ...) اسم و رسمی به هم زد و از یک وکیل معمولی تبدیل به برنده جایزه صلح نوبل و بانوی صلح ایران شد.



شیرین عبادی، حتی به اذعان بسیاری از همکاران و مدافعان سابقش (که اتفاقا مخالف جمهوری اسلامی هم هستند) یک وکیل کاملا عادی بوده است که اتفاقا از ضعف در قدرت استدلال حقوقی و حتی ضعف در بیان رنج می برد (شیوه بیان تودماغی و جویده جویده او موقع دفاع گاه کسالت بار می شود).

برای مثال، در پرونده زهرا کاظمی، وقتی وکیل وزارت اطلاعات، دکتر قاسم شعبانی، به شیوایی و با استدلال محکم حقوقی از ارگان متبوعش دفاع کرد، شیرین عبادی مغلوب شد و هیچ چیز جز تکرار عبارات احساسی برای گفتن نداشت. لیکن، با برنامه‌ریزی‌های آن سوی آب، و البته بمباران تبلیغاتی روزنامه‌های دوم خردادی، از او چهره یگانه وکیل مدافع حقوق بشر و حامی مظلومان ساخته شد. شاید زمانی که در سال ۲۰۰۳، نام او در کنار شخصیت‌هایی چون واتسلاو هاول و پاپ ژان پل دوم به عنوان نامزدهای صلح نوبل مطرح شد، حتی خود او هم چنین چیزی را باور نمی‌کرد. حتی رییس جمهور وقت، سید محمد خاتمی، علی‌رغم فشار سنگین اطرافیان برای تبریک گفتن و حمایت از عبادی، به صراحت گفت که گرفتن نوبل صلح را مهم نمی‌داند چرا که شیوه انتخاب آن کاملاً سیاسی است.

به هر حال، مبلغ حدود یک میلیون و دویست هزار دلاری جایزه، توانست یک شبه «بانوی صلح ایران» (لقبی که به صورت یکپارچه از سوی مطبوعات غربی به او داده شد) را به لحاظ مالی متحول کند. گرچه او در مصاحبه‌هایی گفت که از آن جا که آدم مال اندوزی نیست، بیشتر این مبلغ را صرف سازمان‌های مردم‌نهاد (NGO) خواهد کرد که در ایران به راه انداخته است. بگذریم که همین آدم غیر مال اندوز، وقتی بنا به پرداخت مالیات جایزه کلانش شد (چیزی که در همه جای دنیا به آن مالیات سنگین تعلق می‌گیرد) با به کارگیری چند وکیل تلاش کرد با ادعای علمی بودن صلح نوبل، از زیر بار پرداخت مالیات فرار کند. وزارت علوم ایران هم در پاسخ به استعلام انجام گرفته، نوبل صلح را به هیچ روی مصداق جایزه علمی ندانست. جالب است که وقتی دو فقره از املاک شیرین عبادی در ازای مالیات بالای یک میلیارد تومانی او توقیف شد، رسانه‌های غربی و رسانه‌های فارسی‌زبان وابسته به مافیای حقوق بشر! تلاش کردند آن را اقدامی غیرقانونی و در جهت فشار بر «بانوی صلح» جلوه دهند.



به هر حال، گرفتن جایزه نوبل، علاوه بر منفعت مالی مستقیم، درهای بسیاری را به روی او گشود. عبادی بابت شرکت در سمینارها، کنفرانس‌ها و سخنرانی‌های پرشمار در اقصی نقاط دنیا، وجوه قابل ملاحظه‌ای دریافت کرد (جالب این که عبادی نه تسلطی به زبان‌های خارجه دارد و نه اصولاً سخنران خوبی است، حتی در زبان مادری). علاوه بر این، جدای از جایزه نوبل صلح، او جوایز ریز و درشت دیگری هم دریافت کرد که بعضی از آن‌ها به این شرح است:

جایزه بین‌المللی دموکراسی (۲۰۰۴)، جایزه وکیل سال (۲۰۰۴)، جایزه، مدال لژیون افتخار (۲۰۰۶)، جایزه شهروند صلح ساز یوسی‌آی (۲۰۰۶) و در پی صلح نوبل، انواع و اقسام مدارک دکترای افتخاری در حقوق از چهار گوشه عالم به شیرین عبادی تعلق گرفت. مساله مشکوک در این میان، این بود که این همه جنجال و تشویق و هیاهو و جریان‌سازی تبلیغاتی، به دلیل به عهده گرفتن چند پرونده‌ای بود که بیشتر از پیچیدگی حقوقی و فنی (که مستلزم مایه گذاشتن وکیل باشد) برد رسانه‌ای و ژورنالیستی داشتند. البته، همه این‌ها توضیح طبیعی خود را وقتی یافت که با دریافت جایزه، خیلی زود لحن عبادی نسبت به نظام تندتر شد و با شدت و حدت بیشتری به اظهارات هنجارشکن پرداخت. از آن پس، تمرکز عبادی بیش از پیش بر مسایل به اصطلاح حقوق بشری در داخل ایران قرار گرفت. در هرگونه اتفاقی که به نحوی می‌توانست مورد سوء استفاده معاندان نظام قرار بگیرد و به موج منفی تبلیغاتی علیه نظام تبدیل شود، شیرین عبادی خود را داخل می‌ساخت (گاه حتی بدون هماهنگی و حتی موافقت متهم مورد نظر یا خانواده‌اش، عبادی وارد می‌شد و اعلام وکالت می‌کرد که برای خانواده‌های متهمان و محکومان نیز در دسرساز بود).



با خروج عبادی از ایران، تقریباً تمام همت عبادی بر بزرگنمایی مسایل ایران قرار گرفت: دفاع از حقوق بهایی‌ها، دفاع از حقوق همجنس‌بازان (یا به اصطلاح خودشان دگرباشان جنسی!)، دفاع از حقوق اعضای سازمان تروریستی مجاهدین خلق (منافقین)، دفاع از آقای منتظری و ... در همه این سال‌ها، از بانوی صلح و مادر حقوق بشر ایران درباره فجایع حقوق بشری چون حمله اسرائیل به غزه، جنایت علیه مسلمانان میانمار، جنایات تکفیری‌ها، سر برآوردن داعش، حمله پهپادهای آمریکایی به غیرنظامیان و ... (به برکت میلیون‌ها دلار اهدایی نوبل و سازمان‌های غربی) هیچ صدایی درنیامد.

منابع:

<http://www.hks.harvard.edu/index.php/centers/wappp/forscholars/fellowship-program/past-wappp-fellows/2007-2008>

<http://www.entekhab.ir/fa/news/73439>

http://antiraha.blogspot.co.uk/2015/06/blog-post_21.html

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8612060221>

<http://www.kaiciid.org>

<http://eng.majalla.com/author/ataollah-mohajerani>

<http://advance.uconn.edu/pdf/080421.pdf>

<http://www.hks.harvard.edu/index.php/centers/wappp/forscholars/fellowship-program/past-wappp-fellows>

https://www.umb.edu/editor_uploads/images/centers_institutes/center_women_politics/WLGP_FS_Spr

[/http://www.nidemocracy.org/fa/about](http://www.nidemocracy.org/fa/about)

http://www.ned.org/docs/07annual/PDFs/NED_AR_Fellows07.pdf

<http://www.voapnnwatchdog.com/2012/07/us-congressional-report-cites-wide.html>

<http://www.washingtoninstitute.org/experts>

<http://www.washingtoninstitute.org/about/board-of-advisors>

<http://www.yale.edu/macmillan/scholars06.htm>

<http://www.bushcenter.org/people/mohsen-sazegara>

<http://www.bushcenter.org/blog/2012/09/13/icymi-senior-iranian-exile-us-jews-target-regime-change-rather-nuclear-program>

<http://www.psyop.ir/?p=1852>

http://kadivar.com/?page_id=3802

http://www.law.columbia.edu/media_inquiries/news_events/2013/april2013/ebadi-39-friedmann-conference

https://en.wikipedia.org/wiki/Shirin_Ebadi

مسعود بهنود کیست و کدام برنامه انگلیس را در «دیدبان» اجرا می‌کند؟

از زمانی که بهنود به اتفاق شمس‌الواعظین، جلایی‌پور، گنجی و باقی، روزنامه جامعه را راه انداختند طی دوران اصلاحات، نسلی از روزنامه‌نگاران تربیت شدند که بعدها شاکله مطبوعات اصلاح‌طلب و رسانه‌های فارسی‌زبان خارج کشور را شکل دادند.



پیش‌تر از روند افشای ارتباطات داخلی با رسانه‌های بیگانه و دادن گرا به خارج از کشور و شناسایی ستون پنجم دشمن و موج اول خروج چهره‌های رسانه‌ای و فعالان سیاسی به انگلیس و آمریکا گفتیم؛ خبرنگاران و دست‌اندرکاران رسانه‌هایی که رهبر انقلاب در سال ۷۹ از آنان تعبیر به پایگاه دشمن داشتند، پس از خروج از کشور، بنیان‌های شبکه‌ها و سایت‌های ضدانقلاب تازه‌ای را بنا نهادند. یکی از مؤثرترین و مشهورترین این چهره‌ها مسعود بهنود است که حالا رابطه‌ای پدر و فرزندی میان خود و برخی خبرنگاران داخلی هم احساس می‌کند و در برنامه‌اش آن‌ها را «بچه‌ها» خطاب می‌کند. بهنود اکنون به «دروازه ورود» خبرنگاران تجدیدنظرطلب به شبکه رسانه‌های فارسی‌زبان بیگانه تبدیل شده است. در ادامه نگاهی به سوابق و عملکرد بهنود خواهیم داشت و سپس مأموریت بهنود در برنامه «دیدبان» بی‌بی‌سی را بررسی می‌کنیم.

شاگرد تنبلی که اساتیدش را بی‌سواد می‌خواند

در ۲۸ مرداد ۱۳۲۵ در تهران، از پدری اهل انزلی و مادری تهرانی به دنیا آمد. در نوجوانی وارد دبیرستان فیروز بهرام شد که بسیاری از چهره‌های مطرح دوران پهلوی در آن درس خواندند. سپس از آنجا به دبیرستان معروف البرز رفت، جایی که به گفته خودش، به علت تنبلی در خواندن درس و مشغولیت به امور دیگر، نتوانست درس خود را در آن به پایان برساند. او ادعا می‌کند که در این دوران، به دلیل دل‌مشغولی به ادبیات و شعر و شاعری، بیشتر روزها به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و سر کلاس اساتیدی چون فروزانفر و همایی می‌رفته و اصولاً معلمان دبیرستان خود را مشتاق فسیل عقب‌مانده و بی‌سواد می‌دانسته است. این دیگر نقل معروفی است که بهنود برای این که ظاهر خود را بالاتر از سن خود و همچون یک دانشجو نشان دهد،

عینک قاب کلفت مادر بزرگش را به چشم می‌زد و کراوات به گردن می‌آویخت؛ عینکی که تا همین چند سال اخیر صرفاً شیشه بود (البته بنا به دلایلی که در ادامه می‌آید نمی‌توان چندان به همین گفته‌های بهنود هم اعتماد کرد). سربه‌هوایی و فرار او از درس به حدی بود که به گفته خودش سال ۴۳ اصولاً تصمیم به ترک تحصیل گرفت و صرفاً با فشار زیاد دوستان و خانواده در امتحانات نهایی شرکت کرد و دیپلمش را بدون خواندن کتاب‌های درسی گرفت! روایتی که مانند بیشتر روایت‌های بهنود، شاهدی جز خودش ندارد و به راحتی قابل تأیید یا رد نیست، بگذریم از این که او به عنوان کسی که در داستان‌سازی و آسمان را به ریسمان بافتن استاد است، در یک مصاحبه نسبتاً مفصل درباره نوجوانی و جوانی خود تنها به فاصله چند سطر چنان به تناقض‌گویی می‌افتد و به اصطلاح مخاطب را می‌پیچاند.

قبل از این که به این تناقض‌گویی بپردازیم، لازم به اشاره است که مسعود بهنود در چندین مصاحبه و نوشته، خود را به دلیل پوشش‌دادن خبرهای نخست وزیری برای روزنامه آیندگان همراه ۱۰ - ۱۲ ساله امیرعباس هویدا، نخست وزیر ۱۳ ساله دوران پهلوی دانسته است. با یک حساب ساده می‌توان به این نتیجه رسید که اگر امیرعباس هویدا، بعد از ترور حسنعلی منصور به صدارت رسیده باشد (سال ۴۳)، آقای مسعود بهنود ۱۸ یا ۱۷ ساله که هنوز دیپلم خود را نگرفته، به خبرنگار اختصاصی یک روزنامه مهم برای پوشش اخبار نخست وزیر تبدیل شده بود! امری که با هیچ منطقی جور در نمی‌آید و حتی با داستان‌های دیگر بهنود درباره خودش - که در ادامه به آن اشاره می‌کنیم - هم نمی‌خواند.



بهنود در مصاحبه خود با نشریه «قاصدک»، در جواب به مصاحبه‌گر درباره تحصیلات دانشگاهی، می‌گوید که کنکور داد و به دانشکده ادبیات رفت (بدون اشاره به جزئیات رشته تحصیلی خود) و بلافاصله تأکید می‌کند که تحصیلات آکادمیک برایش مهم نبوده است، و بدون توضیح بیشتر با پیش کشیدن قضیه ترور حسنعلی منصور کلا بحث را از روی رشته و سال دانشگاه رفتنش منحرف می‌کند. سپس با ادعایی گزاف سعی می‌کند برای خود رزومه مبارزات دانشجویی فراهم کند، بی آن که طبق معمول برای این مدعای خود سند و حجتی بیاورد. به روایت او توجه کنید:

«وقتی آقای خمینی را تبعید کردند، یک حرکت‌هایی در دانشگاه شد. یک عده‌ای را گرفتند، من جمله من، درست بعد از ۱۵ خرداد. ۱۵ خرداد من دبیرستان بودم. جزو اولین گزارش‌هایی که من از شهر نوشتم، همین گزارش ۱۵ خرداد بود برای روزنامه اطلاعات (معلوم نیست آقای بهنود در ۱۷ سالگی بالاخره محصل دبیرستان بود، دانشجو بود یا خبرنگار یکی از دو روزنامه اصلی کشور؟!)... رژیم شاه تصمیم گرفت ایشان (امام) را تبعید کند. بعد ما را گرفتند بردند شهربانی و تیمساری مثنی به من زد و زیر چشمم پاره شد! همین پارگی باعث شد زندان بروم و ...»

او مدعی است که درس و دانشگاه را همین جا ول می‌کند و مدرکی نمی‌گیرد. توجه دارید که در سال ۴۲ آقای بهنود هنوز ۱۷ سال دارد و حتی به گفته دو سطر بالاتر دبیرستان را هم ول کرده است. اما مدعای بزرگ‌تر این «پدرخوانده روزنامه‌نگاری» و «تاریخ‌نگار صاحب سبک» در ادامه می‌آید:

«یک یا دو سال بعد (بعد از ۱۵ خرداد ۴۲)، دانشگاه تهران یک تصویب‌نامه گذراند که کسانی که در یک رشته تخصص داشته باشند، برای آمدن و درس دادن در دانشگاه تهران، احتیاج به مدرک ندارند (!)... به هر حال من از این قضیه استفاده کردم و در دانشگاه به عنوان معلم درس دادم (!) درست بعد از این بود که رفتم کنکور دادم (!)»



شاید اصولاً بهتر بود که آقای بهنود در کمال صداقت به مصاحبه‌گر می‌گفت از خیر این سؤال بگذرد تا او مجبور به افسانه بافی نشود. اصولاً دانشگاه تهران چگونه و بر اساس چه قانونی می‌توانست سرخود تصویب‌نامه بگذراند؟ (بدون هماهنگی با وزارت علوم). ثانیاً، آقای بهنود ۱۷ ۱۸ ساله چه تخصصی در چه رشته‌ای داشتند؟ ثالثاً، از کی تا به حال در دانشگاه معلمی می‌کنند و او به دانشجویان چه چیزی تعلیم می‌داد؟ و تناقض حیرت‌آورتر این که او می‌گوید در همین جا بود که کنکور دادم (یعنی یکی دو سال بعد از ۱۵ خرداد ۴۲) و فراموش می‌کند که دو سه سطر بالاتر می‌گوید که به دلیل انقلابی‌گری و پارگی زیر چشمش و جر و بحث با تیمسار مربوطه درس و دانشگاه را رها کرده است. اگر تنها ۱۰ درصد تاریخ‌نویسی و روایت‌گری تاریخی مسعود بهنود به سان شرح‌حال‌گویی خودش باشد، باید فاتحه هر چه تاریخ‌نویسی این چنینی را خواند. اصولاً چه گونه کسی که درباره شرح زندگی خود این گونه سهوا یا عامدانه گاف‌هایی به این بزرگی می‌دهد، می‌تواند درباره تاریخ اظهارنظر کند روایت تاریخی درباره همه چیز و همه کس صادر نماید؟

الغرض، آقای بهنود ظاهراً در ۱۹ سالگی، همزمان با گرفتن دیپلم و دادن کنکور ازدواج کرد و صاحب دو فرزند یکی دختر (به عشق احمد شاملو، تخلص او را بر دختر خود گذاشت و این دختر گویی در ایالات متحده دندانپزشک است) و یک پسر (نیما، که اکنون طراح مد است و با خوش‌نویسی روی تی شرت ثروت و شهرت خوبی به دست آورده است و البته رابط پدر با برخی از چهره‌های رسانه‌ای در داخل کشور نیز هست و با رسانه‌های بیگانه و ضدانقلاب نیز همراهی می‌کند).





نیما بهنود، طراح لباس و مد و حلقه وصل پدر با خبرنگاران داخل ایران

نیما بهنود طراح لباس و مد است که در تهران نیز یک نگارخانه دارد و در سال ۱۳۹۰ نیز یک نمایشگاه انفرادی را نیز برگزار کرده است. نیما بسیار تحت تاثیر افکار و عقاید پدرش است و راه و روشی شبیه پدر دارد، تنها با این تفاوت که حوزه کاریشان متفاوت است، وی در یکی از برنامه‌های رادیو فردا، مستقیماً به این مسئله اشاره می‌کند که تفکرات وی شبیه به پدرش است.



حضور نیما بهنود در یکی از برنامه‌های رادیو فردا

از زردنامه نویسی تا سردبیری

بهنود به اذعان خودش، همزمان با سرودن شعر و فرستادن آن به مطبوعات (که گویی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ کار بسیار متداولی میان اکثریت جوانان آن روزگار بود) کار مطبوعاتی خود را از مجله روشنفکر شروع کرد.

مجله‌ای که برعکس اسم پرطمطراقش، یک مجله عامه‌پسند، زرد و به شدت سطح پایین بود. کار او در این مجله، انتشار اخبار و شایعات درباره چهره‌های موسیقی و سینمای عامه‌پسند آن روزگار همچون مرضیه و ویگن و امثال آن‌ها بود و خود اذعان می‌کند که با شایعه‌سازی درباره چهره‌ها، بمب‌های خبری به راه می‌انداخت. او مدعی است که نام «گوگوش» را او اول بار در مجله روشنفکر بر سر زبان‌ها انداخت. بعد از یکی دو سال، داریوش همایون معروف که به دنبال بستن کادر روزنامه آیندگان بود از اتفاق به سراغ این جوان زردنامه‌نویس می‌آید. این که در این مدت کوتاه، بهنود چه استعدادهایی از خود نشان داد، یا مسؤولین وقت چه چیز در او دیدند که برای کار در روزنامه‌ای تازه تأسیس که قرار بود به انحصار اطلاعات و کیهان پایان دهد، به سراغ او رفتند، سطور جافتاده روایت بهنود است که می‌توان با در کنار هم قرار دادن بعضی تکه‌های پازل آن را پر کرد. به هر روی، مسعود بهنود ۲۱ ساله، که به ادعای خودش به عنوان طراح جدول برای روزنامه به آیندگان دعوت شد، یک شبه توسط داریوش همایون خبرنگار پارلمانی شد و بعد از ۶ ماه به دبیری سرویس سیاسی و بعد از یک سال به سردبیری یکی از ۳ روزنامه اصلی کشور (به روایتی پرتیراژترین روزنامه قبل از انقلاب) رسید!

همزمان با این پیشرفت حیرت آور، او در سال‌های پایانی دهه ۱۳۴۰ به رادیو تلویزیون ملی ایران هم راه پیدا کرد و بعد از گویندگی و تهیه یکی دو برنامه نه چندان مهم، با راه اندازی برنامه «راه شب» با الگوبرداری از یک برنامه رادیویی فرانسوی، و محبوبیت پیدا کردن این برنامه، به یکی از چهره‌های کلیدی رادیو تلویزیون ملی آن زمان، به مدیریت رضا قطبی، تبدیل شد. او خود مدعی است که بعد از مدتی کوتاه، آن قدر سرش شلوغ شد که صبح‌ها در همان ساختمان رادیو و تلویزیون می‌خوابید و ۹ صبح به آیندگان می‌رفت. او که در این برهه حدوداً ۲۵ تا ۲۶ ساله است، همه گونه امکانات برای ساختن هر برنامه‌ای که دلش می‌خواست در اختیار داشت و علاوه بر این برای مصاحبه‌های اختصاصی با شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی آن روز جهان به اقصی نقاط دنیا هم سفر می‌کرد.

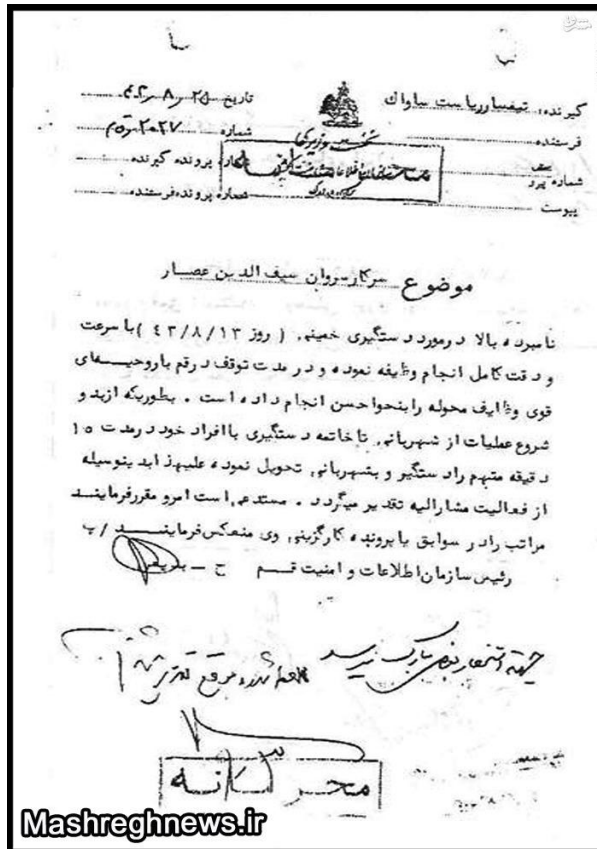
«فرج سرکوهی»، از چهره‌های اپوزیسیون ساکن آلمان، که سال‌ها به عنوان سردبیر مجله آدینه (۱۳۶۷-۱۳۷۵)، همکار نزدیک بهنود بود، درباره این دوران از فعالیت رسانه‌ای او در کتاب «داس و یاس» خود می‌نویسد که بهنود تنها گوینده رادیو بود که می‌توانست بدون نوشته و بازبینی و تایید، برنامه «راه شب» را اجرا کند:



«در تلویزیون دولتی نیز برنامه ساز و مفسر سیاسی مورد اعتماد بود. شامه‌ای قوی داشت در تشخیص قدرت. سازش با قدرت را استلزام حضور مدام خود در رسانه‌ها می‌دید.»

او بعد از خروج از آیندگان در سال ۵۵ یا ۵۶ به کیهان مصباح زاده پیوست و به مشاور ارشد او تبدیل شد. یکی از فیلم‌های به جا مانده از آرشیو تلویزیون ملی، یک جلسه مطبوعاتی نادر و مهم با حضور «پرویز ثابتی» و سرهنگ سیف الدین عصار را نشان می‌دهد که در آن مسعود بهنود در ردیف اول پرسش‌کنندگان، سؤالی از ثابتی درباره خیر تایمز لندن درباره رقم کارمندان و ماموران ساواک می‌پرسد. این فیلم به این لحاظ بسیار نادر و مهم است که مرد مرموز و اسطوره‌ای ساواک، یعنی پرویز ثابتی به ندرت در جلسات عمومی ظاهر می‌شد، و به یقین خبرنگارانی که در آن جلسه اجازه سؤال از او را یافته بودند، همه از مورد اعتمادترین خبرنگاران دستگاه و به اصطلاح دستچین شده بودند.

جالب این که خود پرویز ثابتی، سال‌ها بعد در مصاحبه با عرفان قانع‌ی فرد (دامگه حادثه، شرکت کتاب لس آنجلس، صفحه ۶۴۷) به صراحت بهنود را روزنامه‌نویسی بی‌سواد و خبرچین ساواک معرفی می‌کند که به اصطلاح رفیق فابریک سرهنگ «سیف الدین عصار» بود که با هم جلسات دود و دم به راه می‌انداختند. لازم به توضیح است که سیف الدین عصار، آخرین رییس زندان قزل قلعه در زمان شاه، مامور ارتش در ساواک و به روایتی همان افسری بود که در ۱۳ آبان سال ۴۳ مامور بازداشت حضرت امام شد.



فرج سرکوهی، دوست و همکار نزدیک بهنود، یکی از دلایل پیشرفت او را قرار گرفتن در حلقه نزدیکان نخست وزیر وقت، امیرعباس هویدا و البته حمایت‌های دو چهره متنفذ رادیو و تلویزیون آن زمان، یعنی «محمود جعفریان» و «پرویز نیکخواه» می‌داند. داستان نمک‌شناسی مسعود بهنود در قبال این حامیان خود، از فرط تکرار اکنون دیگر ملال‌انگیز شده است. به ویژه وقتی او بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب و برگشتن ورق روزگار، از جعفریان و نیکخواه به دلیل ایجاد خفقان در رادیو و تلویزیون شکایت کرد و یکی از استنادات اعدام این دو شکایت همین جناب بهنود بود!



بهنود خیلی زود به معتمد سران ساواک و دربار تبدیل می‌شود

در فیلم دیگر به جا مانده از آن دوران، مسعود بهنود را در حضور امیرعباس هویدا می‌بینیم که به همراه منوچهر گنجی (از چهره‌های نزدیک به فرح پهلوی) در گفتگویی صمیمی با نخست وزیر درباره حزب رستاخیز شرکت کرده است و به اندازه‌ای با او احساس نزدیکی می‌کند که برایش لطفه هم می‌گوید.

شهرام همایون، ضدانقلاب و شاه‌دوست لس آنجلس نشین و مدیر شبکه کانال یک، در افشاگری علیه دوران فعالیت بهنود در زمان شاه، به او یادآور می‌شود که گوشت و پوست او از حمایت‌های امیرعباس هویدا و محمدرضا پهلوی بوده است و او را به نمک ناشناسی و بی‌معرفتی متهم می‌کند. یعنی همان بهنودی که ادعا می‌کند که اولین بار در تلویزیون گفت که شاه رفت و امام آمد. شهرام همایون از این هم فراتر رفت و او را متهم به این کرد که به خاطر چکی که از بی‌بی‌سی می‌گیرد تن به هر خفتی می‌دهد.

ورود بهنود به فاز تاریخ‌سازی و خاطره‌گویی

او بعد از پیروزی انقلاب، سعی کرد با تشخیص درست جهت باد، و استعدادش در موج سواری، خود را یک انقلابی دوآتشه نشان دهد. او که در سال ۱۳۵۸ سردبیر هفته‌نامه‌ای به نام «تهران مصور» بود، سعی کرد با به راه انداختن جریان‌های خبری و پرونده‌سازی برای گروه‌های سیاسی، خود را در صف مقدم حفاظت از انقلاب نشان دهد. جالب این که بخش عمده مطالب تهران مصور به مثلاً افشاگری درباره خاندان سلطنت و نخست وزیر هویدا اختصاص داشت. شهرام همایون برای نشان دادن روحیه مذبذب بهنود در این سال، یکی از عکس‌های روی جلد آن را به یاد بهنود می‌آورد که در آن ورزشکاری شبیه صادق قطب زاده در حال اهدای یادبودی به محمدرضا پهلوی بود. گویی در آن زمان بهنود در رقابت با صادق قطب زاده و تیم او در رادیو و تلویزیون بعد از انقلاب بود و قصد داشت به هر قیمت او را از سر راه بردارد. با اعتراض خانواده فرد مورد نظر، مشخص شد که عکس اصلاً از آن قطب زاده نبوده و بهنود با علم به این موضوع آن را منتشر کرده است. بعد، همایون به او متذکر می‌شود که بعد از این قضیه بارها بهنود او را واسطه گرفته تا دیداری با قطب زاده برایش جور کند تا راهی به حلقه او بیابد.

او در راستای همین اسطوره‌سازی‌ها از خود، مدعی شده که در روز ۱۶ شهریور، اولین بار او بوده که عکس امام خمینی را از تلویزیون ایران پخش کرده است، و همین امر شور و التهابی در کشور به وجود آورد. به مفهومی دیگر او قصد دارد بگوید که یکی از به وجود آورندگان تظاهرات تاریخی ۱۷ شهریور ۵۷ بوده است! مضحک‌تر این که در کمال اعتماد به نفس، از مکالمه شهید دکتر بهشتی با خود می‌گوید که خبر این اقدام متهورانه او را به نوفل لوشاتو رسانده و امام هم برای بهنود دعا کردند! حتی می‌گوید که شهید بهشتی به او

گفته که اگر می‌خواهد مخفی شود انقلابیون کمکش کنند و حتی می‌توانند او را از مملکت خارج کنند، و او در کمال شجاعت و ایثار قبول نکرد. او این ادعا را در مصاحبه با رادیو زمانه هم تکرار کرده بود:

«شهید بهشتی] گفت به هر حال کاری که شما کردید... ما به نوفل لوشاتو گزارش دادیم و ایشان (امام) شما را دعا کرد. بعد آقای دکتر بهشتی به من گفتند که شما اگر می‌خواهید مخفی شوید، می‌توان شرایط را فراهم کرد. من گفتم که ممنونم و امکانش را دارم.»

این چنین می‌شود که مسعود بهنود، به روایت خودش در کمال شجاعت، بدون هیچ مزاحمت و نظارتی، دست به اقدامی می‌زند که مسیر انقلاب را عوض می‌کند و "در یک لحظه مملکت را روی هوا می‌فرستد".

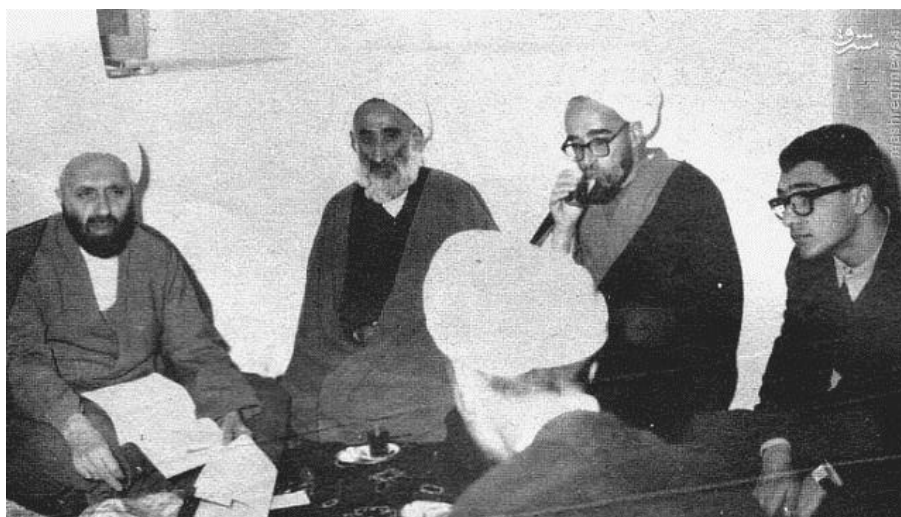
از ۱۶ شهریور هر چه فیلم داشتم که قبلا سانسور شده بود و اجازه‌ی پخش نداشت از ساندیست‌های نیکاراگوئه تا خود مسایل ایران. آنها را گذاشتیم روی هم و یک نوار درست کردیم و رفتیم. به اعتماد من کسی فیلم‌های من را تست نمی‌کرد. همین‌طور گذاشتیم و رفتیم و برنامه هم زنده بود. بعد زد گفت تست تله سینما. گفتم «به نام آزادی که بدون آن نمی‌توان نفس کشید. قبل از هر کاری تصویر کسی را نگاه کنیم که در دل مردم ایران نشسته است.» بعد عکس آقای خمینی را نشان دادیم. اصلا مملکت در یک لحظه رفت روی هوا. در مملکت توقع این‌که از رادیو تلویزیون شاهنشاهی تصویر آقای خمینی پخش شود توی کله‌ی کسی نمی‌رفت...»



بنا به این ادعا، او فردای آن روز هم، سه ساعت برنامه انقلابی در روز ۱۷ شهریور از رادیو پخش کرد و تنها گزارش درباره وقایع آن روز را روی آنتن فرستاد و هیچ کس هم با او کار نداشت. این در حالی بود که در شهریورماه هنوز رژیم سرپا و مستقر حکومت نظامی برقرار بود، و در همان روز کشتار میدان ژاله اتفاق افتاد.

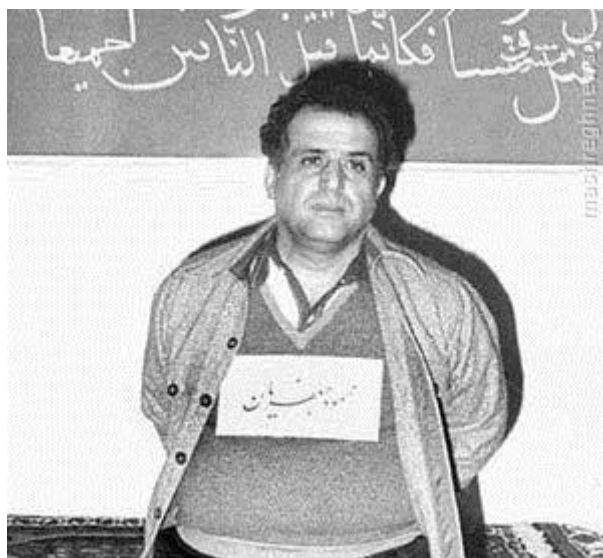
اصولا ضرب المثل «دروغگو کم حافظه می شود» دیگر برای بهنود صدق نمی کند، چون او به حدی گاف های تاریخی داده و می دهد که ضرب المثل ها را هم یارای توصیف آن نیست. حضرت امام در اواسط مهرماه (دقیقا ۱۳ مهرماه) ۵۷ راه نوفل لوشاتو را در پیش گرفتند و اصولا در ۱۶ شهریور مورد ادعای جناب روزنامه نگار، هنوز در نجف تشریف داشتند. او به ناگاه چنان در قالب انقلابی فرو می رود که باز طبق مدعیات خویش - فرما، حتی برای دکتر بهشتی راه حل تجویز می کند و نسخه می پیچد (جالب این که تقریبا همه روایت های بهنود از دیدار و مباحثه و حتی محاجه با شخصیت های برجسته، یا شاهدی جز خود او و شخصیت درگذشته ندارند یا در صورت وجود شاهد سوم، او دیگر در قید حیات نیست):

«صبح جمعه آقای دکتر بهشتی من را دعوت کرد به همراه آقای پورحیب خبرنگار بازار آیندگان و آقای درخشان که با دکتر بهشتی دوست بود و در جریان هفت تیر کشته شد. من هم رفتم.... من گفتم خب حالا چی می گویی آقای دکتر. گفت شما از اعتصاب در نیاید. گفتم هیچ نیرویی نمی تواند جلوی مطبوعات را بگیرد. شنبه صبح همه درمی آیند..... دم در گفت آقای بهنود شما خیلی باهوشید. یک راهی بدهید از این بن بست خارج شویم. گفتم چه راهی؟ گفت شما یک راهی بگویید. به شوخی گفتم می خواهید حالا پس فردا ما در بیاوریم ایشان (امام) هم به جای این که تحریم کند اعلامیه بدهد و برای ما دعا کنند. من این را به عنوان شوخی گفتم..... دکتر بهشتی خیلی باهوش بود. گفت فکر خردمندانه ای است..... خلاصه خبر را (به پاریس) داد و گزارش ها را گرفت. آمد گفت الحمدالله، الحمدالله یک نماز شکر بخوانیم، اجازه فرمودند مطبوعات منتشر شود.»



بهنود در جریان پیروزی انقلاب به خوبی جریان باد را تشخیص داد و حتی شروع به افشاگری علیه حامیان خود در رژیم پهلوی کرد که شکایت ها و شهادت های وی موجب صدور حکم اعدام برای برخی از آنان شد.

و این چنین است که آقای بهنود مزدبگیر کنونی شبکه سلطنتی انگلیس، نوچه داریوش همایون، نورچشمی رضا قطبی و سفارش شده پرویز ثابتی، نه یک بار، که چندین بار انقلاب را در جاده درست آن هدایت می‌کند! جالب این که او همین ادعاها را در مصاحبه با رادیوزمانه (۳ اسفند ۱۳۸۶) تکرار می‌کند و از نقش خود در تهیه و پخش فیلم گزارش رویدادهای ۱۳ آبان ۱۳۵۷ از تلویزیون هم می‌گوید، مسأله‌ای که به ادعای او منجر به شکسته شدن کمر حکومت نظامی رژیم شاه شد! جالب این که خوانندگان رادیو زمانه در همان جا از خجالت او در می‌آیند و پرت و پلاهای او را به سخره می‌گیرند. حتی فردی به نام «ژان خاکزاد» که اکنون از مسئولین رادیو فرداست و در آن زمان مسئولیتی در رادیو ایران داشت، به او یادآور می‌شود که فیلم ۱۳ آبان را فردی به نام «مهدی صابر» از اعتصابیون سازمان نسبت می‌دهد و یک بار دیگر دین محمود جعفریان را به گردن مسعود بهنود یادآوری می‌کند.



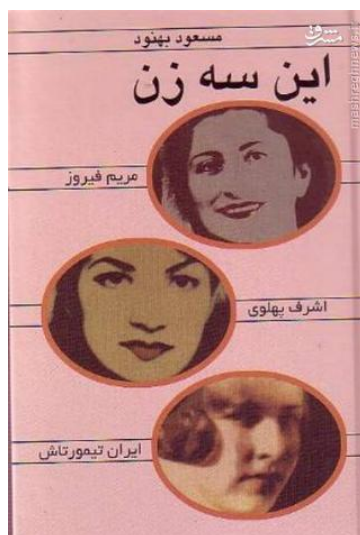
محمود جعفریان مدیرعامل سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران و قائم مقام حزب رستاخیز

مسعود بهنود در این دوران علاوه بر اداره «تهران مصور» به خیال خود دست به نوآوری می‌زند و اقدام به انتشار نوارهای کاست خبری با عنوان «کانال ۲» می‌کند. او قصد دارد آلترناتیوی در برابر رسانه‌های چاپی ایجاد کند و فارغ از نظارت و کنترل جهت دفاع از جریان‌های غیرمکتبی چون نهضت آزادی و مجاهدین، تریبونی تازه به راه بیاندازد. انتشار این نوارکاست‌ها بعد از ۴ شماره متوقف شد.

تاریخ‌نویسی با پس زمینه زرد

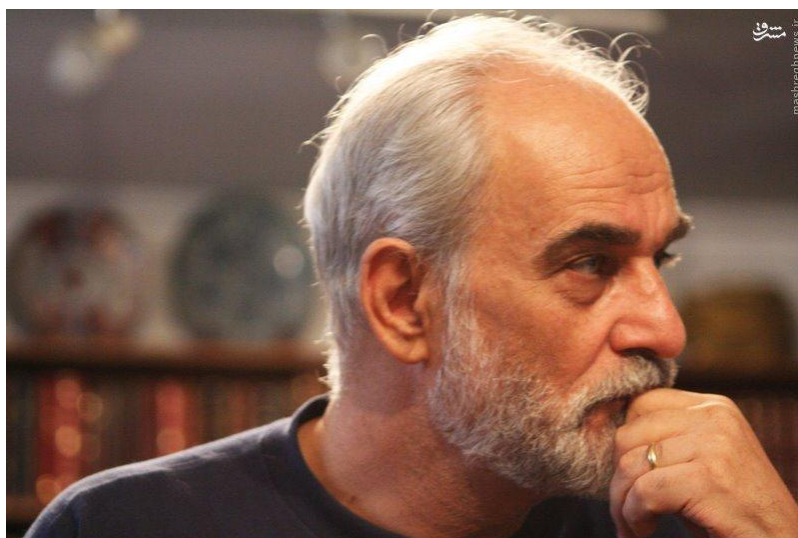
شیوه تاریخ‌نویسی مسعود بهنود که بسیار هم مورد توجه قرار گرفت و تقلید شد، شیوه بدیع و اختصاصی او نبود. پیش از او، بسیاری دیگر روش در هم آمیختن تاریخ و داستان را آزموده بودند و جواب هم گرفته بودند.

مهم‌ترین و سرشناس‌ترین آن‌ها مرحوم «ذبیح‌الله منصوری» بود که علی‌رغم هوش و استعداد و قلم روانی که داشت (و البته استقبال حیرت‌آوری که از کارهایش می‌شد) تاریخ‌نگار نبود و کارهایش هیچگونه قابلیت استناد نداشت. منصوری با درهم آمیختن تاریخ و داستان و افسانه، استفاده از منابع تخیلی و نام‌ها و مکان‌های جعلی، داستان‌های تاریخی بعضاً بسیار جذابی خلق کرد و حتی بسیاری از این آثار را به نام نویسندگان خارجی نشر داد تا خواننده بیشتری بیابد. معروف‌ترین آن‌ها، «سینوهه؛ طبیب فرعون مصر» بود که منصوری به نام میکا والتاری منتشر کرد و به جای رمان تاریخی به خورد ملت داد، در صورتی که کل این شخصیت و ماجراهای او اصولاً هیچگونه سندیت تاریخی نداشت. او حتی این روش را درباره تاریخ مذهبی نیز به کار گرفت و کتابی به نام «امام جعفر صادق: مغز متفکر جهان شیعه» نگاشت که در آن از منابع و مستندات مجعول بسیاری استفاده کرد و آن را به نام تالیف جمعی از محققان مرکز اسلامی استراسبورگ فرانسه منتشر ساخت. بعد از منصوری بسیاری دیگر پای در این وادی تاریخ داستانی گذاشتند و کتاب‌های بسیاری در این زمینه، به ویژه درباره خاندان پهلوی، نگاشته شد. البته بسیاری از این کتاب‌ها از لحاظ سندیت و انسجام بالاتر از کتاب‌های منصوری قرار می‌گیرند ولی آن چه مسلم است نام تحقیق تاریخی درست و پخته و قابل استناد نمی‌توان بر آن‌ها نهاد (خسرو معتضد، محمود طلوعی، باقر عاقلی و... از بهترین‌های این سبک هستند). مسعود بهنود هم در همین مسیر حرکت کرده است و در کتاب‌هایش چندان دربند مستندات درست و دقیق نیست و روایت‌هایی را که دوست دارد و به لحاظ سندیت دچار ضعف هستند، با مطایبه و جملات ادبی و بازی‌های زبانی به شکل باورپذیر در می‌آورد. مهم‌ترین کتاب او «از سید ضیاء تا بختیار»، بارها توسط تاریخ‌دانان خبره و اهل فن مورد محک قرار گرفته و کژی‌ها و کاستی‌های آن عیان گشته است. او رندانه با انتخاب عناوین زنانه برای کتاب‌های خود، نشان داد که چه اندازه نبض بازار را در دست دارد چرا که پیش از او داستان‌های تاریخی با محوریت زنان، پرمخاطب بودن خود را ثابت کرده‌اند.



حتی خود مرحوم محمود طلوعی، که پیشکسوت این گونه نوشتن به حساب می‌آمد، در نقدی که در مجله ایران‌شناسی (شماره ۹، بهار ۱۳۷۰) به چاپ رسید، قابل استناد بودن کتاب «سید ضیاء تا بختیار» را زیر سوال برد و آن را تنها یک کتاب گزارشی قابل توجه دانست. بگذریم از این که خود مسعود بهنود از آن جا که بسیار زرنگ و البته شهره به راحت‌طلبی است، در مقدمه این کتاب و کتاب‌های تاریخی دیگر خود مسئولیت را از گردن باز می‌کند و با ذکر این که تاریخ‌نگاری نمی‌کند و تنها روایت‌گر تاریخی است، از زیر بار مسئولیت مستند و قابل اعتماد بودن روایت‌هایش می‌گریزد.

یک نکته هم درباره نوع نثر و نوشتار آقای بهنود قابل اشاره است، و آن این که نثر او، وقتی آهنگ ادبی و تاریخی پیدا میکند، یک نوع نثر پرتکلف من‌درآوردی و بعضاً بسیار آزاردهنده است. این نوع نثر نویسی مربوط به دوران ماقبل مدرن و پیش از نثر محمدعلی جمال‌زاده است. او قصد دارد با ایجاد نوعی سجع و به کار بردن کلمات هم قافیه، یک وزن شاعرانه به کلام خود بدهد و مثلاً تسلط خود را بر ادبیات قدمایی به رخ بکشد. ظاهراً در این زمینه، بهنود به شدت تحت تأثیر مراد ادبی خود، «ابراهیم گلستان» است که خود سال‌ها به یک دایناسور ادبی تبدیل شده است و با وجود نزدیک صد سال سن، دهه‌هاست که چیز جدیدی منتشر نکرده است و به اعتقاد بسیاری از اهل فن، حتی در همان دوران اوج خود هم نثری به شدت مصنوعی و منسوخ داشت. یکی از انتقادات بسیار قابل توجه در این مورد را یک چهره معروف روشنفکری و از دوستان قدیمی بهنود به او وارد ساخته است. «آیدین آغداشلو»، نقاش و طراح معروف، درباره کار ادبی و تاریخی بهنود چنین گفته است (نشریه شهروندامروز، دیماه ۱۳۸۶):



«بهنود نثر مهمل و بی سر و تهی را برای خودش جعل کرده [...] در دوره من روزنامه‌نگاری مترادف بود با بی‌سوادی، کلی‌گویی، پرت‌گویی. نمونه زنده‌اش هم که تا امروز به کارش ادامه داده، دوست بسیار عزیز و

نازنین من مسعود بهنود است. هر چه که در باره تاریخ نوشته، به عنوان یک روزنامه‌نگار، جای چون و چرا دارد. یک کتاب نوشت به نام «از سید ضیاء تا بختیار» درباره نخست‌وزیرهای ایران که هر کسی مقاله‌ای درباره‌اش نوشت، پنجاه تا غلط از بهنود گرفت. همچنان در حال نوشتن است. احساساتی می‌نویسد. نثر زیبایی ... داشت، حالا دیگر ندارد. بهنود عادت کرده بود و همچنان این عادت را دارد که بی‌مسئولیت و ول بنویسد. به این که فکر کند روزنامه یک روز می‌ماند و اگر چیزی هم غلط بود اشکالی ندارد.»

البته جناب بهنود که گویی اغراق‌گویی در همه زمینه‌ها به بخشی از ذاتش تبدیل شده، در زمینه کتاب‌های خود هم آمار عجیب و غریب می‌دهد. مثلاً در درس‌گفتاری که در زمینه تاریخ ایران در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی با عنوان «ناپیوستگی در تاریخ ایران» ارایه داد، ادعا کرد که کتاب «خانوم» او در ایران ۳۰۰۰۰۰ نسخه فروش داشته است (یعنی دست کم ۳۰ چاپ ۱۰۰۰۰ نسخه‌ای)!

«پتکین آذر مهر»، نویسنده چپ‌گرای ضدانقلاب مقیم لندن هم در مصاحبه‌ای، بهنود را یک بی‌سواد راحت‌طلب می‌خواند:



پتکین آذر مهر، ضدانقلاب مقیم لندن: بهنود مثل آب خوردن دروغ می‌گوید!

«بهنود حتی اصلاح‌طلب هم نیست. او راحت‌طلب است و مثل آب خوردن دروغ می‌گوید... من اصلاً این‌ها را روزنامه‌نگار حساب نمی‌کنم. انشاء نوشتن و مصاحبه کردن که روزنامه‌نگاری نیست.»

آذر مهر، بهنود را دارای محفلی از هم منقلی‌های خود می‌داند که با انحصارطلبی، اجازه ورود دیگران را به شبکه‌های رسانه‌ای و خبری فارسی وابسته به غرب نمی‌دهند و تنها حفظ مونوپولی خود و هم منقلی‌هایش در این رسانه‌ها برایش مهم است.

رفیق شفیق همه درگذشتگان و کینه‌توز آوینی

یکی از عادات همیشگی بهنود در این سال‌ها، نوشتن یادنامه درباره شخصیت‌های مهم تازه از دست رفته است. او که شیوه داستان‌پردازی رمانتیک درباره شخصیت‌های تازه متوفی را به نوعی باب کرده است، در این گونه روایت‌ها چنان در قالب دانای کل فرو می‌رود که گویی از قضا در تمامی صحنه‌ها و بزنگاه‌های زندگی شخص مورد نظر شخصا حضور داشته است. در میان این شخصیت‌ها از همه طیف چهره‌ای دیده می‌شود؛ از مرحوم بازرگان تا شهید بهشتی، از جهان پهلوان تختی تا حاج ذبیح الله بخشی و سیدمرتضی آوینی. برای نمونه او به مناسبت درگذشت حاجی بخشی (معروف به حبیب ابن مظاهر لشکر ۲۷) مطلبی با عنوان «هر کسی شمایل نمی‌شود: حاجی بخشی چنان که بود» در سایت بی‌بی‌سی نوشته و او را به عنوان «آقا ذبیح» راننده معصومه سیحون معرفی کرده است. در این میان خاطراتی هم از مواجهات خودش با آقا ذبیح و حتی با سهراب سپهری بیان می‌کند که گویی حاجی بخشی از ارادتمندان قدیمی او بوده‌اند. طبق معمول نه سهراب زنده است و نه حاجی بخشی بزرگوار و نه معصومه سیحون، تا بر صحت یا کذب مطالب بهنود گواهی دهند. یا به اظهار نظر او درباره سید مرتضی آوینی توجه کنید:

«مرتضی آوینی را من از زمانی که دانشکده بود می‌شناسم. از زمانی که او دانشکده می‌رفت، نه من. مرتضی بچه‌ی تندرویی بود که در هر دوره یک حالی داشت. یک دوره زده بود به مواد مخدر و این جور چیزها. تمام بازوهایش جای سوزن بود. شب در دانشکده خوابش می‌برد، فردا صبح جسدش را از دانشکده بیرون می‌آوردند. اصولاً بچه‌ی تندرویی بود. هرکار می‌کرد تا تهش می‌رفت. بعد یک دوره هیپی شد. موهایش را گذاشته بود بلند شود. مدرن شده بود. قرتی مآب شده بود. جین می‌پوشید. دست‌بند می‌بست و از این جور کارها. اما شانس یا بدشانسی که آورد این بود که سال ۵۶ زد به عرفان و ادبیات عرفانی. بقیه کارها را کنار گذاشت.»

تو گویی مسعود بهنود که اصلاً دخلی به دانشکده هنرهای زیبا نداشت، از همان زمان می‌دانست که کامران آوینی زمانی قرار است سید شهیدان اهل قلم شود، و از همان زمان به سان یک مخبر اطلاعاتی زاغ سیاه سید مرتضی را چوب می‌زده و آمارش را با جزییات در دوسیه او بایگانی می‌کرده، تا به موقع رو کند (موقع آن هم طبق معمول وقتی است که خود شخص مورد بحث زنده نباشد و نتواند حاشا کند). البته بهنود چون بسیار زرنگ است، معمولاً پایه داستانش را بر مایه‌ای از حقیقت می‌گذارد و الباقی را با ذهن تصویرساز خود پر می‌کند، چرا که همگان می‌دانستند که سید اهل قلم، پیش از انقلاب چه سان بوده و چگونه فکر می‌کرده است و اصلاً خود او بود که اول بار در کمال جسارت و شهامت از سبیل نیچه‌ای و ریش پروفیسوری قبل از انقلاب

خود سخن گفت و ابایی هم از این نداشت که به دوستان و نزدیکانش بگوید که ما در جاهلیت بودیم و خمینی کبیر ما را آدم کرد. اما آن چه که بهنود را به خاطره‌گویی تخریب‌گرانه از آوینی واداشته، ماجرای جوابیه تند شهید آوینی در مجله سوره به مقاله «دیکتاتوری: حکومت آسان و بی‌آینده» بهنود در مجله آدینه بود. جهت جلوگیری از اطاله کلام، فقط بخشی از مقاله آوینی را که مستقیماً مربوط به بهنود و توصیف او و همفکران اوست می‌آوریم تا علت کینه ورزی منافقانه بهنود با او روشن‌تر شود:



«آقایان میراث‌خوران خوش‌نشین دیار غرب و وابستگان داخلی استکبار و خود باختگان مرعوب مدینه فاوستی، رجّالگان و ژنّار بستگان دیر «مایکل جکسون» و شیفتگان جزایر ناتورالیست‌ها و مداحان پروسترویکای مفلوک شوروی مفلوک‌تر و نوچه‌های کمر بسته «بوش» قداره‌بند و بُزمجه‌های از ترس رعد و برق به سوراخ خزیده... این پهلوان پنبه‌های جُبّان فضای خالی میان سطور نشریاتِ نشخوارگر جویده‌های فرنگیان...»

همه "بچه‌های" بهنود؛ "دیدبان" دیپلمه

از زمانی که بهنود به اتفاق ماشاالله شمس الواعظین، محسن سازگارا، حمیدرضا جلالی پور، اکبر گنجی و عمادالدین باقی روزنامه جامعه را به عنوان روزنامه جامعه مدنی ایران در بهمن ۱۳۷۶ راه اندازی کردند، در طی ۸ سال دوره اصلاحات، نسلی از روزنامه‌نگاران در مکتب این روزنامه (و زنجیره‌ای دیگر از روزنامه‌ها و نشریاتی که توسط همین کادر تأسیس و بعد توقیف شدند) تربیت شدند که بعدها شاکله مطبوعات

اصلاح طلب و رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور را تشکیل دادند. نگاهی گذرا به فهرست خبرنگاران و دست اندرکاران رسانه‌های فارسی خارج از کشور، به ویژه بی‌بی‌سی فارسی، معلوم می‌دارد که این نام‌ها تقریباً بلااستثناء زمانی، جایی، از زیر دست بهنود عبور کرده‌اند: فرناز قاضی زاده، سینا مطلبی، امید معماریان، شهرام رفیع زاده، نگین شیرآقایی، فرن تقی زاده، پونه قدوسی و.....

بی‌جهت نیست که اکنون مسعود بهنود در برنامه «دیدبان» (با اجرای فرناز قاضی زاده) همه روزنامه‌نگاران و طراحان نشریات اصلاح طلب را با عبارت خودمانی «بیچه‌ها» و به اسم کوچک صدا می‌کند. البته به هیچ روی قصد نداریم که مدعی شویم همه روزنامه‌نگاران اصلاح طلب داخل کشور در ارتباط با مسعود بهنود و بیگانگان هستند، بلکه بیشتر منظور ما احساس پدرخواندگی بهنود بر شبکه روزنامه‌نگاران تربیت‌شده دوران اصلاحات است.

بهنود بعد از خروج از کشور در سال ۲۰۰۳، با راه اندازی وبسایت خبری «روزآنلاین» (با همکاری هوشنگ اسدی و نوشابه امیری)، یک سرپل خبری برای روزنامه‌نگاران متمایل به غرب در درون کشور ایجاد کرد، تا این دسته از خبرنگاران و مطبوعاتی‌ها، بعد از ترک کشور به امید شغل خوب و پول و رفاه، مدتی را در این وبسایت به کارآموزی بگذرانند تا بعد جذب شبکه‌هایی چون بی‌بی‌سی شوند. به علاوه او جزو چهره‌های کلیدی مجموعه رسانه‌ای «گویا» هم هست که در کنار روزآنلاین و رادیوزمانه سه وبسایت خبری اصلی ضدانقلاب محسوب می‌شود.

جدای از حضور ثابت مسعود بهنود در شبکه بی‌بی‌سی فارسی به عنوان تحلیل‌گر و کارشناس، او یک برنامه اختصاصی به نام «دیدبان: مرور مطبوعات هفته با مسعود بهنود» را هم روی آنتن این شبکه دارد. حال و هوای برنامه، نوع اجرا و محتوای برنامه همه نشان از آن دارد که چنین برنامه‌ای صرفاً بابت دستخوش به زحمات بهنود در جذب نیرو برای این شبکه، برای شخص او طراحی شده است. مزه‌پرانی‌های گاه و بیگاه بهنود در اجرای یک برنامه جدی، صمیمیت بیش از اندازه با مجری برنامه، دخالت بیش از حد سلیقه بهنود در انتخاب مطبوعات مورد بررسی، احساس خودمانی و پدر و فرزندگی بهنود با روزنامه‌نگاران درون ایران، گاف‌های متعدد بهنود در تشخیص مفهوم مورد نظر طراحان و کارتونیست‌ها و یا مصادره به مطلوب آن‌ها و خلاصه این که بهنود تقریباً بدون دخالت مجری، شاگرد سابق خودش فرناز قاضی زاده، هر چه دل تنگش می‌خواهد می‌گوید و هر جور که بخواهد برنامه را پیش می‌برد.



بگذریم از این که بامزگی‌های اتوکشیده بهنود و نکته‌پرانی‌های او صرفاً یک پوشش برای کم سوادى و کم مطالعه بودن اوست (اصولاً بهنود با این توجیه که یک روزنامه‌نویس است، هیچ‌گاه یک کار عمیق و آکادمیک قابل استناد ارائه نداده است و همواره حتی در نوشتن کتاب هم راه راحت‌طلبی در پیش گرفته است). هر کجا که قافیه معلومات تاریخی و سیاسی بر او تنگ می‌آید، تلاش می‌کند با ذکر خاطره و نکته‌پرانی، بگذارد و بگذرد و از این لحاظ بسیار شبیه دوست دیگر لندن‌نشین خود، علی رضا نوری‌زاده است که در بافتن رطب و یابس و سیاه کردن صفحات کم عمق و کم مایه، و البته نقل خاطرات محیرالعقول از ارتباطات دیروز و امروز، یک گام از همه‌گنده‌گویان خارج‌نشین پیش‌تر است.



دیدبان همچنین در بررسی مطبوعات، بخش اصلی و بیشتر زمان برنامه را در وهله اول به بررسی روزنامه‌های اصلاح‌طلب و مطالب آن با تأکید بر نویسندگان این مطالب می‌گذراند و لابلای این رپرتاژ برای نشریات اصلاح‌طلب و تجدیدنظرطلب، نشریات نوپای این جریان را نیز معرفی می‌کند. با بررسی برنامه‌های دیدبان و مطالب انتخابی مسعود بهنود از «بچه‌های خبرنگار» داخلی اولین نکته‌ای که جلب توجه می‌کند، طرح دغدغه‌ها و سوژه‌های مورد توجه بی‌بی‌سی در رسانه‌های داخلی است که اتفاقاً در این برنامه نیز بازتاب داده می‌شود. به عنوان نمونه، سیاه‌نمایی از شرایط اجتماعی کشور از جمله محورهای ثابت این شبکه است که بالطبع در برنامه دیدبان هم ادامه دارد و از قضا، خوراک مورد نظر این برنامه قبلاً از داخل فراهم شده است.

در جریان تحولات سوریه و تروریسم مورد حمایت مثلث صهیونیست‌ها، ارتجاع عرب و غرب، سکوت این رسانه‌ها در برابر کشتار مردم مظلوم این کشور بدست تروریست‌های بین‌المللی ادامه داشت تا اسب افسارگسیخته داعش به مناطق کردنشین رسید و سوژه‌های قومی با رنگ‌وبوی تجزیه‌طلبی که پای ثابت خط رسانه‌های بیگانه است، این بار در لباس حمایت از مردم عین‌العرب سوریه [یا به قول رسانه‌های غربی "کوبانی" که نام کردی و جدایی‌طلبانه آن است] نمایان شد. گویی بیش از سه سال تروریست‌های اجیرشده کاری به مردم سوریه نداشتند و حالا با حمله به کوبانی جان مردم به خطر افتاده است. بهنود در این برنامه نیز با استفاده از مطبوعات داخلی و کارتونهایی با مضامین همدردی با مردم عین‌العرب، این خط را پیش می‌برد.



بررسی کارتونهای روزنامه‌های اصلاح‌طلب داخلی در همدردی با مردم مناطق کردنشین سوریه و تأکید بر موارد قومیتی پس از سه سال سکوت در برابر جنایات داعش و حامیان آن

پوشش تحولات سیاست داخلی بویژه پس از انتخابات ۹۲ و ایجاد فضای تقابلی و دو قطبی در سران نظام از یکسو و میان مردم و نظام از سوی دیگر در مقاطع مختلف - مانند موارد استیضاح وزرا از سوی نمایندگان مجلس یا مذاکرات هسته‌ای - از دیگر سرخط‌های بی‌بی‌سی است که این خط نیز در برنامه دیدبان با استمداد از رسانه‌های مورد نظر بهنود، اجرا می‌شود.

گیتِ عمو بهنود!

به هر روی مسعود بهنود، با همه سوابقی که در این مقال آمده و نیامده، امروز یکی از چهره‌های مهم ضدانقلاب خارج‌نشین است. او گرچه بنا به طبع به شدت محافظه‌کار خود معمولاً مواضع تند و شدید علیه نظام و شخصیت‌های نظام نمی‌گیرد، بیشتر اهل کنایه و متلک‌پرانی است، اما نقش بسیار مهمی در شبکه‌سازی برای اپوزیسیون و کار فرهنگی خزنده و طولانی مدت علیه جمهوری اسلامی دارد. مسعود بهنود هم به سان همپالگی خود نوری‌زاده، به دلیل راحت طلبی و عشرت‌جویی ذاتی خود، هیچ ابایی از گرفتن پول از هیچ کجا ندارد، و برای تأمین سور و سات خود حاضر به مصالحه و کنار آمدن با هر طرفی است که سبیل نداشته او را چرب‌تر کند. مکاری و زرنگی و تجربه طولانی او در عرصه مطبوعات، باعث شده که در ۶۸ سالگی (با چهره‌ای بسیار جوان تر اما) همچنان برای غربی‌ها روی بورس باشد و در رفاه و تنعم زندگی بگذراند (به عکس اکثریت مطبوعاتی‌های هم سن و هم روزگار او در اپوزیسیون که با فقر و فسردگی در کافه‌های فرنگ روزگار می‌گذرانند).

زمانی سیدعلی میرفتاح، به مطلب طنزی که درباره محمدرضا شریفی نیا نوشت، عنوان «گیتِ عمورضا» داد، چرا که او را دروازه ورود همه عشاق بازیگری به عرصه سینما می‌دانست. اکنون (با پوزش بسیار از جناب شریفی‌نیا)، می‌توان از «گیتِ عمو مسعود» صحبت کرد، چرا که مسعود بهنود به دروازه‌ای برای ورود به دنیای پرمکر و فریب رسانه‌های فارسی‌زبان وابسته، برای برخی روزنامه‌نگاران ناآگاه، سودازده و متوهم داخلی تبدیل شده است.

«تشیع انگلیسی»؛ از تکفیر اهل سنت تا تفرقه میان شیعیان

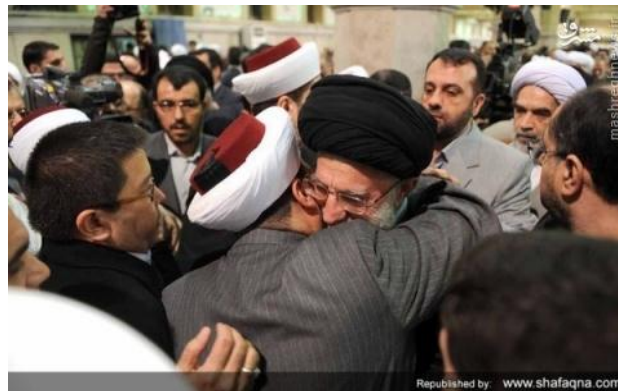
«تشیع انگلیسی» چیست؟ «شیعه لندن» به چه جریانی گفته می‌شود؟ «مرجعیت ساختگی» که وحدت جهان اسلام را هدف قرار داده از کجا تغذیه می‌شود؟ تازه‌ترین گزارش ویژه مشرق، از فتنه‌ای به نام «تشیع انگلیسی» می‌گوید.

"تشیع انگلیسی" یا "شیعه لندن"؛ اصطلاحی که مدتی است بر سر زبان‌ها افتاده است. پس از "اسلام آمریکایی" که امام خمینی (ره) در برابر اسلام ناب محمدی تبیین کردند، رهبر انقلاب و نخبگان کشور از تهدیدی به نام "تشیع انگلیسی" پرده برداشتند. تشیعی که از لندن و با حمایت سرویس اطلاعاتی این کشور حمایت و ترویج می‌شود تا محصول "تفرقه" را در کشورهای اسلامی برداشت کند. تشیعی که با هزینه‌های سنگین تبلیغاتی تمام توان خود را برای پیوند "شیعه" با خشونت و قرار دادن آن در مقابل سایر فرق اسلامی تجمیع کرده است.

رهبر معظم انقلاب در موارد و مناسبت‌های مختلف نیز بر کلیدواژه‌های "تسنن آمریکایی" و "تشیع آمریکایی" تأکید داشته‌اند. در آخرین مورد نیز ایشان در سالگرد رحلت امام خمینی (ره) در بیاناتشان در حرم مطهر امام بار دیگر ضمن تبیین اختلاف افکنی آمریکا در میان شیعه و سنی تصریح کردند:

"به این هم شیعه توجه کند هم سنی. بازی دشمن را نخورند. آن تسننی که آمریکا از آن حمایت کند و آن تشیعی که از مرکز لندن صادر شود به دنیا، اینها مثل هم هستند. هر دو برادران شیطان هستند و هر دو عوامل آمریکا و غرب و استکبار هستند."





تصاویری از هفته وحدت سال گذشته که «تشیع انگلیسی» را بسیار عصبانی کرده است

حسن رحیم پور ازغدی، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی، از جمله افرادی بودند که روشنگری درباره "شیعه انگلیسی" را آغاز کردند. اوج تبیین این جریان، چند هفته قبل در سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران صورت گرفت. در این سخنرانی، رحیم پور از بدعت‌های جریان موسوم به "تشیع لندن" در کشور پرده برداشت و هدف این جریان را "احمق نشان دادن شیعه" عنوان کرد.

عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی با بیان اینکه ما دو نوع عزاداری و محرم داریم گفت: اولین روضه رسمی برای امام حسین(ع) را یزید خواند و اولین روضه حقیقی را زینب(س) خواند؛ امروز در جامعه شیعه هم دو

تیپ عزاداری و مداح داریم؛ ما هم روضه زینبی داریم و هم روضه یزیدی. از نگاه امام و رهبری، ماکسانی داریم که به تعبیر امام(ره) اسلام آمریکایی و به تعبیر رهبر معظم انقلاب تشیع انگلیسی دارند.

در هفته وحدت سال گذشته، آیت‌الله العظمی خامنه‌ای نیز نسبت به تشیع مرتبط با انگلیس و تسنن مزدور آمریکا هشدار دادند. نیز رهبر انقلاب در تبیین عوامل ایجاد اتحاد دنیای اسلامی، پرهیز از «سوءظن و اهانت فرق مختلف شیعه و سنی نسبت به یکدیگر» را بسیار مهم دانستند و با اشاره به تلاش گسترده مراکز «جاسوسی و اطلاعاتی» غرب برای تفرقه افکنی خاطرنشان کردند: آن تشیعی که با MI6 انگلیس مرتبط است و آن تسنی که مزدور CIA است هر دو ضد اسلام و ضد پیامبرند. [۱]

سابقه MI6 در فرقه‌سازی و تفرقه‌افکنی

پادشاهی بریتانیا سابقه‌ای تاریخی در تفرقه‌افکنی در مستعمرات خود بویژه ممالک اسلامی داشته و دارد؛ سیاست "تفرقه بیانداز و حکومت کن" (به انگلیسی divide and conquer) نیز برگرفته از رویکرد تاریخی انگلیسی‌ها به سیاست خارجی است.

فرقه‌سازی و ایجاد انشعاب در ادیان از جمله دستورکارهای سرویس اطلاعاتی در جهان اسلام بوده است؛ پیدایش فرقه‌های وهابیت و بهائیت از جمله طرح‌های سرویس اطلاعاتی انگلیس برای ممانعت از اتحاد جهان اسلام بود که گرفتارشدن برخی کشورهای اسلامی در این دام، آنچه امروز - نه تنها در دنیای اسلام - بلکه در سراسر جهان با عناوینی چون افراط‌گرایی و ... از آن یاد می‌شود را رقم زده است.

نام مستر همفر (Hempher) جاسوس بریتانیا در قرن ۱۸ را کمتر کسی است که نشنیده باشد؛ همفر و ۸ عامل اطلاعاتی دیگر از سوی وزارت مستعمرات انگلیس مأموریت یافتند تا با سفر به کشورهای اسلامی از دولت‌های آنان جاسوسی کنند. همفر به ترکیه رفت و با نام محمد به فراگیری علوم اسلامی و قرآن مشغول شد. سپس به عراق رفت و با محمد بن عبدالوهاب ملاقات نمود. همفر از آن پس با عبدالوهاب بسیار صمیمی و برای انجام وظیفه محول شده از سوی دولت بریتانیا برای شوراندن مردم علیه دولت عثمانی و فتنه‌انگیزی بین مسلمانان دست به کار شد.

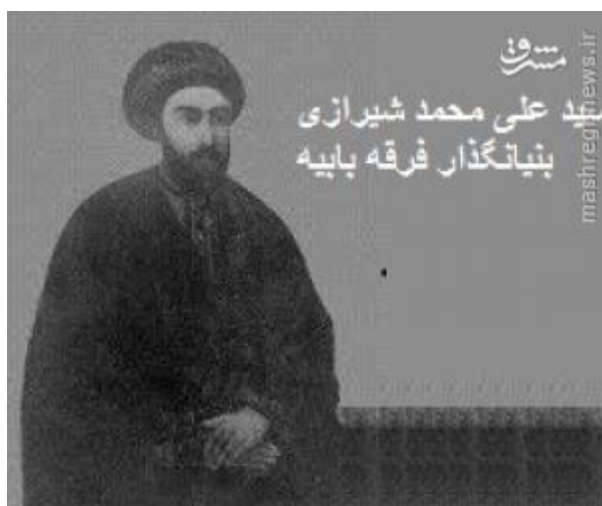


محمد بن عبدالوهاب با هدایت سرویس اطلاعاتی انگلیس در سال ۱۱۴۳ قمری مذهب یا فرقه‌ای تازه تاسیس کرد که امروز "وهابیت" نامیده می‌شود.

پس از آن نظریات عبدالوهاب برخلاف دستورات اسلام آغاز شد و با تحریک همفر، عبدالوهاب تا مرز اعلام پیامبری نیز پیش رفت. سرانجام با تلاش‌های همفر، محمد بن عبدالوهاب - که به استناد متون تاریخی و شهادت شخصیت‌های زمانه‌اش جوانی سرکش، تندخو و سطحی‌نگر بود - به همراه محمد ابن سعود از سال ۱۱۴۳ ه.ق مذهب تازه‌ای را تاسیس کرد. در اینجا ضروری است وجه تسمیه، واژه وهابی برای فرقه ساختگی محمد ابن عبدالوهاب روشن شود. کلمه وهابی از نام پدر مؤسس فرقه وهابی یعنی عبدالوهاب گرفته شده است، اما خود وهابیان این نسبت را صحیح نمی‌دانند.

از دیگر تلاش‌های استعمار بریتانیا برای انشعاب در دین اسلام، حمایت از فرقه‌های بابیه و بهائیه بود که در قرن ۱۸ و ۱۹ با سرمایه‌گذاری بر افراد متشرع اما نادان که از اسلام تنها گوشه‌نشینی و عبادت بدون تفکر را برگزیده بودند، انجام شد. این افراد نیز با تحریک عوامل سرویس اطلاعاتی انگلیس تا ادعای پیامبری پیش

رفتند. سید محمد علی شیرازی ملقب به محمد علی باب که از نوجوانی به عبادات طولانی و راز و نیازهای غیرعادی مشهور بود، پس از سالها ریاضت، به ناگاه با رها کردن درس و عبادت برای انجام کارهای اقتصادی به بوشهر رفت. در بوشهر با خانواده‌های تاجران انگلیسی یهودی در این شهر همکاری می‌کرد تا اینکه در سال ۱۲۶۰ قمری ادعای بابی (دروازه ارتباط با امام زمان عج) کرد و با حمایت همان کانون‌های با نفوذ انگلیسی به سرعت شهرت یافت و اینگونه به مردم القاء شد که علم او - که حاصل چندسال عبادت و ریاضت بود - لدنی و الهی است و لذا محمد علی در سن ۲۴ سالگی ادعای بابیت و سپس ادعای مهدویت کرد و پس از آن، همان شد که انگلیسی‌ها بدنبال آن بودند. قائله‌های متعدد در نقاط مختلف کشور بر سر ادعای امامت جوانکی که چند صباحی ادعیه و متون دینی را تورق کرده بود، شکل گرفت و حکومت وقت ایران برای خواباندن این شورش‌ها که عمدتاً از سوی هواداران او در مقابله با مخالفان این مدعی دروغین بود، مجبور به تبعید چندباره او و در نهایت به جرم ادعای دروغین، به فرمان شهید میرزا تقی‌خان امیرکبیر اعدام شد.



اعدام محمد علی باب در سال ۱۲۶۶، پایان کار انگلیسی‌ها نبود و میرزا یحیی نوری (معروف به صبح ازل) بلافاصله پس از او اعلام جانشینی کرد و این زنجیره انحراف و فرقه‌سازی ادامه پیدا کرد تا به برادرش میرزا حسنعلی نوری (معروف به بهاء‌الله) از یاران نزدیک محمدعلی باب رسید. پیروان مدعی میرزا یحیی نوری را "ازلی" و پیروان حسنعلی را "بهائی" نامیدند تا از دل بابیه، دو فرقه دیگر متولد شود و پیروان همین دو فرقه نیز به تکفیر و مبارزه با یکدیگر مشغول و سرگرم شوند.

دولت عثمانی این دو را به ترتیب به قبرس و فلسطین تبعید کرد و هر دو در همان تبعیدگاه‌هایشان مُردند. فرزند حسنعلی به نام میرزا عباس (عباس افندی) معروف به عبدالبهاء با حمایت دولت انگلیس اعلام جانشینی کرد و از طرف دولت این کشور نیز نشان و لقب عالی "سِر" (Sir) را دریافت کرد. جدا از فراز و فرودهای

فرقه‌های ضاله‌ای چون بابیه و بهائیه و حتی وهابیت، این روند تفرقه‌افکنانه با حمایت انگلیس و رژیم اسرائیل تا به امروز ادامه پیدا کرده است و اکنون اوج آن را در سرزمین‌های اسلامی شاهد هستیم. اکنون مرکز اصلی بهائیت نیز در بندر حیفا در فلسطین اشغالی واقع شده است.



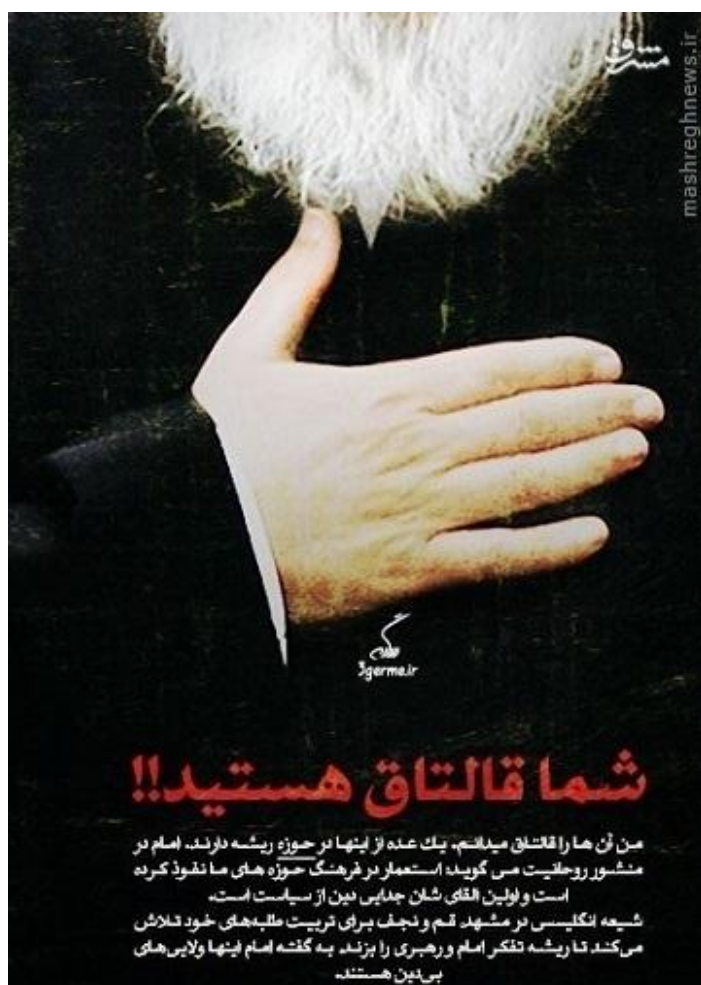
مراسم اعطای نشان دولتی انگلیس به عبدالبهاء

مصادق‌های شناسایی "تشیع انگلیسی" چیست؟

تشیع انگلیسی، شعبه‌ای از "اسلام آمریکایی" است؛ فرقه‌ای که با شهادت و جهاد نسبتی ندارد. بی‌خطر برای طاغوت و ظالمین و از کنار آمریکا و اسرائیل نیز با سکوت عبور می‌کند. "شیعه انگلیسی" ترجیح می‌دهد بر پیکر خونین امام حسین (ع) گریه و مویه کند تا در رکاب پسر رسول خدا کشته شود. تشیع انگلیسی هدفش حرکت در مسیر اصلاح دین رسول خدا نیست و تنها بر تفرقه و اختلافات تأکید دارد. "تکفیر" می‌کند. ناسزا می‌گوید. به مقدسات سایر مسلمانان توهین می‌کند و به تنها حکومت شیعی جهان می‌تازد.

رهبر انقلاب بر اصلی و فرعی کردن دشمنان تأکید فراوان داشته و دارند. تشیع انگلیسی دشمن فرعی نیست. نقشه همان دشمنان اصلی است؛ توطئه شومی که یک شاخه‌اش در لباس داعش سر برآورده است، شاخه‌ای

در هیبت "وهابیت و جاهلیت"، شعبه‌ای هم در لباس "بهائیت" مُتَهَتِک به احکام و اصول اسلامی. "تشیع انگلیسی"، شیعه را خون‌ریز و غیرعقلانی و افراطی نشان می‌دهد؛ حال آنکه امامان معصوم شیعه (علیهم السلام) مظهر عقلانیت و عدالت هستند. تیغ شیعه در برابر جبهه کفار و دشمنان اسلام از نیام بیرون می‌آید؛ و می‌آید. شیعه انگلیسی تیغ بر روی برادر مسلمان خود می‌کشد و در برابر کفار و مستکبران خضوع می‌کند. شیعه انگلیسی، در یک کلام "بی‌خاصیت" است.



رحیم‌پور ازغدی: من آن‌ها [شیعه لندن] را قالتاق می‌دانم. یک عده از این‌ها در حوزه ریشه دارند. اما در منشور روحانیت می‌گوید استعمار در فرهنگ حوزه‌های ما نفوذ کرده است و اولین القایشان جدایی دین از سیاست است.

سیاست "تفرقه بیانداز و حکومت کن" انگلیس پس از فرقه‌سازی بر بستر اختلافات عقیدتی، با تضعیف تشیع در برابر سایر مذاهب اسلامی ادامه پیدا کرد. اما این تضعیف مستقیم شیعیان نبود؛ بلکه با میزبانی از شیعیانی بود که با جهل خود (یا همراهی با MI6)، تشیع و شیعیان را هدف گرفتند. تربیت مرجعیت در لندن، تبلیغ

آزادانه شیعیان افراطی مورد نظر از انگلیس (و آمریکا) و راه‌اندازی شبکه‌های متنوع در انگلیس و آمریکا از جمله این اقدامات است

یکی از ردپاهای اولیه نفوذ انگلیس در تشیع به زمانی بازمی‌گردد که میرزای شیرازی به مقابله قراردادهای استعماری انگلستان پرداخت و علمای شیعه پس از آن در هر فرصتی بر ضد این قدرت استعمارگر فتوای جهاد و مقاومت می‌دادند. دولت انگلیس و سرویس اطلاعاتی این کشور میزبان برخی از مراجع شیعه شد و با بهره‌گیری از محبوبیت آن‌ها در اروپا، بستر پرورش طلبه‌های جوان با گرایش‌های ضد نظام اسلامی و در مغایرت با روش غالب مراجع عظام شیعه در قم و نجف، فراهم کردند.

این پرورش "روحانی لندن" ادامه پیدا کرد تا امروز به مرحله معرفی "مرجعیت انگلیسی" رسید و مراجعی از خاندان‌های شناخته‌شده، متأسفانه در مسیر طراحی شده MI6، تا مرحله زیرسؤال بردن اصل و اساس نظام اسلامی، مراجع گرانقدر شیعه و ولایت فقیه و ... پیش رفته‌اند. اسلام و تشیع مورد نظر این افراد، نه کاری به سلطه‌گری آمریکا دارد و نه مشکلی با اشغالگری رژیم اسرائیل. نه دفاع از کودکان مظلوم غزه را وظیفه خود می‌داند و نه نسبت به داعش حساسیتی نشان می‌دهند؛ انگلیسی که به تعبیر امام (ره) خبیث‌تر از آمریکا و شوروری است و آمریکا را به آزادی بیان می‌ستایند و علنا اعلام می‌دارند که ما را با کار آمریکا و انگلیس و اسرائیل چه کار است.

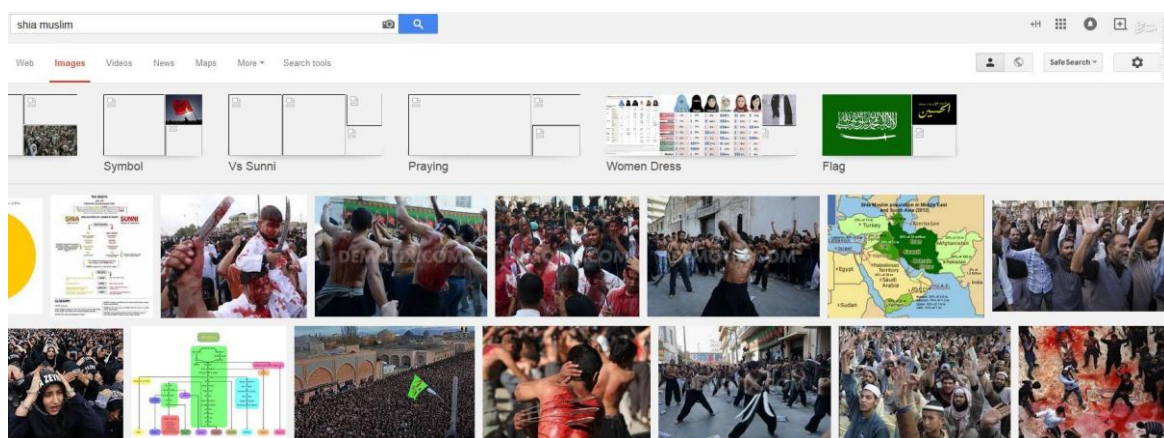
روحانیون مورد حمایت انگلیس در این شبکه‌ها - متشکل از مراکز فرهنگی، حوزه‌های علمیه و شبکه‌های ماهواره‌ای - با ترویج افکار و اعتقادات افراطی از یکسو شیعیان را به لعن و براءت از اهل سنت دعوت و تشویق می‌کنند و از سوی دیگر مجاهدان شیعه در مبارزه با تروریست‌های تکفیری را با زشت‌ترین الفاظ خطاب می‌کنند تا از این منظر نیز تشیع انگلیسی گزند را متوجه تروریست‌های مورد حمایت غرب و در صدر آن انگلیس نسازد.

"تشیع انگلیسی" اصولاً و در راستای اجرای دستورات تفرقه‌افکنانه انگلیس، مناسبتی با وحدت اسلامی در برابر استکبار جهانی ندارد؛ چه اینکه خود نیز در دامان استکبار جا خوش کرده است. هواداران فریب‌خورده و ساده‌دل - و بعضاً مغرض - این جریان، در اوج تلاش‌های جمهوری اسلامی برای خاموش کردن فتنه جنگ شیعه - سنی، در هفته وحدت، مراسم و راهپیمایی‌هایی تحت عنوان هفته براءت - از اهل تسنن - برگزار می‌کنند تا آتش اختلافات شعله‌ور باقی بماند؛ در حالی که بنابر تأکید مؤکد جمیع مراجع عظام در قم و نجف، لعن و توهین به مقدسات اهل تسنن از جمله خلفای و همسر پیامبر اسلام (ص) حرام است.



نمونه‌ای از راهپیمایی "برائت" در هفته وحدت توسط معدود هواداران مرجعیت انگلیسی در سال‌های گذشته امروز انگلیس تمام تجربیات تاریخی خود را بکار گرفته است تا با اختلافات تازه، انتقام خود را از جبهه مقاومت در برابر استعمار بگیرد. انتقامی که با شهادت میرزای شیرازی نتوانست دل این جبهه را آرام کند و داغ فتوای تحریم تنباکو را با ایجاد اختلاف در فتاویٰ ضد استعماری نظیر تحریم قمه‌زنی و لعن و امثالهم جبران کند.

اما تشیعی که مظهر عقلانیت و آگاهی و ایستادگی در برابر ذلت و ظلم است، با ضدتبلیغ این گروه کوچک اما با شبکه گسترده رسانه‌ای، به عنوان جریانی کم‌خرد، عصبانی و خشن معرفی می‌شوند. مصداق این تبلیغ را می‌توان با جستجوی ساده عبارت "Shia Muslim" مشاهده کرد که تصاویری که موتورهای جستجو برای عبارت "مسلمان شیعه" پیشنهاد می‌دهند، عمدتاً عکس‌های مراسم قمه‌زنی و مشابه آن است.



تغییر چهره "تشیع" از عقلانیت به کم‌خردی و خشونت از جمله کارکردهای "تشیع لندن" است

تجربه ثابت کرده است در اشراف اطلاعاتی و مطالعاتی انگلیستان و نفوذ در سطوحی از روحانیت شکی نیست. سید حسین نصر در خاطران خود به تفصیل از تلاش‌های سفیر آمریکا ویلیام سولیوان و سفیر انگلیس آنتونی پارسونز برای نزدیک شدن به یکی از مراجع تقلید زمان انقلاب یاد می‌کند که چگونه می‌خواستند برای آن‌ها وساطت کند و تلاش کردند از ارتباط و نفوذ او برای نزدیک شدن به مراجع دیگر نیز بهره بگیرند. (خاطرات سید حسین نصر، ص ۳۵۶) متأسفانه در مورد ذکر شده تلاش‌ها بر روی آن مرجع محترم جواب داد و شد آن چه نباید می‌شد.

حجت‌الاسلام محمد سعید بهمن‌پور رئیس مرکز تحقیقات کالج اسلامی لندن در تبیین این جریان می‌گوید: یکی از کارکردهای تشیع انگلیسی ممانعت از قدرت گرفتن یک حکومت شیعی مانند ایران است. اساسی‌ترین سؤال از این جریان این است که اگر شما واقعا شیعه هستید، چرا با قدرت گرفتن یک حکومت شیعی مقتدر که مروج مذهب تشیع در جهان است مخالفت می‌کنید؟ آیا با این که ایران عهده‌دار ترویج عقاید شیعه در جهان است، صرفا به این دلیل که با قمه‌زنی مخالف است به او فحش می‌دهید و تضعیف می‌کنید؟ این چه نوع تشیعی است؟ این اصلا چه نوع دینی است؟



این استاد دانشگاه کمبریج می‌گوید: اگر تاریخ استعمار ۲۰۰ ساله انگلیس را در نظر بگیرید، ملاحظه خواهید کرد که در همه جای دنیا این کار - بهره‌گیری از اختلافات مذهبی - را کرده‌اند. حتی امثال بن لادن بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، در لندن دفتر و پایگاه داشتند و انگلستان تصمیم داشت او را حفظ کند، چون نقطه خوبی برای ایجاد اختلاف در جهان اسلام بود. الان گروه‌هایی هستند که خودشان را شیعه می‌نامند و متأسفانه در انگلستان پایگاه‌های قوی‌ای هم دارند و باعث آبروریزی و شرمندگی تشیع شده‌اند. این‌ها سعی می‌کنند از تشیع چهره‌ای را نشان بدهند که اولاً «تشیع حزبی» است، یعنی بدون این‌که بدانیم اختلافمان چیست، با یکدیگر دعوا می‌کنیم و ثانياً از اسلام چهره‌ای را ارائه می‌دهند که چهره یک دین الهی و جهان شمول نیست. اگر از همه مردم دنیا بپرسید که آیا علاقه‌مند هستید به این دین بگروید و اگر روزی آزاد بودید در صورت انتخاب اسلام، تشیع یا تسنن را انتخاب کنید، آیا این تشیع را انتخاب می‌کنید؟ گمان می‌کنم با تصویری که

در اینجا - انگلیس - از تشیع نشان داده می‌شود، همه پاسخ منفی خواهند داد و از خود خواهند پرسید چرا باید یک روز در سال دور هم جمع شویم و با زنجیر، خودمان را خونین و مالین کنیم و بچه‌های دو سه ساله‌مان را بیاوریم و سرشان را زخمی و خونین کنیم؟! این چه چهره‌ای است که ما داریم از تشیع نشان می‌دهیم؟! تشیع ما فقط شده است فحش دادن و ناسزاگویی به مقدسات دیگران.



هیچ انسان آزاده‌ای تمایلی به گرویدن به تشیعی که از انگلیس ترویج و تبلیغ می‌شود ندارد و این یکی از ضربات بزرگ "تشیع انگلیسی" به تشیع واقعیست.

هزینه دولت انگلیس برای ترویج قمه‌زنی

گفته شد روحانیون و مرجعیت انگلیسی بطور مستقیم از سوی دولت انگلیس مورد حمایت قرار دارند و امکانات تبلیغی در اختیار آن‌ها قرار داده می‌شود. تنها در یک مورد طی دو سال گذشته حدود ۴۰۰ هزار کارت برای تقویت قمه‌زنی در انگلستان برای افراد مختلف پست شده است که حداقل فقط یک میلیون پوند

هزینه ارسال این کارت‌ها بوده است. اصطلاح "شیعه انگلیسی" هم به این دلیل است که بسیاری از این عقاید و افکار از شبکه های انگلیسی پخش می‌شوند.

تشیع انگلیسی یک نوع حزب سیاسی است که دارد بسیار با برنامه و قوی کار می‌کند. بنابراین، این چیزی که به عنوان شیعه انگلیسی مطرح می‌شود، مساله اصلی‌اش این است که نوک حمله از روی استکبار برداشته و متوجه مسلمانان شود. اگر ما شیعیان که ۱۵ تا ۲۰ درصد جمعیت مسلمانان هستیم، بگوییم استکبار اولویت اول ما نیست و جنگ اصلی ما با آن ۸۵ درصد مسلمان است، این طرز فکر از کجا آب می‌خورد؟ آب‌شخور این فکر سخیف کجاست؟ [۲]

ورود پارلمان انگلیس به جریان «تشیع انگلیسی»

چندی پیش پارلمان انگلیس طرح تأسیس یک کمیته چند حزبی را آغاز کرد که یکی از اهداف از تشکیل آن دفاع از تشیع عنوان شده بود. به گفته حجت‌الاسلام بهمن‌پور، این کمیته هم‌اکنون در پارلمان تشکیل شده است. برخی از شیعیان انگلیس هم به دلیل خونریزی‌هایی که در جهان بر ضد شیعیان در جریان است، با شنیدن این خبر بسیار ذوق کردند، اما انگلیس که برای رضای خدا کاری انجام نمی‌دهد! به نظر می‌رسد قرار است اتاق فکری برای «تشیع انگلیسی» در سطح تصمیم‌گیرنده این کشور تشکیل شود تا "کارخانه مرجع‌سازی" در لندن، با برنامه‌تر فعالیت کند.

مراکز علمی - فرهنگی جریان «تشیع انگلیسی»

اشاره شد که جریان انحرافی شیعه، با کمک مستقیم و غیرمستقیم دولت انگلیس - و آمریکا - شبکه‌ای در هم تنیده آموزشی، فرهنگی و تبلیغاتی در اختیار گرفته‌اند. این مراکز آموزشی، فرهنگی و شبکه‌ها در ایران و عراق تا انگلیس و آمریکا در حال فعالیت هستند.

این جریان در عراق حوزه‌های علمیه متعددی راه‌اندازی کرده است که هدف اصلی آن تربیت روحانی منبری با محوریت امام حسین (ع) است. تشیع انگلیسی توانسته است با بهره‌گیری از عشق مردم عراق به سیدالشهداء، در کربلا جای خود را در میان مردم باز کند.

حوزه شیخ احمد بن فهد الحلی در کربلا، با امکانات کامل با بیش از ۴۰ حجره در حال فعالیت است و دو مرکز «مؤسسه الرسول الأعظم الثقافیه» و «مرکز الثقافی الإسلامی» در آن وجود دارد. این حوزه همچنین ۴ کمیته تخصصی «هیئت‌ها»، «مجالس حسینی»، «برگزاری جشن‌ها و جشنواره‌ها» و کمیته «کنفرانس‌ها و همایش‌ها» نیز دارد. مؤسسه خیریه ۱۴ معصوم، مرکز پژوهشی الفرات، مؤسسه التقی، مؤسسه رسول اعظم

(دارای شعبه‌های متعدد در سراسر عراق)، دانشگاه جهانی اهل بیت، خبرگزاری الشیعه للأبناء از جمله مراکز وابسته به جریان مذکور است.

موسسه الرسول الاکرم، موسسه الامام الجواد، مستشفی سیدالشهداء، مستوصف ولی الله الخیری، موسسه سید الشهداء للقرض، موسسه الزهراء، هیئت بیت العباس، مدرسه الامام رضا، موسسه الإمام الهادی، شبکه الثقافه، هیئت المحسنیه، مجمع العسکریین و چند موسسه و مرکز دیگر نیز از جمله پایگاه‌های نزدیک به «تشیع انگلیسی» در ایران و مروج عقاید مورد نظر این جریان است.

رسانه‌های تفرقه‌افکن «تشیع انگلیسی»

طبق بررسی‌ها و پیگیری‌های صورت گرفته، تا پایان سال ۲۰۱۴ میلادی، ۱۴ شبکه ماهواره‌ای وابسته به مکتب لندن مورد اشاره، فعالیت می‌کردند که قرار است در سال جدید میلادی، ۲ شبکه دیگر به آن اضافه شود. هدف از تأسیس این شبکه‌ها، تحقق رؤیای مرجعیت لندن‌نشین برای ترویج تفکر مورد نظر به دورترین مناطق و با زبان‌های مختلف است. این شبکه‌ها مابین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۳ راه‌اندازی شده‌اند. این شبکه‌های ماهواره‌ای در حالی آزادانه به تبلیغ مشغول هستند

راهبرد اصلی کسب درآمد و هزینه‌های این شبکه‌ها جمع کردن پول از خود مخاطبان و بینندگان این شبکه‌ها قرار داده و اعلام شده است و برای این منظور، دفاتر و حساب‌های بانکی در سراسر جهان راه‌اندازی شده‌اند.



شبکه‌های ماهواره‌ای نزدیک و وابسته به «تشیع انگلیسی»

۱- شبکه مرجعیت: به زبان‌های فارسی، عربی و انگلیسی برنامه‌های مختلفی از جمله پاسخگویی به سؤالات شرعی، تبلیغ سایر مراکز مرتبط با حلقه انحرافی شیعه پخش می‌کند.

۲- شبکه جهانی امام حسین (ع) ۱: این شبکه به زبان فارسی برنامه‌هایی با محوریت "احیاء امر اهل بیت (علیهم السلام) و مدیریت افکار عمومی راه‌اندازی شد. دفتر مرکزی آن در کربلای معلا و کنار بارگاه ملکوتی سیدالشهداء قرار دارد و در ساعات زیادی از روز، بصورت زنده تصاویر دوربین‌های حرم حسینی (ع) را پخش می‌کند.

۳- شبکه جهانی امام حسین (ع) ۲: این شبکه برنامه‌های فوق را به زبان عربی پخش می‌کند.

۴- شبکه جهانی امام حسین (ع) ۳: شبکه امام حسین ۳ نیز نسخه انگلیسی دو شبکه فوق است.

مجموعه شبکه‌های جهانی امام حسین (ع) عموماً به نشر عقاید و شعائر امام حسین (ع) اهتمام می‌ورزد. جهت کلی عقاید نشرشده، همان جهتی است که از لندن حمایت و هدایت می‌شود.

۵- شبکه سلام: این شبکه که از سال ۲۰۰۵ فعالیت خود را آغاز کرده است، مدعی است به هیچ حزب سیاسی و جریانی وابسته نیست. مدیر این شبکه "محمد هدایتی" ساکن آمریکاست و از مخالفان سرسخت جمهوری اسلامی و ولایت فقیه محسوب می‌شود. در جریان حوادث پس از انتخابات سال ۸۸ ایران، شبکه سلام به حمایت از معترضان و اغتشاش‌گران پرداخت که مورد اعتراض برخی از خطیبان این شبکه و جدایی آن‌ها از این مجموعه شد.

۶- شبکه جهانی ازهراء (س) و شبکه المهدی (عج): شبکه الزهرا هم بر روی ماهواره هاتبرد و به زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی و ترکی برنامه تولید می‌کنند

۷- شبکه ماهواره‌ای فورتین: این شبکه هم بصورت شبانه‌روزی، بدون درخواست هرگونه کمک مالی درحال پخش برنامه برای مردم عرب‌زبان است. از جمله مواردی که در این شبکه بصورت ویژه تبلیغ می‌شود، قمه‌زنی برای امام حسین (ع) است که از سوی کارشناسان این شبکه امری مستحب شمرده شده است.

۸- شبکه الأنوار: این شبکه هم از سال ۲۰۰۴ بر روی سه ماهواره فعالیت خود را آغاز کرد. برنامه‌های این شبکه از لندن پخش می‌شود اما دفتر مرکزی آن در کویت است. الأنوار یکی از شبکه‌های مذهبی مهم در عراق محسوب می‌شود و افکار شیعه لندنی را ترویج می‌کند.

۹- شبکه بقیع: این شبکه دو سال پیش تبلیغ دین و رساندن صدای شیعه در سراسر دنیا، دفاع از مظلومیت ائمه و ...

۱۰- شبکه العقیله

۱۱- شبکه امام صادق (ع)

۱۲- شبکه جهانی حضرت خدیج (ع): پخش برنامه‌های مذهبی به زبان اردو و زبان‌های جنوب آسیا...

۱۳- شبکه سلام



۱۴- شبکه فدک: «یاسر یحیی عبدالله الحیب» مدیر این شبکه متولد ۱۹۷۷ میلادی (۱۳۵۵ شمسی) و فارغ-التحصیل رشته علوم سیاسی از دانشگاه کویت، فقط بیست و پنج سال داشت و تنها سه سال از از راه-اندازی «هیئت خدام‌المهدی» در کویت می-گذشت که تندروی-هایش، دولت کویت را مجبور کرد هیئت را پلمپ و او را روانه زندان کند.

اما این جوان جسور چشم انگلیسی‌ها را گرفته بود؛ پس سریع به سوژه مورد نظر سازمان‌های حقوق بشری انگلیس و آمریکا تبدیل شد. حتما خود مقامات کویتی هم متعجب شده بودند که این سازمان‌ها چرا بین این همه زندانی و شکنجه‌شده گیر داده‌اند به این روحانی جوان، اما ترجیح دادند سری را که درد نمی‌کند دستمال نبندند و بیش از سه ماه او را در حبس نگه ندارند.



اسر الحبيب از جمله روحانیون لندن نشین است که با امکانات دولت انگلیس به کاشتن بذر کینه اهل تسنن در دل شیعیان مشغول است

سخنرانی‌های این "عمامه‌دار انگلیسی" متشکل از توهین‌های آشکار و مکرر به غالب مراجع عظام تقلید است. تشیع انگلیسی مراجع تقلید شیعه را خارج از دین می‌داند!

شیخ جوان از زندان کویت آزاد و با انگلیسی‌ها رفیق شد. نشان به آن نشان که پناهندگی بریتانیا گرفت و عازم شمال این کشور شد. تنها دو سال وقت کافی بود تا او ساکن لندن شده و حیطه فعالیت‌های خود را به شدت گسترش دهد. روزنامه‌ای با نام shianewspaper منتشر کند، حوزه علمیه «امامین عسکریین» را در لندن به راه اندازد، شبکه ماهواره‌ای «فدک» را نیز با حمایت انگلیسی‌ها تأسیس کند و در سال ۲۰۱۰ نیز مکان هیئتش در لندن را به حسینیه‌ای بزرگ به نام «حسینیه سیدالشهدا» منتقل و مکان جدید را مجتمعی برای حوزه علمیه، هیئت، دفتر کار، مؤسسه رسانه‌ای، شبکه ماهواره‌ای فدک، روزنامه شیعه و پایگاه اطلاع‌رسانی اینترنتی قرار دهد.

۱۵- شبکه اهل بیت: این شبکه با مدیریت فردی افغانی به نام «حسن اللهیاری» ابتدا در قم تأسیس شد و عوامل آن با انتخاب این نام مقدس، سعی داشتند در فضای فرهنگی قم، موقعیتی برای خود کسب کنند. اهل بیت، در دوره فعالیت خود در راستای برجسته ساختن اختلافات مذاهب اسلامی تلاش می‌کرد. تاکید بر سوگواری ایام فاطمیه به نام «محسنیه» و برگزاری جشنی موسوم به «عیدالزهرا» و به مناسبت مرگ خلیفه دوم و اهانت مکرر به همسر پیامبر اسلام (ص) از مهم‌ترین اقدامات این شبکه بود.



شبکه اهل بیت از آمریکا بطور ۲۴ ساعته برنامه‌های تفرقه افکنانه میان مذاهب اسلامی پخش می‌کند

روحانی خودخوانده و مجری ثابت این شبکه، آن را منتسب به مراجع معرفی می‌کرد و مدعی بود، بیوت مراجع از آن حمایت می‌کنند. این ادعا از سوی مسئولان بیوت مراجع رد شد. از میان مراجع تقلید، بیت «آیت الله قربانعلی محقق کابلی» از علمای افغانی مقیم قم از شبکه اهل بیت، حمایت می‌کرد. سال گذشته با افشای ماهیت تفرقه‌افکنانه آن، آیت الله محقق کابلی نیز طی اطلاعیه‌ای که در مهر ۱۳۸۹ منتشر کرد، با تاکید بر اهمیت وحدت بین مسلمانان، اعلام کرد: «از پیروان و شیعیان راستین اهل بیت عصمت و طهارت (ع) جداً تقاضا می‌شود که از هرگونه کمک مادی و معنوی به شبکه یاد شده خودداری کنند. از نظر اینجانب پرداخت وجوهات شرعیه با هر عنوانی به این شبکه و سایر مراکز و شبکه‌ها و برنامه‌هایی که تحت هر عنوانی در راستای ایجاد تفرقه میان امت اسلامی فعالیت می‌کنند نه تنها مجزی نیست بلکه تعاون بر اثم و عدوان است.»

[۳]

این شبکه لندن، در یکی از اقدامات خود، با اعلام «ما امشب علیه عایشه اعلام جنگ می‌کنیم (!)» به عنوان اسم رمز، جمعیتی کوچک در لندن را گردهم آورد و علیه همسر پیامبر اسلام (ص) به توهین پرداختند. انتشار گسترده این مراسم در شبکه‌های خبری و اجتماعی در عراق، عربستان، لبنان، پاکستان و ... موجب تشدید فشارها بر شیعیان و درگیری میان اهل سنت و شیعیان در کشورهای مختلف شد. این اختلافات به حدی بالا گرفت که مراجع نیز به آن واکنش نشان دادند.



نهایتاً، با استفتاء علماء عربستان از مقام معظم رهبری درباره توهین به عایشه، و پاسخ ایشان که فرمودند: «اهانت به نمادهای برادران اهل سنت از جمله اتهام زنی به همسر پیامبر اسلام حرام است. این موضوع شامل زنان همه پیامبران و به ویژه سیدالأنبیاء پیامبر اعظم - حضرت محمد (ص) می شود.» مانند آبی بر آتش فتنه، "لندن نشینان" را ناکام گذاشت و بازتاب گسترده‌ای هم در میان رسانه‌ها بویژه اهل سنت داشت.

بطور کلی و خلاصه، سه محور اصلی انحرافات ترویجی این جریان عبارتند از:

۱- ترویج قمه‌زنی و موارد مشابه آن - نظیر راه رفتن بر روی شیشه، آتش، تیغ زدن بر پشت و اعمالی که آسیب‌زننده است.

۲- سب و لعن اهل سنت و مقدسات آنان و تأکید بر براءت.

۳- مخالفت آشکار با انقلاب اسلامی و اهانت به بنیانگذار و رهبری معظم انقلاب.

این جریان‌ها همچنین هر حکومت اسلامی پیش از ظهور حضرت مهدی (عج) را حکومت طاغوت می‌شمارند و به این بهانه به تندترین شیوه‌ها به جمهوری اسلامی، تنها حکومت شیعی جهان می‌تازند.

اما چندی پیش با هوشیاری و اقدام به موقع وزارت اطلاعات، دفاتر برخی از این شبکه‌های ماهواره‌ای در قم، تهران، خراسان رضوی و چند شهر دیگر پلمب و عوامل آن دستگیر شدند. همچنین چند سایت متعلق به این جریان نیز با دستور مقام قضایی از دسترس خارج شدند.

[۱] دیدار علمای شرکت کننده در کنفرانس وحدت اسلامی با رهبر انقلاب.

<http://www.mashreghnews.ir/fa/news/378452>

- "بی‌خردی مذهبی زاده تشیع اصیل نیست": دکتر یعقوب توکلی، عصر اندیشه، سال اول، شماره چهارم؛ دی ماه ۱۳۹۳

[۲] "جهل مقدس، جعل تقدس": گفتگو با محمد سعید بهمن‌پور رئیس مرکز تحقیقات کالج اسلامی لندن، عصر اندیشه، سال اول، شماره چهارم؛ دی ماه ۱۳۹۳

- معادلاتی برای مهار قدرت نرم شیعه - مهدی عرفاتی

[3] <http://www.teribon.ir/archives/230632>

<http://farsi.khamenei.ir/photo-album?id=28620#234171>

<http://rasekhoon.net/article/show/866955>

<http://www.fetan.ir/home>

سخن پایانی

بسم الله الرحمن الرحيم

تقدیم به شهدای راه اسلام از جمله :

امام خمینی (ره)

متفکر شهید استاد مرتضی مطهری

معلم شهید دکتر علی شریعتی

امیر قربانی

هفدهم ذی القعدة یکهزار و چهارصد و سی و شش هجری قمری

دهم شهریور ماه یکهزار و سیصد و نود و چهار هجری شمسی

